

گزارش میراث

فصلنامه اطلاع‌رسانی در حوزه نقد و تصحیح متون، نسخه‌شناسی و ایران‌شناسی
دوره سوم، ضمیمه شماره ۸۰-۸۱ (پیاپی ضمیمه: ۱۲)، پاییز-زمستان ۱۳۹۶ [انتشار: پاییز ۱۳۹۸]

ویژگی‌های لغوی و زبانی
کهن‌ترین دستنویس فرهنگ البلغة المترجم
(با نگاهی به دستنویس‌های دیگر و چاپ حروفی آن)

مسعود قاسمی

صاحب امتیاز: مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب
مدیر مسئول و سردبیر: اکبر ایرانی
معاون سردبیر: مسعود راستی‌پور
مدیر داخلی: یونس تسلیمی پاک

چاپ: میراث

تهران، خیابان انقلاب اسلامی، بین دانشگاه و ابوریحان، شماره ۱۱۸۲

شناسه پستی: ۱۳۱۵۶۹۳۵۱۹

تلفن: ۶۶۴۹۰۶۱۲ ، دورنگار: ۶۶۴۰۶۲۵۸

www.mirasmaktoob.ir
gozaresh@mirasmaktoob.ir

بها: ۱۵۰۰۰۰ ریال

دشکى ٲامى لغوى وزبانى
کهن ترين دستنويس فرهناس البلغة المترجم
(بانکاهى به دستنويس ٲامى ديکرو چاپ حروفى آن)

مسعود قاسى

فهرست مطالب

مقدمه	۷
نکاتی درباره رسم الخط حروف «پ، چ، ژ، گ» در دستنویس کهن مجلس شورا	۹
لغات دستنویس کهن مجلس شورا	۱۱
ویژگی‌های آوایی و املائی (به ترتیب الفبا)	۶۲
کلمات مشکول	۶۲
تلفظ‌های دوگانه	۶۸
واو معدوله	۷۰
مصوت میان‌هشته (مصوت میانجی)	۷۱
مصوت‌های مرکب	۷۲
واو و یای معروف و مجهول	۷۳
شکسته شدن کلمات مختوم به «یک مصوت بلند و یک صامت» یا «دو صامت» و یا «یک مصوت کوتاه و دو صامت» با افزوده شدن یک مصوت کوتاه به پایان آنها	۷۴
تبدیل کسره اضافه به شوا /ə/	۷۵
تبدیل حرکت اصلی کسره به شوا /ə/	۷۶
نشان دادن کسره اضافه	۷۶
شکسته شدن خوشه صامت آغازی با مصوتی در میان خوشه	۷۶
شکسته شدن خوشه صامت آغازی با مصوتی قبل از خوشه	۷۷
حذف مصوت آغازی	۷۷

۷۷	ضمیمه پیوسته سوم شخص مفرد.....
۷۸	پیشوند فعلی.....
۷۸	نشانه جزم.....
۷۹	همزه (بیرون از موضع اضافه).....
۷۹	گذاشتن نشانه همزه روی های غیرملفوظ در ترکیبات اضافی.....
۸۰	حذف های غیرملفوظ.....
۸۰	آنک.....
۸۱	لغات نسخه البلغه کتابخانه مجلس سنا.....
۸۴	لغات نسخه البلغه کتابخانه و مرکز اسناد دائرة المعارف بزرگ اسلامی.....
۸۷	درباره غلط نامه کتاب البلغه چاپی.....
۹۰	اشتباهات کتاب البلغه چاپی با توجه به نسخه اساس آن (نسخه بایزید).....
۹۴	توضیحی درباره نمایه.....
۹۵	نمایه.....
۱۱۵	منابع.....
۱۲۱	تصاویر.....

مقدمه

فرهنگ البُلغة المُرَجَّم فی اللُّغة یا البُلغة فی اللُّغة یا کتابُ البُلغة یا البُلغة، تألیف ابویوسف یعقوب بن احمد بن محمد بن احمد قاری کُردی نیشابوری (د. ۴۷۴ق) یکی از کهن‌ترین فرهنگ‌های شناخته‌شده عربی به فارسی است که نگارش آن در سال ۴۳۸ق به پایان رسیده است. این فرهنگ حدود ۶۰۰۰ لغت بسیط، ترکیب و عبارت عربی دارد که اکثر آنها به فارسی، و بخشی به عربی، تعریف و معنی شده است، البته تعداد معتنا بهی از این لغات عربی از معرّبات است. البُلغة مانند برخی دیگر از فرهنگ‌های عربی-فارسی به گونه موضوعی (دستگاهی)، در ۴۰ باب (هر باب شامل چند فصل، و مجموعاً ۲۸۳ فصل) تنظیم و تبویب شده است. از کتاب البُلغة تا کنون چندین دستنویس، به شرح زیر، شناسایی شده است:

۱. دستنویس ش ۱۳۰۵۱ کتابخانه مجلس شورای ملی سابق، مورّخ ۶۲۰ق.
۲. دستنویس ش ۹۵۴ کتابخانه عمومی بایزید در شهر آماسیا (ترکیه)، مورّخ ۶۵۴ق.
۳. دستنویس ش ۳۰۵ کتابخانه چسترییتی (ایرلند)، مورّخ ۶۶۸ق.
۴. دستنویس ش ۵۴۰/۱۴۴۳۳ کتابخانه مجلس سنای سابق، ظاهراً از قرن ۷ق.
۵. دستنویس ش ۴۵۰۷۲۸ مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، از قرن ۸ق.
۶. دستنویس ش ۵۳۱ کتابخانه گوتا (آلمان)، مورّخ ۸۲۴ق.
۷. دستنویس ش ۱۵-۱۹۷۶ موزه ملی پاکستان (کراچی)، ظاهراً از قرن ۱۱ و ۱۲ق.

کتاب البلغه در سال ۱۳۵۳ش به اهتمام مجتبی مینوی و فیروز حریرچی، بر اساس نسخه کتابخانه بایزید و با مقابله نسخه کتابخانه گوتا، در ردیف انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، در تهران منتشر شد.^۱

نگارنده در مقاله‌ای با عنوان «در باره لغات نسخه کهن کتاب البلغه» (قاسمی، ۱۳۸۳: ۵-۳۰) لغات و حواشی و شروحي را که در دستنویس کتابخانه چستریبی آمده بود و در کتاب البلغه چاپ تهران وجود نداشت، منتشر کرد و بعدها رساله تئمه کتاب البلغه را با عنوان «تئمه فرهنگ البلغه» ارائه کرد (نک. قاسمی، ۱۳۸۹: ۷۸-۱۱۱). این رساله یا فرهنگنامه مختصر تکمله‌ای است بالغ بر ۴۸۰ لغت عربی با معادل‌های فارسی، که یعقوب کردی نیشابوری آنها را در کتاب البلغه نیاورده و یکی از شاگردان و مریدان او به نام ابوالحسن علی بن احمد فنجگردی نیشابوری (د. ۵۱۳ق) به کتاب استادش افزوده است.

همان‌گونه که در بالا اشاره شد، کهن‌ترین دستنویس شناخته شده از البلغه نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی سابق، با تاریخ ۶۲۰ هجری است. این نسخه در صفحه معرفی کتاب و همچنین در فهرست نسخ خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی (نک. صدرایی خویی، ج ۳۶، ص ۲۲۸) به اشتباه نسخه‌ای از فرهنگ السامی فی الاسامی دانسته شده و تحت عنوان «السامی فی الاسامی» معرفی شده است.^۲

همان‌گونه که صفری آق‌قلعه نیز اشاره کرده، چند برگه از آغاز این دستنویس و همچنین از باب‌های اول و دوم آن افتاده است. خوشبختانه انجامة دستنویس از بین نرفته و نام کاتب و تاریخ کتابت (۶۲۰ق) در آن چنین آمده است: «فرغ من کتابته الحسین بن علی بن ابی الفضل القمی فی یوم الجمعة فی ذی حجه سنه عشرين و ستمائه».

۱. دکتر علی اشرف صادقی در دانشنامه زبان و ادب فارسی فرهنگ البلغه را معرفی کرده است (نک. صادقی، ۱۳۸۶: ۳۹-۴۱).

۲. علی صفری آق‌قلعه در مقاله‌ای با عنوان «کهن‌ترین دستنویس البلغه» (صفری آق‌قلعه، ۱۳۸۸: ۳۵-۳۸) نشان داد که دستنویس کتابخانه مجلس شورای اسلامی نه فرهنگ السامی فی الاسامی بلکه فرهنگ البلغه است. او در این مقاله به برخی از ویژگی‌های نوشتاری و زبانی این دستنویس نیز اشاره کرده است.

ویژگی این دستنویس کهن آن است که اکثر کلمات فارسی آن حرکت‌گذاری شده^۱ و لغاتی در آن به کار رفته که در متن چاپ تهران و دستنویس‌های دیگر نیست و یا گونه دیگری از آنها است. از آنجایی که کاتب اهل قم بوده است، در چندین مورد زیر لغات فارسی و گاه عربی، برای توضیح، واژه‌هایی نوشته که متعلق به اطراف قم و کاشان و گویش‌های مرکزی است. همه این واژه‌ها در مقاله حاضر ارائه شده است.

نگارنده در این مقاله کوشش کرده تا لغات ویژه‌ای را که در این دستنویس آمده و در نسخه اساس (نسخه کتابخانه بایزید) و نسخه بدل چاپ تهران (نسخه کتابخانه گوتا) وجود ندارد، و یا با آنها تفاوت‌هایی دارد، بیاورد؛ همچنین ضبط‌های دستنویس‌های کتابخانه بایزید، چسبیتی و گوتارا نیز، با مراجعه به آن دستنویس‌ها، در ذیل لغات و معانی نسخه کتابخانه مجلس شورا نشان دهد؛ همچنین به کلمات مشکول و ویژگی آوایی لغات دستنویس مجلس شورا اشاره کند؛ همچنین لغات خاص دستنویس‌های کتابخانه مجلس سنا و کتابخانه دائرةالمعارف بزرگ اسلامی را در ذیل عنوان «لغات نسخه البلغة کتابخانه مجلس سنا» و «لغات نسخه البلغة کتابخانه و مرکز اسناد دائرةالمعارف بزرگ اسلامی» بیاورد؛ و در پایان اشتباهاتی را که در بخش «تصحیحات» مقدمه کتاب البلغة چاپی و متن آن وارد شده، در ذیل عناوین «درباره غلطنامه کتاب البلغة چاپی» و «اشتباهات کتاب البلغة چاپی با توجه به نسخه اساس آن (نسخه بایزید)» متذکر شود.

نکاتی درباره رسم الخط حروف «پ، چ، ژ، گ» در دستنویس کهن مجلس شورا

- حرف «پ» (حدود پنجاه واژه) با سه نقطه (پ) و بقیه موارد با یک نقطه (ب)؛
- حرف «چ» (حدود پانزده واژه) با سه نقطه (چ) و بقیه موارد با یک نقطه (ج)؛
- حرف «ژ» (حدود بیست واژه)، مانند همه دستنویس‌های دیگر، همه جا با سه نقطه (ژ)؛
- حرف «گ» همه جا با یک سرکش، به صورت «ک»، و بدون علامتی در بالا و زیر آن.

۱. دوازده صفحه به خط کاتب دیگری است و مشکول نیست. این دوازده صفحه عبارت است از (ارجاع به شماره فریم است): ف ۴۶ چپ، ف ۴۷ راست و چپ، ف ۴۸ راست و چپ، ف ۴۹ راست و چپ، ف ۵۰ راست، ف ۵۴ چپ، ف ۵۵ راست، ف ۵۷ چپ، ف ۵۸ راست. همچنین ف ۱۱۷ مشکول و به خط کاتب سومی است.

در مقاله حاضر، موارد زیر رعایت شده است:

- لغاتی که از دستنویس مجلس نقل شده و در نسخه اساس کتاب البلغة چاپی (دستنویس کتابخانه بایزید) وجود ندارد، با رسم الخط امروزی و به صورت پررنگ نشان داده شده است؛
- ترکیب یا عبارتی که لغت مدخل در آن است و روبروی لغت مدخل آمده، با رسم الخط دستنویس نقل شده است؛
- لغاتی که کاتب به گویش خود زیر و بالای لغات فارسی و عربی نوشته، با همان رسم الخط اصلی و به صورت پررنگ آورده شده است؛
- لغاتی که از نسخه های بایزید، چستربیتی و گوتا در ذیل لغات و معادل های نسخه مجلس آمده است، و همچنین لغاتی که به طور جداگانه از دستنویس کتابخانه مجلس سنا و کتابخانه دائرة المعارف بزرگ اسلامی آورده شده، همان رسم الخط دستنویس ها است.
- اگر حروف «پ» و «چ» در لغتی در دستنویس مجلس با سه نقطه بوده و در مقاله حاضر آمده، به آنکه در اصل سه نقطه داشته تصریح شده است.
- همه حرکات لغات مداخل و جز از آن عیناً مطابق حرکات دستنویس ها است.

نگارنده در پایان سپاسگزار است از:

دانشمند محترم، دکتر علی اشرف صادقی، که تصویر نسخه های کتابخانه گوتا و کتابخانه دائرة المعارف بزرگ اسلامی را در اختیار نگارنده نهادند و راهنمایی های ارزنده ای در جهت بهتر شدن این مقاله کردند؛

جناب آقای دکتر اکبر ایرانی، سردبیر محترم نشریه گزارش میراث که با انتشار این مقاله در ضمیمه گزارش میراث موافقت کردند؛

دوست فاضل جناب آقای مسعود راستی پور، که ویرایش ضمیمه حاضر را بر عهده داشتند؛

سرکار خانم زهرا طاوسی منفرد، که نمایه این ضمیمه را تهیه کردند؛

و همکار فاضل دکتر علی نویدی ملاطی، که نسخه های کتابخانه بایزید و کتابخانه چستربیتی را به نگارنده اهدا کردند.

لغات دستنویس کهن مجلس شورا

گَنْدَامُوِيَه الزَّغْبُ ف ۱۰/چ ۱۰

بایزد: زردموی؛ چستریتی، گوتا: کنداموی

«گندامویه... موهای کودک تازه زائیده شده... زَغْب» (دهخدا). «الدَّبْبُ - کندامویه یعنی

موی خرد؛ الزَّغْب - کندامویه» (ادیب کرمنی، ۱۴۰۵ق: ۱۱۴، ۱۶۳).

پِيَه الْقُصْبَةُ وَالطَّرَةُ ف ۱۰/چ ۱۱

بایزد: موی پیچه [= موی پیچه]؛ چستریتی: کلالک؛ گوتا: پیه (زیرنویس: پیجیده).

در دستنویس مجلس و گوتا پِيَه با حرف «پ» نوشته شده. صورت پِيَه به معنی «کاکل و طَرَه»

در منابع در دسترس دیده نمی شود.

گَمِيژَه [شَعْرٌ] خَلِيسُ ف ۱۱/را ۱۱

بایزد: سیاه و سبید؛ چستریتی: کمیزه؛ گوتا: کمیزه

گَمِيژَه در لغت نامه دهخدا، به نقل از آندراج و ناظم الاطباء، به معنی «چیزی که با هم مخلوط

و آمیخته باشد، آمیخته به هم»، و در فرهنگ ریشه شناختی زبان فارسی، به معنی یادشده و

نیز به معنی «دورنگ»، با شاهی از فرخنامه و با صورت فارسی میانه gumēxtan: gumēc

۱. شماره های سمت راست مربوط به دستنویس فرهنگ البلغة در کتابخانه مجلس و شماره های سمت چپ مربوط به نسخه چاپ مینوی و حریری است. «ف» کوتاه نوشت «فریم» و «را» و «ج» کوتاه نوشت «راست» و «چپ» است.

«آمیختن» (حسن دوست، ۱۳۹۳: ش ۴۴۸۳)، و صورت کمیژه مویی به معنی «جوگندمی شدن موی در اثر میان سالی»، با شاهی از مقامات حریری، در ذیل فرهنگ‌های فارسی (رواقی، میرشمسی، ۱۳۸۱: ۲۸۸) آمده است.

شَنگ [شَعْرٌ] رَجُلٌ ف ۱۱/۱۱

معادل رَجُل در دستنویس بایزید «جَعَد» است و در کتاب البلغة چاپی کلمه «راست» را به نقل از گوتا، داخل قلاب آورده‌اند؛ چسرتیتی: نه بشک و نه فرخال میان این و آن؛ گوتا: راست شنگ به معنی صفتی برای مو ظاهراً در فرهنگ‌های فارسی نیامده است. در ذیل فرهنگ‌های فارسی شَنگ و شنگ موی به معنی «موی مجعد و پرچین و شکن» و «دارای موی پرچین و شکن»، با شواهدی از قانون ادب و تفسیر ابوالفتح رازی آمده است (نک. همان: ۲۴۶، ۴۹۴). شواهد شنگ در فرهنگ قانون ادب بدون حرکت است و تعریف رَسِل و سَبَط در این فرهنگ «موی فروهشته و فرخال» است نه تعریفی که در ذیل فرهنگ‌های فارسی آمده است.

پُشک (زیرنویس: موی کی بر مثال خوشه) [انکور بو] [د] [شَعْرٌ] جَعَدٌ ف ۱۱/۱۱

پُشکی پُشک [شَعْرٌ] قَطَطٌ ف ۱۱/۱۱

«بشک... بضم اول زلف و موی مجعد را گویند» (برهان). «جَعَدٌ - بُشک» (میدانی، ۱۳۴۵: ۸۲). در بعضی از گویش‌های استان فارس بُش /boš/ و بُشک /bošk/ «زلف» (نک. سلامی، ۱۳۹۰: ۹۶؛ نیز نک. آذرلی، ۱۳۸۷: ۵۲).

فَرخَال (زیرنویس: موی کی جعد نباشد) [شَعْرٌ] سَبَطٌ ف ۱۱/۱۱

ترجمه سَبَط در بایزید ظاهراً از قلم افتاده است. چسرتیتی: فرخال؛ گوتا: فَرخَال «فَرخَال... مویی باشد بی حرکت و بی شکن و فروهشته» (برهان). «رَجُلٌ - نه پُشک و نه فرخال میان این و آن» (میدانی، ۱۳۴۵: ۸۲). در بعضی متون کهن به صورت فرخار هم به کار رفته است (نک. فهیمی، ۱۳۹۲: ۱۶۹).

اَنْجُوغ (زیرنویس: گِره) الغَصْنُ ف ۱۲/چ ۱۵

۱. آنچه بعد از عنوان «زیرنویس» آمده لغات و عباراتی است که کاتب دستنویس مجلس شورا (مورخ ۶۲۰ ق) در زیر برخی از لغات فارسی یا عربی متن دستنویس نوشته است.

یکی از معانی گیره در لغت نامه دهخدا «چین و شکن» است.

هَمَوَّارَه (~ بیشانی وَرُوشَن) رَجُلٌ أَجَلِيٌّ وَصَلْتُ الْجَبِينَ ف ۱۳/را ۱۵

بایزد: هموار بیشانی؛ چسبیتی: هموار پیشا؛ گوتا: هَمَوَّارَه پیشانی (در دستنویس گوتا روی حرف

«ه» خط خورده و هَمَوَّار شده است)

در بخش «ویژگی‌های زبانی و املائی» مقاله حاضر توضیحاتی درباره همواره به جای هموار آمده است.

ثُفْكَ (~ تر) الغَمَصُ ف ۱۳/چ ۱۷

در دستنویس مجلس شورا و کتاب البلغة چاپی عبارت «وَرَجُلٌ أَغْمَصُ وَ أَزْمَصُ»، بعد از

الغَمَصُ وَالرَّمَصُ، بدون معنی و در چسبیتی «مرد ژفکن» تعریف شده است.

«ژفک - بفتح اول بر وزن اشک، بمعنی چرک کنج‌های چشم است خواه تر باشد و خواه

خشک و در عربی رمص چرک خشک و غمص چرک تر را گویند» (برهان). «الغَمَصُ - ژفک

تر؛ الرَّمَصُ - ژفک خشک» (میدانی، ۱۳۴۵: ۹۰).

خُلِنٌ اَمْخَطُ ف ۱۵/را ۲۱

بایزد: خلم‌کن؛ چسبیتی: خُلِنٌ؛ گوتا: خلم‌بینی

«خلن - بضم اول و کسر ثانی و سکون نون، کسی را گویند که پیوسته آب غلیظ از بینی او

روان شود» (برهان)؛ «خل - ... بکسر اول خلطی باشد که از بینی انسان و گوسفند و امثال آن

برمی‌آید و به این معنی بضم اول هم درست است» (همان). «خُلَه - خُلَم بینی بود»

(اسدی طوسی، ۱۳۱۹: ۴۴۴). در گویش قاین خِل /xel/ «آب بینی» (زمرّدیان، ۱۳۸۵: ۸۸).

هَوِيدَان (أَنْكِ سَخْنُ هَوِيدَان نَكُويدَ) اَعْتَمُ ف ۱۸/را ۲۷

نسخه‌های دیگر: هویذا

برای اضافه شدن صامت غیر اشتقاقی «ن» بعد از مصوّت بلند، نک. صادقی، ۱۳۸۳: ۵-۱.

وَرُگُوشِي (جایگاه ~ اَرْكَرْدَن) اللَّيْتُ وَالذَّفَرِي ف ۱۹/را ۳۰

ورگوشی به معنی «آویزه بالای گوش» در بعضی منابع به صورت برگوشی، زبرگوش،

زبرگوشی، زورگوشی، ورگوش نیز به کار رفته است (نک. قاسمی، ۱۳۹۴: ۳۵).

وَارَنُ المِرْفَقُ ف ۳۲/۲۰

وَارَن (تیزنای ~) الابَرَةُ ف ۳۲/۲۰

بایزد: ارنج؛ چستریتی، گوتا: وارن

«وارن-بفتح ثالث... ارنج را گویند که بندگان ساعد و بازو است» (برهان). «المِرْفَقُ-وَارِن»

(الابانة: یازده). در گویش زردشتیان یزد vorenj «آرنج» (کیا، ۱۳۹۰: ۱۶).

أَوَلَهُ (~دَسْتُ) النِّفْطَةُ ف ۳۵/۲۱

چستریتی: آوله دست

چَنگ رَجُلٌ أَعْسَمٌ وَشَلَاءٌ ف ۳۶/۲۱

چنگ به معنی «شَل [کسی] که دست یا پایش خشک و خمیده است»، در چاپ عکسی السامی فی الأسامی (میدانی، ۱۳۴۵: ۱۰۹) با «چ» مکسور (چَنگ) و در دستنویس مورخ ۵۹۹ق السامی فی الأسامی (فیلم ش ۷۰۴ دانشگاه تهران) با «چ» مفتوح (جَنگ) است. علت اختلاف تلفظ این مصوت‌ها (i, a) ظاهراً آن است که اینجا در اصل مصوت خنثی (schwa) بوده‌اند. در برخی از گویش‌های شمالی نیز چنگ به معنی «فلج شدن و جمع شدن اعضای بدن در اثر گرفتگی عضلات»، با علامت شوا (a) به صورت /čəng/ آوانویسی شده‌است (نک. نصری اشرفی، ۱۳۸۱: ۹۱۳). در گویش اسفراین نیز چَنگ /čəng/ «کج و خمیده، خمیده و خشک» و بیشتر برای دست و پا و قامت انسان به کار می‌رود (همایونفر، ۱۳۸۶: ۱۶۰).

بَادِرُ رُسْتَه (شکسته و کژ ~) عَثْمَاءُ ف ۳۶/۲۱

بایزد: کژ وارسته؛ چستریتی: کژ وَادِرُ رُسْتَه؛ گوتا: کژ وَاُرُسْتَه

«عَثْمَاءُ - شکسته و کژ وَادِرُ رُسْتَه» (میدانی، ۱۳۴۵: ۱۰۹)؛ «عَثْمَاءُ... شکسته و کژ وَاُرُسْتَه»

(میدانی، ۱۳۸۲: ۱۷۱/۱).

بَادِکُنْجِی الفَرْصَةُ ف ۳۸/۲۲

چستریتی، گوتا: بَادِکُنْجِی (زیرنویس گوتا: دَبَه).

«بَادِکُنْجِی-قولنج و نفخی را گویند که در پشت آدمی بهم رسد و بسبب آن پشت خم گردد»

(برهان). «کنج... بضم اول... کسی را نیز گویند که دوتا شده باشد و چیزی همچو کوهان از

پشتش برآمده باشد و او را بعربی احذب خوانند» (همان). «الفرصة - بادکنجی» (میدانی، ۱۳۴۵: ۲۶۲؛ زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۲۴۹).

دُنْبَغَزَه الْعُصْعُصُ ف ۴۵/ر۲۵

چستریتی: دُمُ غَزَه؛ گوتا: دُمُ غَزَه

دُنْبَغَزَه در برهان قاطع به صورت‌های دم‌غازه، دم‌غزه، و دنب‌غزه به معنی «بیخ دم و میان دم و استخوان میان دم حیوانات» و در الابانة، در ترجمه العسیب، به گونه دُمُ غَزَه است (نک. الابانة: بیست).

کُنْدَوَالَه الْحَزْوَرُ ف ۵۵/چ۳۲

چستریتی: کُنْدَوَالَه

در برهان قاطع و لغت‌نامه دهخدا به گونه‌های کُنْدَوَالَه، کُنْدَاوِلَه و کُنْدَوَالَه به معنی «مرد بلندبالای قوی‌هیکل» است. «الْحَزْوَرُ... کُنْدَوَالَه» (ادیب کریمی، ۱۴۰۵: ۷۲). کُنْدَوَالَه در السامی فی الاسامی (میدانی، ۱۳۴۵: ۷۵) با دو نقطه و حرکت ضمه بالای حرف «ک»، یعنی کُنْدَوَالَه، کتابت شده است.

بِی شَهْر الْغَرِیْبُ وَالْتَزِیْعُ ف ۵۷/ر۳۳

گوتا: بی شهر

«الْغَرِیْبُ... بی شهر» (میدانی، ۱۳۸۲: ۳۰۱/۱)؛ «الْغَرِیْب: بی شهر» (المرقاة: ۲۱)؛ «الْغَرِیْب: بی شهری» (بادی، ۱۳۹۵: ۱۳۲).

وَسْنِی الضَّرَّةُ ف ۵۹/چ۳۳

چستریتی: وَسْنِی

وَسْنِی (هو) در السامی به صورت وَسْنِی آمده است (میدانی، ۱۳۴۵: ۲۲۱). این کلمه به گونه‌های مختلف وستی، اوستی، اوسنی، هوسنی، هُوَزْنِی، وَزْنِی و غیره در متون کهن و گویش‌ها وجود دارد (نک. قاسمی، ۱۳۹۴: ۳۹؛ کیا، ۱۳۹۰: ۸۴۶-۸۴۷).

خُسْرُ (زیرنویس: یعنی پدرزن) الصِّهْرُ وَالْحَمُّوُ ف ۵۹/چ۳۳

«الصِّهْرُ... خُسْر» (میدانی، ۱۳۴۵: ۲۲۱). تاجیکی: «خُسْر - پدرشوهر، پدرعروس

(= پدرزن)» (نظرزاده، ۱۳۸۷: ۴۸۳). در راجی هنجن، خَسْرُو / xasrū/ «مادرزن و مادرشوهر» (آقاریع، ۱۳۸۳: ۱۹۸). در قزوینی، خسرگ، خوسرگ / xoserg/ «مادرشوهر» (صلح‌جو، ۱۳۹۶: ۳۲). برای ریشه‌شناسی و شواهد بیشتر و صورت‌های دیگر این واژه نک. حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۲۰۵۴؛ رواقی، ۱۳۸۳: ۱۶۱-۱۶۳؛ کیا، ۱۳۹۰: ۱۵۵؛ قاسمی، ۱۳۹۴: ۳۳.

خُوش (زیرنویس: یعنی مادرزن) الحَمَاءُ وَالصَّهْرُ ف ۳۳/چ ۵۹

بایزد: مادرزن؛ چستریتی: مادرزن؛ کوتا: خسراه [؟]

خوش (بضم اول و ثانی مجهول) و خش (بضم اول و سکون ثانی) «مادرزن و مادرشوهر باشد» (برهان). «الصَّهْرُ - خوش [مصَحَّح خوش را در متن به خویش اصلاح کرده و خوش را به حاشیه برده است]» (زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۱۹۵). «الصَّهْرُ - خوش یعنی مادرزن» (بادی، ۱۳۹۵: ۱۰۰). در بیرجند و قاین خَش «مادرشوهر، مادرزن» (آذرلی، ۱۳۸۷: ۱۶۲). در بختیاری خسی / khosi/ «مادرزن؛ مادرشوهر» (همانجا).

بُیُو (زیرنویس: زن پسر) الکنَّة ف ۳۳/چ ۵۹

نسخه‌های دیگر: زن پسر

در گویش لاریو / bayu/ «عروس» (نک. اقتداری، ۱۳۳۴: ۵۲؛ آذرلی، ۱۳۸۷: ۶۷).

هَام دَامَاد السِّلْفُ ف ۳۳/چ ۵۹

نسخه‌های دیگر: هم‌داماد

«السِّلْفُ - هم‌سلف یعنی هم‌داماد» (میدانی، ۱۳۸۲: ۳۰۰/۱). در گویش بندرانزلی هم‌داما

«باجناق» (آذرلی، ۱۳۸۷: ۴۱۲). در گویش نائین هم‌ذوما «باجناق» (همان).

هَمَّ آمَالِ الْكُفُوِّ وَالْكَفَى ف ۳۴/ر ۶۰

بایزد: هَمال؛ چستریتی: هَمَّ آمال

هَمَّ يَارِ الْعَدِيلُ ف ۳۴/ر ۶۱

نسخه‌های دیگر: هم‌بار

«الْعَدِيل - هم‌یار» (زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۲۱۸). «الْعَدْلُ وَالْعَدِيلُ - هم‌تاه» (ادیب کرمنی،

۱۴۰۵: ۳۰۶).

کدی زاد المَوْلَد ف ۶۲/۱۳۵

بایزید، چستریتی: خانه زاد؛ گوتا: خانه زاده

«المَوْلَد - کدی زاد» (میدانی، ۱۳۴۵: ۲۲۷). «المَوْلَد و التَّلَاد - کدی زاده» (میدانی، ۱۳۸۲: ۳۰۶/۱).

ده مهتر الرئيس والزَّعيم ف ۶۴/۳۵

«زعیم: ده مهتر» (المرفقة: ۳۸۴).

پاسوان الحارِس ف ۶۵/۱۳۶

نسخه‌های دیگر: پاسبان [= پاسبان]؛ در دستنویس مجلس شورا مشخص نیست پاسوان است یا پاسوان.

الاق (زیرنویس «البرید» و «الرَّسُول») ف ۶۵/۱۳۶

«الاق - بضم اول... قاصد و پیک را گویند... بجای غین قاف هم درست است» (برهان).

گونجی العزیز ف ۶۶/۳۶

نسخه‌های دیگر: کرامی [= گرامی]

«گونجی - بضم اول و کسر ثانی و سکون نون... بمعنی عزیز و گرامی باشد» (برهان). «گونجی

یعنی بَقُوْت» (میدانی، السامی، دستنویس ش ۷۰۴ دانشگاه تهران). «گونجی (همان، فیلم ش ۴۳۲

دانشگاه تهران). «گونجی (همان، دستنویس ش ۱۳۳۸ دانشگاه تهران). «گویجی - العزیز» (دبیرسیاقی،

۱۳۵۴: ۳۷۱). «العزیز - کویجی و هو الشَّریف العَظیمُ القدر العَلِیَّ المَکَانَة» (الابانة: یازده).

«العزیز - گونجی» (میدانی، ۱۳۸۲: ۲۰۱/۱).

کالیو الأحمق ف ۶۷/۳۶

بایزید: بی خرد؛ چستریتی: کالیو؛ گوتا: کالیو

هُوسپاس (بالانویس: سباس دار) الشَّکور ف ۶۸/۳۷

چستریتی: هُوسپاس

«شاکر... هُوسپاس» (فرهنگنامه قرآنی: ۸۸۳).

بشَّکول الجَلْد ف ۶۸/۳۷

بایزید: جابک؛ چستریتی: پَشْکُول (حاشیه: ای الْقَوِی الماهر علی الامور)؛ گوتا: بُشْکُول
 «بَشْکُول-مردی بود حریص بطبع» (اسدی، ۱۳۱۹: ۳۱۶). «بشکول-بکسر اول و سکون ثانی
 و ثالث... مرد جلد و چست و چابک و هشیار و قوی هیکل و حریص در کارها باشد و بفتح
 اول هم درست است» (برهان). «الْجَلْدُ وَ الْجَلِيدُ -بَشْکُول» (میدانی، ۱۳۴۵: ۱۴۰). «الْجَلْدُ وَ
 الْجَلِيدُ -بَشْکُول» (میدانی، السامی فی الاسامی، فیلم ش ۷۰۴ دانشگاه تهران).
 هُوسَاز (زیرنویس: سازدار) الْخَلْقُ ف ۳۷/چ ۶۹
 بایزید، گوتا: سازکار؛ چستریتی: سازنده
 دُزْدَاوْشَرَه الشَّصُّ ف ۳۸/را ۷۰
 بایزید: دزدافشار؛ چستریتی: دزدَاوْشَرَه؛ گوتا: دزدافشره
 دزدافشار و دزدافشره در برهان قاطع «معاون و یاری دهنده و شریک دزد» است. «الشَّصُّ -
 دزدافشار» (المرقاة: ۲۵).
 أَهُونُ بُر النَّقَابُ ف ۳۸/را ۷۰
 بایزید: آهن بر؛ گوتا: آهون بر
 «آهون نقب بود، سُمجِه نیز گویند» (اسدی، ۱۳۱۹: ۳۶۲). «النَّقَابُ - أَهُونُ بُر» (میدانی،
 ۱۳۴۵: ۱۴۵). «النَّقَابُ - اهون بُر وَ هُوَ الَّذِي صِنَاعَتُهُ النَقَبُ مِنْ مَوْضِعٍ إِلَى مَوْضِعٍ لِلْسَّرِقَةِ»
 (الابانة: دوازده).
 سِنْد (زیرنویس: کوله کی از راه برگیرند) الزَّيْمُ وَاللَّقِيْطُ وَالْدَعِي ف ۳۸/را ۷۰
 در برهان قاطع سِنْد، سِنْداره، سِنْدَرِه به معنی «حرامزاده» است. «الزَّيْمُ... سِنْد» (میدانی،
 ۱۳۴۵: ۱۴۵). در گویش خور و فرخی /sen/ «حرامزاده» (کیا، ۱۳۹۰: ۳۰۱).
 «کوله... به معنی حرامزاده هم هست» (برهان). در گویش دلیجان کوله /kula/ «زنزاده»
 (آذری، ۱۳۸۷: ۳۰۱). در بختیاری کوله /kule/ «حرامزاده» (ارشادی، ۱۳۸۸: ۵۶۹). همچنین،
 قس. غُول به معنی «حرامزاده» (برهان).
 کُخْ (~ کی کُودْکَان را بَدَا آن بَتَرَسَانْتَد) الضَّبْغَطِي (زیرنویس: یوله) ف ۳۹/چ ۷۴
 در قاین یول /yul/ «موجود موهومی است که شب خود را روی بدن انسان می اندازد و بدن

را سنگین می‌کند و تکلم کردن را از انسان سلب می‌نماید» (زمردیان، ۱۳۸۵: ۲۰۶).

هُوشانی (~ وَهُوَ عِيدٌ لَهُمْ أَيْضاً) السَّعَانِیْنُ ف ۴۱/چ ۷۸

بایزد: عیدها است ایشان را؛ چستریتی: هُوشانی؛ گوتا: هوشانی

هوشانی در البلغة «یکی از عیدهای ترسایان» گفته شده است. هُوشانی در دستنویس کتابخانه مجلس سنا (ص ۳۵) به صورت هُوشانی و در دستنویس کتابخانه دائرة المعارف بزرگ اسلامی (ص ۸۴)، بدون حرکت (هوشانی) آمده است.

«هوشیعانا (تمنا اینکه خلاصی دهی) کلمه‌ای بود که در زمان دخول مسیح به اورشلیم به آواز بلند گفته می‌شد (مت ۲۱: ۹) و از مز ۱۱۸: ۲۵ گرفته شده است و این مزبور با مزامیر دیگر در عید سایبان‌ها تلاوت می‌شد» (هاکس، ۱۹۲۸: ۹۲۷).

عید هوشیعانا به یکشنبه نخل، عید سعانین یا شعانین نیز معروف است. در وبگاه انجمن آشوریان تهران، عید اوشانا «عید پیدا شدن صلیب حضرت مسیح» گفته شده است.

خُفَج (زیرنویس: کورستان ایشان [یعنی گورستان مجوس]) النَّاءُوسُ ف ۴۱/چ ۷۹

بایزد، چستریتی: آنجا کی مرده نهند؛ گوتا: خفج

واژه خفج به معنی «ستودان و گورستان گبران» شاید گونه دیگر غفج/ غفج به معنی «مغاک و گودال» باشد (نک. اسدی، ۱۳۱۹: ۵۱۷، در ذیل «غفجی»). همچنین، قس. کوچی به معنی «گودال و جای عمیق» (برهان). معنای «آبگیر و شمر» برای غفج در لغت فرس (اسدی، ۱۳۱۹: ۷۰؛ همو، ۱۳۵۶: ۲۷) درخور تأمل است.

هَنْباز (أَنْكَ بُتْ رَا ~ خُذْ أَيْ كُوَيْدْ) الْمُشْرِكُ ف ۴۲/را ۷۹

بایزد، چستریتی: انباز؛ گوتا: هنباز

بُزُول (زَنی کی بَسْتَانِشْ چَنْد بُزُولی شُدْه بُودْ) إِمْرَأَةٌ كَاعِبٌ ف ۴۲/را ۸۱

بایزد: زنی کی بستانش چند کعبی باشد؛ چستریتی: زنی نارپستان؛ گوتا: زنی که بستانش چند پُزول شده باشد

بُزُول در برهان قاطع به صورت‌های بُجُل، بُجُول، بُزُول، پُزُول به معنی «کعب پا و استخوان شتالنگ و پستان زنان» آمده است. «الْكَعَابُ وَالْكَاعِبُ... بُزُول پستان» (میدانی، ۱۳۸۲: ۲۱۲/۱).

نیک‌داشت (جوانی ~) [إمْرَأَةٌ رَادَّةٌ] ف ۴۳/را ۸۳

بایزد: جوان و نیکو؛ چستریتی: جوانی نیک‌داشت

سیرش (زیر نویس: مقنعی باشد کی در زبر مقنع... [باقی عبارت خوانده نمی‌شود]) النَصِيفُ

وَالْخِمَارُ وَالْمَقْنَعُ ف ۴۵/را ۸۷

بایزد: مقنعه؛ چستریتی: سربوش

وَزُكُوشَى الشَّنْفُ ف ۴۵/چ ۸۹

بایزد: برکوشه؛ چستریتی، گوتا: ورکوشی

رُوفِگَر الرِّفَاءُ ف ۴۷/چ ۹۵

بایزد: رفوگر؛ چستریتی: رفوکُر

کومش القَنَاءُ وَالْمُقَنَّى ف ۴۷/چ ۹۵

بایزد، چستریتی: کاریزن، گوتا: کاریزگن

«کومش... چاه‌جوی و کتکن را گویند که چاه‌کن باشد» (برهان)؛ «کُومش... کومش، مقنی،

کاریزن» (دهخدا). برای اطلاع بیشتر، نک. حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ش ۴۲۴۹.

گوش‌فروش الْقَصَابُ ف ۴۷/چ ۹۵

نسخه‌های دیگر: گوشت‌فروش

کلاه‌فروش الْعَصَابُ ف ۴۷/چ ۹۵

بایزد: ریسمان‌فروش؛ چستریتی: کلاه‌فروش؛ گوتا: کلاه‌فروش

«کلاه... بر وزن و معنی کلافه است که ریسمان خام بر چرخه پیچیده باشند» (برهان).

بژژک (در دستنویس: بژرک) [«ب» و دومین «ژ» نقطه ندارد] الطَّيِّبُ وَالْمُتَطَبِّبُ ف ۴۷/چ ۹۶

بایزد، چستریتی: بزشک؛ گوتا: بژشک

سگ‌دار الْكَلَابُ وَالْمُكَلَّبُ ف ۴۷/چ ۹۶

نسخه‌های دیگر: سک‌بان

خان‌فروش الْحَبَابُ ف ۴۷/چ ۹۶

نسخه‌های دیگر: خُم‌فروش

بازیار البازیار ف ۴۸/چ ۱۰۰

نسخه‌های دیگر: بازدار

کج فروش القَزَّاز ف ۴۸/چ ۱۰۰

بایزد: قز فروش؛ چسرتیتی: قزین فروش؛ گوتا: قزین فروش

«القَزَّاز-کج فروش» (بادی، ۱۳۹۵: ۱۵۵). قَزَّو کج در برهان قاطع به معنی «ابریشم خام بدقماش

و نوعی از ابریشم فرومایه کم قیمت» است. کج /kaj/ در گویش‌های شمالی نیز «نوعی ابریشم

کم ارزش و نامرغوب است» (نک. کیا، ۱۳۹۰: ۶۳۰؛ نصری اشرفی، ۱۳۸۱: ۱۶۲۲).

گوراشکاو النَّبَّاش ف ۴۸/چ ۱۰۱

چسرتیتی: گور شکاف

نگارکن النَّقَّاش ف ۴۸/چ ۱۰۱

کلارگر الدَّبَّاع ف ۴۹/ر ۱۰۳

در نسخه‌های دیگر معادل الدَّبَّاع، پوست پیرا (در دستنویس گوتا: پوست پیرای) آمده است. در یک

فرهنگ عربی به فارسی دیگر، که در قرن نهم هجری در حوزه هرات تألیف شده، و نگارنده

این سطور به تصحیح آن پرداخته، در ترجمه و معادل الدَّبَّاع نیز کلارگر (با کاف مضموم) آمده

است. عبدالجلیل قزوینی رازی در کتاب نقض دو بار از «کلارگران آوه/آبه» یاد کرده است

(نک. رازی، ۱۳۵۸: ۲۷۷، ۵۳۹).

جامه شُور الرَّحَّاضُ (دستنویس: الرَّحَّاضُ) ف ۴۹/ر ۱۰۲

نسخه‌های دیگر: جامه شوی

سوال فروش الخَزَّافُ (دستنویس: الحراف) ف ۴۹/ر ۱۰۴

بایزد: سفالینه فروش؛ چسرتیتی، گوتا: سفال فروش

سوال فروش مبدل سفال فروش است.

اژند (زیرنویس: کِل تَنک بوذ) المِلَّاطُ ف ۵۱/ر ۱۱۰

اژند و اژند در برهان قاطع «گلی باشد که بر روی خشت پهن کنند و خشت دیگر بر بالای

آن گذارند». «المِلَّاطُ-اژند» (میدانی، ۱۳۴۵: ۱۷۲).

کَنَنْدَ المَرُّو المَعْرَقُ ف ۱۱۱/را

بایزید: کلنک؛ چستریتی: کَنَنْد؛ گوتا: کُنَنْد [؟]

کَنَنْد در السامی و الأسمى به صورت کَنَنْده/ کَنَنْده است (نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۱۷۳؛ میدانی، ۱۳۸۲: ۲۴۵).

جُغُ النِّيرُ ف ۱۱۴/چ

بایزید: یُوغُ؛ چستریتی: جُغُ

«النِّيرُ والقایدَةُ - جُغُ یعنی جُو. وَهِيَ الْحَشْبَةُ الَّتِي تَكُونُ عَلَى عُنُقِ الثَّوَرَيْنِ» (میدانی، ۱۳۸۲: ۲۶۳/۱).

ایمذ (زیرنویس: چوبی بوذکی بر کردن کاو بندند بوقت کشت) الفَدَّانُ ف ۱۱۴/چ

بایزید: جفت کاو؛ چستریتی: جُفْت؛ گوتا: ایمذ (حاشیه: جفت کاو).

«الفَدَّانُ - اِیْمَذ» (میدانی، ۱۳۴۵: ۱۸۵).

بَزَنُ المَالِقُ ف ۱۱۴/چ

بایزید: ندارد و در چابی از گوتا افزوده شده؛ چستریتی: مَالَه؛ گوتا: بَزَنُ

«...المَالِقُ - بَزَنُ» (میدانی، ۱۳۴۵: ۱۸۶).

پَنکن المِنْسَفَةُ (زیرنویس: کلوخ کوب) ف ۱۱۵/چ

بایزید: انج زمین بدان نرم کنند؛ چستریتی و گوتا: بنکن

«المِسْوَاةُ وَ المِنْسَفَةُ - پَنکِن» (میدانی، ۱۳۴۵: ۱۸۶)؛ «المِسْوَاةُ وَ المِنْسَفَةُ - پَنکن ما یُدَقُّ بِهِ

المَدَر» (میدانی، ۱۳۸۲: ۲۶۳/۱).

هَیذ المِذْرَاةُ ف ۱۱۵/چ

بایزید: پنج شاخ؛ چستریتی، گوتا: هَیذ (حاشیه چستریتی: هَیذ یعنی شَنَه)

«المِذْرَاةُ - هَیذ یعنی شَنَه وَ هُوَ مَا یَذَرُّ بِه الغَلَّةُ» (میدانی، ۱۳۸۲: ۲۶۴/۱). /šana/ در ارزین،

طالش میناباد، طالقان، و کردی به معنی «شانه غله باددهی» است (کیا، ۱۳۹۰: ۵۳۴).

فَه (زیرنویس: کت) المِجْرَفَةُ ف ۱۱۵/چ

چستریتی: فِه (حاشیه: فِه یعنی بَارُو [= پارو])؛ گوتا: فِه

یکی از معانی فیه در برهان قاطع «آهنی... بیل مانند که در میان آن چوبی و بر دو طرف آن ریسمانی بندند؛ یک شخص سر چوب را و دو کس دیگر هر یک سر ریسمان را بدست گیرند و زمین شیار کرده را بدان هموار سازند و آنرا بعربی مجرّفه خوانند» و در سرمة سلیمانی «چوب زمین هموار ساز برزیگران را هم گویند» (اوحدی بلیانی، ۱۳۶۴: ۱۸۵) است. «المجرّفَةُ - فیه» (میدانی، ۱۳۴۵: ۱۷۳). فیه در کتاب الخلاص، معادل المجرّفَةُ، به گونه‌های فیه، فیهو، و فیه آمده است (نک. ادیب نطنزی، ۱۳۸۴: ۷۲۸، متن و حاشیه).

داموز الوزوز ف ۱۱۵/۵۴

چستریتی: داموز (حاشیه: داموز سبذی باشد کی درو کل و سرگین کشند)؛ گوتا: داموز «الوزوز - داموز» (میدانی، ۱۳۴۵: ۱۷۳؛ میدان، ۱۳۸۲: ۲۴۵/۱).
زئبر (زیرنویس: پاسه [«پ» در دستنویس با سه نقطه]) الشروف ف ۱۱۵/۵۴
چستریتی: زئبر (حاشیه: تختۀ باشد کی بدان کل خشت کشند)؛ گوتا: زئبر «... الشروف - زئبر» (میدانی، ۱۳۴۵: ۱۷۳؛ میدان، ۱۳۸۲: ۲۴۵/۱)؛ در اولار /zambar/ «زنبه» (کیا، ۱۳۹۰: ۴۴۶). زئبر در زبان تاجیکی «سبد یا تخته‌ای است که دسته‌های چوبی دارد و دو نفر با آن خاک و خشت و مانند این‌ها را می‌کشند» (نک. نظرزاده، ۱۳۸۷: ۵۲۸/۱).
در نسخه البلغة مجلس سنا (ص ۵۲) نیز زیر کلمۀ زئبر، پاسه (با یک نقطه) نوشته شده است.
پاسه در دیگر منابع در دسترس دیده نمی‌شود.

بفتَری (زیرنویس: دفتین) الحف ف ۱۱۵/۵۴

بایزد: ناوجه؛ چستریتی: بفتَری؛ گوتا: وفره (زیرنویس: کُز).
«بفتَری - ... دفتین جولاهگان و نساجان باشد» (برهان)؛ «الحف - بفتَری» (میدانی، ۱۳۴۵: ۱۹۱). «حَفَّ و حَفَّ - دفتین» (ادیب نطنزی، ۱۳۸۰: ۱۵۲). دفتین /daftin/ در گویش‌های منطقه قصران «آلتی که دندۀ کارگاه بافندگی داخل آنست» (کریمان، ۱۳۸۵: ۸۸۱/۱). دفتین /dafdin/ در گویش دلیجان «نخ کرباس بافی» است (صفری، ۱۳۷۳: ۱۶۵).

فَرت (خاری باشد کی ~ بدان رآست کُند) الصیصیة ف ۱۱۵/۵۴

چستریتی: فَرت (زیرنویس: یعنی تان)؛ گوتا: فَرت

کلاوه تن الوشیعة

ماسوره والوشیعة ایضاً

جفرسته (زیرنویس: چَهَلَه [«ج» در دستنویس با سه نقطه]) [والوشیعة] ایضاً ف ۱۱۶/۵۴
چسرتیتی: کَلاوَه تَن و جَفَرَسْتَه؛ گوتا: کلاوه و جَفَرَسْتَه
«المَدَجَّة - کلاوه تَن» (میدانی، ۱۳۴۵: ۱۸۹). «الوشیعة - جَفَرَسْتَه و مَاسُورَه» (میدانی، ۱۳۴۵: ۱۹۰).

چَهَلَه ظاهراً گونه‌ای از جهره/چهره، چرخه، چرخ است. «جهره - بر وزن بهره، چرخى باشد که جولاهگان به آن ریسمان در ماشوره پیچند» (برهان). «الشَّهْرَقُ وَالشَّهْرَقَةُ - جرخ [= چرخ] یعنی جَهْرَه» (میدانی، ۱۳۸۲: ۲۷۱/۱). برای توضیح جهره دوک در المرقاة، نک. صادقی، ۱۳۸۱: ۲۵.

سُنِیْزَه (زیرنویس: چوبی باشد کی ریسمان بدان پیچند [سه حرف اول «پیچند» در دستنویس بی نقطه است] تا بفاند) الإستیج ف ۱۱۶/۵۴
چسرتیتی: زُنِیْزَه؛ بایزد: سَنِیْزَه؛ گوتا: سَتِیْزَه
«سَنِیْزَه - بفتح اول وزای فارسی، ریسمانی باشد که از پهنای کار زیاده می‌آید و آنرا جولاهگان نمی‌بافند و بر انگشت پیچیده بگوشه می‌گذارند - و آن نی که ریسمان خام بر آن تنند» (برهان). سُنِیْزَه در السامی و الأسمی به صورت سَنِیْزَه آمده است (نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۱۹۱؛ میدانی، ۱۳۸۲: ۲۷۱/۱).

فِه (فِه کشتی) المجداف ف ۱۱۷/۵۴

چسرتیتی: فِه کَشْتِی؛ گوتا: فِهَر کَشْتِی

فِه و فِهَه در برهان قاطع به معنی «چوب پهنی که کشتی بانان بدان کشتی رانند» است.
«المَجْدَفُ وَالْمَجْدَفُ - فِه کَشْتِی» (میدانی، ۱۳۴۵: ۴۸۹).

سکار آهنج الکَلُوبُ ف ۱۱۸/۵۴

چسرتیتی: سَکَار آهَنج؛ سکار آهنج

«سکار آهنج - بضم اول و سکون رابع... آهنی باشد سرکج که بدان گوشت از دیگ و نان از

تنور برآرند (برهان). «الکَلْبُ وَ الْکَلَابُ - سُکَراهنج» (میدانی، ۱۳۴۵: ۱۷۵).

دام‌داهول الحباله ف ۵۴/ج ۱۱۹

چستریتی: دام‌داهول (حاشیه: دام‌داهول دامی باشد از دوسر جوب خرقها بسر باز بسته صیاد بز مین فرو برد

تا صید کند)؛ گوتا: دام‌داهول

«داحول - (ع ا) داهول. دام‌داهول... ج، دواحیل» (دهخدا، به نقل از منتهی الارب). «الدَّاحُول -

دام‌داهول، الدَّوَّاحِيل ج» (زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۱۱۵). «داهل - علامتهاست که بز مین اندر

آزند و از بر او دام بگسترانند تا نخجیر از داهل بترسند و آهنگ دام کنند و در دام افتند، و

بآذربایگان داهول نیز خوانند» (اسدی طوسی، ۱۳۶۵: ۱۷۴). داهل در بجستان به معنی

«مترسک، لولوی سر خرمن» است (اکبری شالچی، ۱۳۷۰: ۱۴۹).

خروه (مرغی باشد که بردام بندند تا مرغان بروی کرد آیند آن را - خوانند) الف ۵۵/ر ۱۱۹

چستریتی: خروه؛ گوتا: خروه

خروه (املاي ناقص خروه) در برهان قاطع به صورت خروه به معنی «جانوری که صیادان بر

کنار دام بندند تا جانوران دیگر فریب خورده در دام افتند و بعربی آنرا ملواح خوانند» است.

«ملواح - خروه دام...» (زمخشری، ۱۳۸۶: ۵۴)؛ «الملوح - خروه» (المراقبة: ۵۸).

اوراز (~ خانه صیاد) الزیئة الف ۵۵/ر ۱۱۹

بایزید: افراز ~؛ چستریتی: اوراز ~؛ گوتا: خانه افراز صیاد

افراز خانه صیاد در همین مقاله، در ذیل بخش «در باره غلط نامه کتاب البلغة چاپی»، توضیح

داده شده است.

دودله (زیرنویس: لاک) القلة الف ۵۵/چ ۱۲۱

بایزید: لات؛ چستریتی: دودله؛ گوتا: دودله

دودله همان «الکدولک» است که در برهان قاطع به صورت دوداله و دودله آمده است.

«القلة - دودله چوبی بود که کودکان بدان بازی کنند... آن را لک و الکدسته گویند»

(صادقی، ۱۳۷۹: ۷-۸). در گویش ایبانه ای لاک و چو /lākoču/ «بازی الکدولک» است

(محلوجی، ۱۳۹۵: ۲۶۶).

تَرْمُورَه [؟] (زیرنویس: رسنی باشد کی کودکان در آویزند ویر آنجانشیندومی جنبانند) الْأَرْجُوحَةُ
ف ۵۵ چ ۱۲۱

چستریتی: تَرْمُورَه؛ گوتا: تَرْمُورَه

در منابع دیگر نیز ترموره با حرف «ن» (نرموره) است. «نَرْمُورَه - ریسمانی است که در عید اندازند و به آن باد خورند زنان و اطفال» (اوحدی بلیانی، ۱۳۶۴: ۲۴۶). «أَرْجُوحَةُ - نرموره» (زمخشری، ۱۳۸۶: ۵۵). «الارْجُوحَةُ... تَرْمُورَه» (الابانة: هفده).

خَاكُ نَمَكُ الْفِيَالُ ف ۵۶ ر ۱۲۳

چستریتی: خَاكُ نَمَكُ (حاشیه: خاك نمك آن باشد کی كودكان جمع شوند و چیزی در خاك پنهان کنند و آن خاك را قسمت کنند هرکی آن چیز بدو افتد دست او را بوذ)؛ گوتا: خاك نمك ان سیم باشد که در میان خاك باریک پنهان کنند

بُوی دَانِ الْعَتِيدَةُ (زیرنویس: آدیده) ف ۵۶ چ ۱۲۴

الْعَتِيدَةُ در بعضی فرهنگ‌های کهن هم به معنی «بوی دان» و هم به معنی «آینه دان» است (نک. ادیب کرمینی، ۱۴۰۵ق: ۳۱۳؛ زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۲۱۷). آدیده تَلَفُّظِ فارسی (مُفَرَّسِ) عَتِيدَةُ است؛ قس. آمو > عمو؛ آئینک > عینک (اشاره دکتر علی اشرف صادقی).

جَرَشَن الْمِعْصَرُ ف ۵۶ چ ۱۲۴

بایزید: جرخت؛ چستریتی: چَرُخ (حاشیه: مِعْصَرُ آنجایکه بوذ کی انکور بیامی زنند و شیرَه کنند)؛ گوتا: چَرُخِشْت (زیرنویس: منکنه عَج).

در نسخه البلغة کتابخانه مجلس سنا (ص ۵۷) زیر کلمه الْمِعْصَرُ نوشته شده جرشنه، که با توجه به جرشن در بالا، صورت درست آن باید جرشنه باشد.

جَرَشَن / چَرَشَن و جرشنه به معنی «چرخشت» در منابع دسترس دیده نمی شود. در برهان قاطع، و به نقل از آن در لغت نامه دهخدا، یکی از معانی چَرَس «حوضی است که انگور در آن ریخته بر پای بمالند تا شیرَه آن گرفته شود»، این واژه شاید با جَرَشَن / چَرَشَن مرتبط باشد.

تَنُورِ آشوبِ الْمِسْعَرُ ف ۵۷ چ ۱۲۹

چستریتی: تَنُورِ آشوب؛ گوتا: تَنُورِ اشیب

تَلَّى (~او) (زیرنویس «تَلَّى»: کیسه) الجُؤنة ف ۵۸/ج ۱۳۳

چستریتی: تَلَّى؛ گوتا: تلی

«تلی - بضم اول و کسر ثانی... دست‌افزاردان سرتراشان و حجامان باشد» (برهان). تَلَّى در السامی به صورت تله و تلی است (نک. دبیرسیاقی، ۱۳۵۴: ۱۶۶، متن و حاشیه ۲). «الکِنْف - تله درزی و جز او» (میدانی، ۱۳۴۵: ۱۹۸). همچنین تَلَّى در السامی (فیلم ش ۷۰۴ دانشگاه تهران) به صورت تَلّی آمده است. صورت تله نشان می‌دهد که تلی ظاهراً با یای مجهول تلفظ می‌شده است.

اَوْسَان المِسْنُ ف ۵۸/ج ۱۳۳

چستریتی: اُفسان؛ گوتا: افسان

اَوْسَان در برهان قاطع با صورت‌های افسان، اوسان، فسان، سان به معنای «آهن و سنگی که کارد و شمشیر و خنجر و مانند این‌ها را بدان تیز می‌کنند» است. در السامی صورت‌های افسان و اوسان آمده است (نک. دبیرسیاقی، ۱۳۵۴: ۳۳، متن و حاشیه ۹).

اَلْوَا (زیرنویس: چَغَرُوا) الصَّبِرُ ف ۵۹/ر ۱۳۵

چستریتی، گوتا: اَلْوَا (زیرنویس چستریتی: زَرَوَه)

«الوا - بر وزن حلوا، صمغی باشد بسیار تلخ و آنرا بعربی صبر گویند» (برهان). «الصَّبِر - اَلْوَا» (میدانی، ۱۳۴۵: ۱۹۷). اَلْوَا در تکملة الاصناف به گونه اَلْوَا است (ادیب کرمنی، ۱۴۰۵: ۲۵۰). چَغَرُوا و زَرَوَه، به معنی «صَبِر» در منابع در دسترس دیده نمی‌شود. ظاهراً چادُروا /čadorvâ/، به معنی «صبر زرد» در گویش خوانساری (اشرفی خوانساری، ۱۳۸۳: ۲۸۵)، گونه دیگر چَغَرُوا است. و شاید زروک، در لغت‌نامه دهخدا که به نقل از برهان قاطع و آندراج و ناظم الاطباء آمده و «نوعی گیاه دارویی» معنی شده، و به زروک رجوع داده شده است، با زَرَوَه مرتبط باشد.

تَلَنُكَيْنِ الطَّرْنَجَبِينُ وَالْمَنْ ف ۵۹/ر ۱۳۵

بُلْغُونَه الْجُلْجُونَةُ ف ۵۱/ج ۱۳۶

چستریتی: بُلْغُونَه؛ گوتا: کُلْغُونَه

بیرژد (زیرنویس: بالیجه) القنّه ف ۵۱/چ ۱۳۷

بایزید: بیرژد؛ چستریتی: بازژه؛ گوتا: پیرژد

بیرژد در برهان قاطع، به صورت‌های بیرژد، بیرژه، بیرزی و بارزد (در ذیل «بیرزی»)، به معنی «صمغی باشد مانند مصطکی، سبک و خشک و بوی تیز دارد»، و در چاپ عکسی السّامی فی الاسامی (میدانی، ۱۳۴۵: ۱۹۷) به گونهٔ بیرژد است (در صفحه ۶۵ فهرست الفبایی لغات و ترکیبات فارسی السّامی فی الاسامی به صورت بیرژد چاپ شده است؛ نک. دبیرسیاقی، ۱۳۵۴). صورت بیسره که در حاشیه شماره ۵ فهرست السّامی (همان: ۶۵)، از نسخه «ص» (دستنویس مورّخ ۶۵۱ق)، نقل شده و همچنین بیرژد که در رساله‌ای در پایان ترجمه فارسی الابانه... (نک. صادقی، ۱۳۷۹: ۲۳) آمده، اصالت صورت بیرژد را تأیید می‌کند. در حاشیه ۵ فهرست السّامی (دبیرسیاقی، ۱۳۵۴: ۶۵) صورت‌های بیرژه و بیرزه (از نسخه‌های «ح» و «ط») نیز نقل شده است. این واژه در مقدمهٔ الادب به صورت پیرژد است (زمخشری خوارزمی، ۱۳۴۲: قسم ۱/۳۲۹؛ همو، ۱۳۸۶: ۵۸). بالیجه دوبار در رساله کوتاهی که در پایان «ترجمه فارسی الابانه...» (نک. صادقی، ۱۳۷۹: ۲۳) آمده، معادل القنّه و بیرژد، به کار رفته است.

پژ (بالانویس: زردجوفه) الوجّ ف ۵۱/چ ۱۳۷

بایزید این لغت و معنی را ندارد؛ چستریتی: پژ معرب؛ گوتا: پژ معرب

«الوجّ: پژ» (میدانی، ۱۳۴۵: ۱۹۷). «الوجّ = پژ یعنی اکثر» (میدانی، ۱۳۸۲: ۱/۲۷۷). «پژ... بضم اول... چوبی باشد زرد که بدان مداوا کنند و آن را عبری وج خوانند» (برهان). زردجوفه (= زردچوفه) به صورت زردچوف، معادل عروق الصباغین و عروق الصفر و اصابع الصفر، و جزء چوفه در مارچوفه، معادل هلیون، در رسالهٔ پایان «ترجمه فارسی الابانه...» (نک. صادقی، ۱۳۷۹: ۲۳) آمده است.

اشتره (زیرنویس: «الوشق») [در تعریف الوشق «مَعْرُوف» آمده است] ف ۵۱/چ ۱۳۷

بایزید: وشه؛ چستریتی: وُشه؛ گوتا: وشه

در نسخهٔ البلغة کتابخانهٔ مجلس سنا (ص ۶۲) معادل الوشق، کُز و در زیر کُز نوشته شده: اشتره. معادل گیاه الوشق (در اکثر منابع: الوشق) در فرهنگ‌های کهن عربی به فارسی وشه،

وشک، کنز است (نک. تفلیسی، ۱۳۵۰: ۱۱۷۸؛ تاج‌الاسامی: ۶۱۵؛ زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۳۷۱؛ ادیب کرمینی، ۱۴۰۵: ق: ۴۸۳).

زاج‌سور (زیرنویس «زاج»: زادن) الخُرُس ف ۶۲/۱۳۸

بایزد: سور زادن؛ چستریتی: مِهمانی زادن؛ گوتا: مهمانی زادن و زاج‌سور «زاج‌سور... نام شادی و جشن و سوری باشد که در هنگام زاییدن زنان و ایام ولادت کنند» (برهان). «الخُرُس - زاج‌سور» (میدانی، ۱۳۴۵: ۲۴۰). در افغانستان زَجَه «زن زائو که چند روز اول در بستر است» (افغانی‌نویس، ۱۳۶۹: ۳۰۵). در قوچان زاج «زائو» (آذرلی، ۱۳۸۷: ۲۰۵). در کلیدر زاجی «مرحله پس از زایمان» (اکبری شالچی، ۱۳۷۰: ۱۷۸).

جُزْدَرَه پیه الصُّهَارَةُ ف ۶۲/چ ۱۴۰

جُزْدَرَه دُنْبَه الحَم ف ۶۲/چ ۱۴۰

بایزد: جزدک بیه / جزدک دنبه؛ چستریتی: جُزْدَه بیه / جُزْدَه دُنْبَه؛ گوتا: جُزْدَرَه بیه

کُوزْبَا الْکَبْرِیَّةُ وَاللَّصْفِیَّةُ ف ۶۳/۱۴۱

بایزد، گوتا: کبروا؛ چستریتی: کَبْرُوا

خَامِیزُ (الخَامِیزُ گوشت خام کی دَر سِرْگَه افکنند وَهُوَ مَعْرَبٌ ~) ف ۶۳/چ ۱۴۳

چستریتی: خامیز؛ گوتا: خامیز

«خَامِیز - نیم‌پخته» (ادیب نطنزی، ۱۳۸۴: ۲۸۷). «الخَامِیز - گوشت خام که در سرکه افکنند»

(زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۱۰۱).

بی‌خوای [طِعَامٌ] مَسِیخ ف ۶۴/چ ۱۴۵

بایزد: بی‌نمک؛ چستریتی: بی‌طعم؛ گوتا: بی‌خوا

خُوا /khovâ/ در ایلامی، لکی و کرمانشاهی، خُو /khu/ در بشاگردی و /xuâ/، /xoâ/، /xua/

در بعضی گویش‌های کردی به معنای «نمک» است (نک. آذرلی، ص ۱۶۵؛ کیا، ص ۸۱۰).

سَکَارُوا [خُبْزٌ] مَلِیل ف ۶۴/چ ۱۴۵

چستریتی: گُمَاج؛ گوتا: سکاروا

«سکارو - بضم اول و رابع... نان و گوشتی را گویند که بر روی زغال افروخته و اخگر بپزند»

(برهان). صورت‌های سُکَالُو و سَکَالِیو نیز در برهان قاطع آمده است. «الْخُبْرَةُ وَالْمَلِيلُ - سَکَارُوا یعنی گوماج» (حرکت حرف «س» ابتدا ضمه بوده و بعداً فتحه شده است؛ ادیب کرمینی، ۱۴۰۵: ۱۰۸). سَکَارُوا در السامی، با حرکت ضمه، به صورت سُکَارُو (میدانی، ۱۳۴۵: ۱۷۶) و در الأسمی، با حرکت کسره، به صورت سِکَارُو (میدانی، ۱۳۸۲: ۲۵۲/۱) است.

ازدست فرا [خُبْرُ] فَطِيرُ ف ۴۶/ج ۱۴۶

بایزد: بی مایه پخته؛ چستریتی، گوتا: ازدست فرا
در برهان قاطع و لغت نامه دهخدا به صورت‌های ازدست‌پزا و ازدست‌فزا، به معنی «نان فطیر، نانی که خمیر آن نرسیده باشد» است. «الْفَطِيرُ - ازدست‌فرا» (میدانی، ۱۳۴۵: ۱۷۸؛ میدانی، ۱۳۸۲: ۲۵۳/۱).

گَواژه الْجَوَازِقُ ف ۶۵/ر ۱۴۷

بایزد: کوازه؛ چستریتی: گَواژه؛ گوتا: گَواژه
در برهان قاطع گَوازه و گَوازه «تخم مرغ نیم‌پخته و نیم‌برشت» است.
نَمَکْ خُوشْ کَزْدَه المِلْحُ الْمُطَيَّبُ ف ۶۵/ر ۱۴۷
بایزد، چستریتی: خوش نمک؛ گوتا: نمک خوش
فَنَجَا (زیرنویس: خنک) الْمُطَوَا ف ۵۲/ر ۱۴۸

چستریتی: فَنَجَا (حاشیه: فَنَجَا یعنی آنک دست و پا بکشد)؛ گوتا (با املاي ناقص): فَنَجَا
فَنَجَا، به معنی «کش و قوس بدن»، در مقدمه الادب (نسخه خطی شماره ۲۲ ج، دانشگاه تهران) و السامی فی الاسامی (فیلم ش ۷۰۴ دانشگاه تهران) به کسر «ف» (فَنَجَا) است. برای ریشه‌شناسی و توضیح فَنَجَا و فَنَجیدن، نک. صادقی، ۱۳۹۵: ۵۷-۶۱.

در نسخه البلغة کتابخانه مجلس سنا (ص ۶۲) در زیر فَنَجَا، خَنَکَه نوشته شده است. شاید خَنَک و خَنَکَه (خَنَک، خَنَکَه) صورتی از هَنَچ و هَنَجه، با معنایی مانند «کِشش»، باشند.

آسَا (زیرنویس: دهن‌یاوه) الثُّوبَا ف ۵۲/ر ۱۴۸

چستریتی: دَهْن دُرَه؛ گوتا: آسَا

دهن‌یاوه/دهن‌یافه به معنای «دهن‌دره» از جمله لغات گویش‌های مرکزی است که در بعضی

از متون کهن دیگر نیز به کار رفته و اکنون نیز با تلفظ‌های متفاوت در برخی از گویش‌های ایران رایج است. «الثوباء - آسا یعنی دهن‌یاوه» (بادی، ۱۳۹۵: ۲۵). علی‌اشرف صادقی در «ترجمه فارسی الالبانة...» و «درباره برهان قاطع» توضیح داده‌است که یافه مخفف و یافه، از فعل یافتن /wiyāftan/ پهلوی به معنی «بازکردن (دهان)» است و دهن‌یافه امروز در ابوزیدآباد کاشان به صورت /dehanowe/ و در تداول مردم کرمان به گونه /guwâf/ به کار می‌رود (نک. صادقی، ۱۳۷۹: ۹، حاشیه؛ همو، ۱۳۸۹: ۴۸۰-۴۸۱). همچنین دهن‌یاوه در گویش خوانساری به گونه /dānyāva/ و /dānāva/ است (نک. اشرفی خوانساری، ۱۳۸۳: ۲۱۰).

وَرَجَسْتَكِي زُفَان السَّلَاقُ ف ۱۴۹/۱۵۲

چستریتی: بَرَجَسْتَكِي زَبَان

حُفَه (زیرنویس: سُرْفَه) السَّعَالُ ف ۱۴۹/۱۵۲

بایزید: حُفَه؛ گوتا: خفه

در گویش قاین حُفَه «سرفه» (زمرّدیان، ۱۳۸۵: ۸۷).

پُوزَه (دَرْدِي بَاشَد كِي ~ اَز اَن بِيَا مَاسَد سَخْت شَوَد) دَاءُ الْفِيلِ ف ۱۴۹/چ ۶۱

بایزید: ساق؛ چستریتی: پُوزَه پا؛ گوتا: پُوزَه

«السَّاق - پوزَه پای و آن درخت» (زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۱۵۵)؛ «السَّاق - پوز» (المرفاة: ۱۷).

زَرِير (زیرنویس: [آفات زرد] الْيَرْقَانُ وَالْأَرْقَانُ وَالصَّفَارُ ف ۱۵۰/چ ۶۱

بایزید: زرده؛ چستریتی، گوتا: زَرِير

«زَرِير - بفتح اول... یرقان را نیز گویند و آن علتی است معروف» (برهان). در تاجیکی:

زَرْدِپَرُوین، زَرْدِچَه (نظرزاده، ۱۳۸۷: ۷۲۱/۲).

بُنَاوَرُ الدَّمْلُ وَالْحَبْنُ ف ۱۵۰/چ ۶۱

بایزید: دنبل؛ چستریتی: دُمْل؛ گوتا: بَنَاوَرُ

«بناور - بفتح اول و واو... دنبل بزرگ را گویند و بعربی حبن خوانند... و بضم اول هم

آمده‌است» (برهان). بُنَاوَرُ در الأسمی به صورت بَنَاوَر آمده‌است (میدانی، ۱۳۸۲: ۳۴۶/۱).

بَالُه (زیرنویس: فِلَان [؟]) الثُّوْلُ ف ۱۵۰/چ ۶۱

چستریتی: بَالَه؛ گوتا: باله

«الثلول، باله، ریشی بود که پوست [از] آن شکافته شود» (صادقی، ۱۳۷۹: ۹)؛ «الثلول - بالوا» (میدانی، ۱۳۴۵: ۲۶۴). بَالَه، یا همان «زگیل»، در بعضی از گویش‌های کردی به گونه /bâluk/ و /bâleka/ (کیا، ۱۳۹۰: ۴۴۰)، در گویش اسفراین بَالِک /bâlek/ (همایونفر، ۱۳۸۶: ۱۱۲) و در قصران به گونه وارگ (کریمان، ۱۳۸۵: ۱۰۱۷) است.

فلان در منابع در دسترس دیده نمی‌شود.

دُژِی الغَدَّة ف ۱۵۰/چ ۱۵۰

چستریتی: دُژِی بیه؛ گوتا: دژپیه

دُژِی در برهان قاطع به صورت‌های دژپه، دژپه، دژپیه، دژپیه، دُشپیل، و دُشپیل به معنی «غُد» آمده است. «الغَدَّة - دُژِی» (میدانی، ۱۳۴۵: ۲۶۴). در گویش‌های اصفهان، همدان، ناین دُشول /došvel/ «غده چربی» است (آذرلی، ۱۳۸۷: ۱۷۹).

بُشْتَرَم (زیرنویس: اینز آفله) الشری ف ۱۵۰/چ ۱۵۰

چستریتی: بش درم؛ در گوتا شبیه «پسترم» خوانده می‌شود.

«الشری - پُشْتَرَم» (میدانی، ۱۳۴۵: ۲۶۴). بُشْتَرَم در دستنویس البلغة کتابخانه دائرة المعارف بزرگ اسلامی (ص ۱۲۹) به شکل پُشدرم آمده است.

اینز آفله یعنی «اثر آبله».

سُرْخِجَه الحَصْبَةُ ف ۱۵۰/چ ۱۵۰

بایزید: سرخ‌زه؛ چستریتی: سُرْخِزَه

دَامْغُول (زیرنویس: خوک کی بر کردن بوذ) الخُراجُ وَالسِّلْعَةُ ف ۱۵۰/را ۱۵۰

چستریتی: دَامْغُول؛ گوتا: دام‌غول

«دام‌غول... دانه‌ها و گره‌ها باشد مانند گردکان که از اعضا و گلوی مردم بر می‌آید و درد نمی‌کند و آنرا سلعه می‌گویند» (برهان). «... السِّلْعَةُ - دام‌غول» (میدانی، ۱۳۴۵: ۲۶۴).

کَلِی الجُذَامُ ف ۱۵۰/را ۱۵۰

بایزید: خوره؛ چستریتی: لَره؛ گوتا: لری

«کلی - بضم اول و ثانی بتحتانی رسیده... نام علتی و مرضی هم هست که آنرا خوره گویند» (برهان). کُلی در لغت‌نامه دهخدا، به معنی یادشده، با دو شاهد از تذکرة الاولیاء و انجیل، و همچنین به صورت کُله، به نقل از فرهنگ فارسی معین، آمده است.

شیربخت (رُوغَن ~) دُهنُ الحَلّ ف ۱۵۱/۱۶۵

بایزد: روغن شیره؛ چستریتی: روغن شیربخت؛ گوتا: شیربخت

«شیره - بر وزن زیره... روغن شیربخت را نیز گویند که روغن کنجد باشد» (برهان). «شیرج - روغن شیربخت» (زمخشری، ۱۳۸۶: ۵۷). «شیربخت به زبان اهل خراسان کنجد مقشّر است و اینان به هر دانه مقشّری بخت می‌گویند، مثلاً به عدس عدس بخته می‌گویند» (صادقی، ۱۳۸۱: ۴۲). شیربخت با تلفظ شیربُخت در ذخیره خوارزمشاهی آمده است: «دو روز شکر سوخته با روغن شیربُخت تازه دهند» (جرجانی، ۱۳۹۰: ۲۱۳).

شَمَه (زیرنویس: رش) السّیء ف ۱۵۲/چ ۶۵

چستریتی: شَمَه؛ گوتا: شمه

«شمه... بفتح اول و ثانی مخفف، شیری را گویند که اثر آن در سر پستان پیش از آنکه بدوشند ظاهر باشد» (برهان). «السّیء - شَمَه یعنی شیر زن در آن دو سه روز کی زاج بود» (میدانی، ۱۳۸۲: ۲۵۹/۱؛ نیز نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۱۸۲). در گویش اسفراین شَمَه /šema/ «آغوز، شیر حیوان نوزائیده که غلیظ و زرد رنگ است» (همایونفر، ۱۳۸۶: ۲۱۰).

رُش /roš/ در گویش افتری و در امام‌زاده عبدالله به معنی «شیر اوّل دام نوزائیده، آغوز» است (نک. آذرلی، ۱۳۸۷: ۱۹۷؛ کیا، ۱۳۹۰: ۲۵).

فله (زیرنویس: رشه) اللبأ ف ۱۵۲/چ ۶۵

چستریتی: هُرْشَه؛ گوتا: فُلَه

رَشَه /rašē/ در کلاردشت به معنی «شیر اوّل زن یا حیوان ماده، آغوز» (نک. کلباسی، ۱۳۷۶: ۱۷۸) و در دامغان رَشَه /rašā/ «آغوز، شیر اوّل گاو و گوسفند پس از زایمان» (آذرلی، ۱۳۸۷: ۱۹۸).

گورماست الرئیة ف ۱۵۳/چ ۶۵

بایزد: دُوغ و شیر بر هم آمیخته؛ چستریتی: دُوغ و شیر بر هم دُوشیده؛ گوتا: دُوغ و شیر بردوشیده
گورماست در لغت فرس به معنی «فله - شیری بود ستر که وقت زادن از آبستن جدا شود و
بعضی آنرا گورماست خوانند...» (اسدی طوسی، ۱۳۵۶: ۱۲۶). در برهان قاطع به معنی «ماستی
که صحرانشینان سازند و آن ماست چکیده ایست که شیر خام در آن داخل کنند و بر هم زنند
و خورند». «الرَّيَّةُ - دُوغ و شیر بردوشیده» (زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۱۳۴). «رَّيَّةٌ - گورماست»
(ادیب نطنزی، ۱۳۸۴: ۳۵۱). گورماست در بسیاری از گویش های ایران، با صورت های
مختلف، رایج است.

پینوا (زیرنویس: ماستینه) الأقط ف ۱۵۴/۱۶۶۶

چستریتی: پینو (زیرنویس: یعنی کشک)

«کشک» در گویش خور و فرخی پین /pin/ (کیا، ۱۳۹۰: ۶۴۰) و در گویش های مازندران بنیو
/benyo/، بنو /binov/ است (آذری، ۱۳۸۷: ۵۹، ۶۶).

اخوژنه العروۃ ف ۱۵۶/۶۶۶چ

چستریتی: اَخْکُوژنه (زیرنویس: یعنی کوی کریبان)؛ گوتا (با املا ناقص): احکوژنه
اخوژنه ظاهراً در منابع در دسترس نیامده است. در برهان قاطع صورت اخگوژنه با معنی
«تکمه کلاه و جامه و گوی گریان و امثال آن» ضبط شده است. در السامی، در ترجمه العروۃ،
صورت اَخْکُوژنه آمده است (نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۱۵۹).

تیریز الدخریص ف ۱۵۶/۶۶۶چ

بایزد و چستریتی: تیریز؛ گوتا: تیرجه

تیریز در برهان قاطع، با صورت های تریز و تیریز، به معنی «شاخ جامه و قبا که دو مثلث باشد
از دو طرف دامن جامه» است. «دخریص - تیریز، تریز» (زمخسری، ۱۳۴۲: قسم ۱/۳۵۷).

گریوان الجیب ف ۱۵۶/۶۶۶چ

بایزد: کریبان؛ چستریتی: کریوان

خشتزه البنیقه ف ۱۵۶/۶۶۶چ

بایزد: خشتک؛ چستریتی: خشتزه؛ گوتا: خشتزه

«خشتچه - بکسر اول و فتح جیم فارسی، خشتک را گویند و آن پارچه‌ای چهارگوش باشد که در زیر بغل جامه و میان تنبان دوزند» (برهان). «الْبَنِيْقَةُ... خشتَرَه» (میدانی، ۱۳۴۵: ۱۵۹). «بَنِيْقَةُ - خشتچه» (ادیب نطنزی، ۱۳۸۴: ۱۶۹).

وژنگ الرُقْعَةُ ف ۶۶/ج ۱۵۶

چستریتی: وژُنْک (حاشیه: وژُنْک یعنی بازه کی بر جامه دوزند)
«وژنگ - بضم اول بر وزن تفنگ... پیوند و پینه و وصله را نیز گویند که بر جامه دوزند و آنرا عبری رقعہ خوانند» (برهان). «الرُقْعَةُ - وژُنْک» (میدانی، ۱۳۴۵: ۱۵۹). وژنگ در الابانة با و او مکسور به صورت وژُنْک (الابانة: دوازده) و در السامی (فیلم ش ۷۰۴ دانشگاه) به گونه وژِیک آمده است (برای توضیحات و شواهد بیشتر، نک. قاسمی، ۱۳۸۴: ۵۵).

کرتَه (زیرنویس: بغل طاق) القُرْطُق ف ۶۷/ر ۱۵۷

بایزد: کرتَه؛ چستریتی: کُرْتَه
بَغْطاق، بغلتاق، بغلطاق در برهان قاطع به معنی «طاقیه و کلاه و فرجی» است. «القُرْطُق - بغل طاق» (زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۲۷۰). در تکملة الاصناف به صورت های بغلتاق، بغلتاخ، بَغْل تاق در ترجمه الأصدّة، الصُّدْرَة، النُّطاق است (ادیب کرمنی، ۱۴۰۵: ۶، ۲۶۱، ۲۶۴).

پایژه (زیرنویس: پابره [؟]) القُنُّ وَالْقَنَانُ ف ۶۷/ر ۱۵۸

بایزد: بایجَه شلوار؛ چستریتی: بایجَه وَأَصْلُهُ فِي الْكُمِّ؛ گوتا: پایژه
در برهان قاطع به صورت پایچه به معنی «تنبان و شلوار» است. «الرِّجْلَان - پایژه» (میدانی، ۱۳۴۵: ۱۶۰).

لَحَتْ (جاذر دُو ~) المَلَاةُ ف ۶۷/ج ۱۵۸

در همین مقاله، در بخش «تلفظ های دوگانه»، در باره لَحَتْ توضیح داده شده است.

پَشَه خَانَه الْکَلَّةُ ف ۶۹/ر ۱۶۴

چستریتی: پَشَه خَانَه

ناخُنْ بَرَاهِ الْمَقْصُصُ ف ۶۹/ر ۱۶۴

بایزد: ناخن بیرا؛ چستریتی: ناخُنْ بیرا؛ گوتا: ناخن براه

در همین مقاله در بخش «اشتباهات کتاب البلغه چاپی...» درباره نأخُنْ براه توضیح داده شده است.

هرکاره (زیرنویس: تاوه) الطَّنْجِيرُ ف ۶۹/چ ۱۶۵

بایزد: باتیله؛ چستریتی: تیان؛ کوتا: هرکاره

معادل الطَّنْجِيرُ در فرهنگ های دیگر نیز پاتیله، هرکاره، تاوه آمده است (نک. تفلیسی، ۱۳۵۰: ۶۸۲؛ ادیب نطنزی، ۱۳۸۴: ۵۰۶؛ تاج الاسامی: ۳۳۲؛ زمخشری، ۱۳۴۲: قسم اول/۱۴۰). هرکاره در گویش مشهد «دیگ سنگی دردار برای پختن غذا» (اکبری، شالچی، ۱۳۷۰: ۳۰۲) و در اسفراین به گونه هرکره /harkara/ به معنی «دیگ سنگی که در آن همه گونه غذا بپزند» است (نک. همایونفر، ۱۳۸۶: ۲۷۶).

کُوزَاوَرَه القاقوَرَه ف ۷۰/چ ۱۶۷

بایزد: کوزه واره؛ چستریتی: کُوزَاوَرَه؛ کوتا: کوز آوره

«القاقوَرَه – کوزاوَرَه» (میدانی، ۱۳۴۵: ۲۵۳)؛ در السّامی (فیلم ش ۷۰۴ دانشگاه تهران) به شکل کُوزَاوَرَه است. این واژه در دستنویس البلغه کتابخانه دائرة المعارف بزرگ اسلامی (ص ۱۴۷) به شکل نادر کوزافره آمده است. برای وجه اشتقاق و توضیح کُوزَاوَرَه، نک. صادقی، ۱۳۶۶: ۴۶-۴۷، حاشیه.

چَراپایَه المَنارَه ف ۷۰/چ ۱۶۸

نسخه های دیگر: چراغ بایه [= چراغ پایه].

چَراپایَه، با حذف صامت «غ» بعد از مصوّت بلند، صورتی از چراغ پایه است. در برهان قاطع چراغپا و چراغپایه «چیزی را گویند که چراغ بر بالای آن گذارند». «مَنارَه – چراغ پایه» (زمخشری، ۱۳۸۶: ۲۸). گونه چَرا (= چراغ) در چَراپایَه، در خوانساری چَرا /čerā/ (اشرفی خوانساری، ۱۳۸۳: ۱۹۴). در خور و شریف آباد /čero/ و در انارک /čirā/ و در افتری /čelā/ است (نک. کیا، ۱۳۹۰: ۲۷۴-۲۷۵).

بشخیدن (بلیته کی می بشخَد) الشَّعِيلَه ف ۷۱/را ۱۶۸

گوتا: بلیته که می بشخَد

«بَشَخِدَن - درخشیدن» (دهخدا). «شُعْلَةٌ - بارهٔ آتش که می‌بَشَخَد» (میدانی، ۱۳۴۵: ۲۳۸).

بَجْرَه (کوزه) ~ البُلْبُلَة ف ۱۶۹/۷۱

بایزد: کوزه بانک‌آور؛ چسرتیتی: کوزه بَجْرَه؛ گوتا: کوزه بَجْرَه
«البُلْبُلَة - کوزه بَجْرَه» (میدانی، ۱۳۴۵: ۲۵۴). «البُلْبُلَة... کوزه بَجْرَه یعنی بخرطوم» (میدانی، ۱۳۸۲: ۳۳۵/۱). جُرْک در بعضی از گویش‌های شمالی تاجیکی به معنی «لوله و نوک ظروفی مانند کوزه و قوری و آفتابه و مانند این‌ها» است (نک. محموداف، ۱۹۷۸: ۲۴۷)، بنابراین بَجْرَه (به (= با) + جَرَه (= جُرْک)) در کوزه بَجْرَه (= کوزه باجُرْک) یعنی «بالوله، نُک‌دار»، و همان‌طور که در بالا آورده‌ایم، در الأسمی نیز به کوزه بَجْرَه، کوزه بخرطوم یعنی «کوزه بالوله و بینی‌دار» گفته شده است.

کَشَف (~ کُرتی باشد بَهَن) المِسْطَح ف ۱۶۹/۷۱

بایزد: [کوزه] تنک و بَهَن؛ چسرتیتی: بَطْک؛ گوتا: کشف کوزه باشد
«کشف - بفتح ثانی و سکون فا... کوزه سربهن دهان‌فراخ باشد و آنرا یخدان هم می‌گویند» (برهان). کُرت در برهان قاطع، و به نقل از آن در لغت‌نامهٔ دهخدا، به صورت کورت آمده است: «کورت - بضم اول و سکون ثانی و ثالث... کوزه گردن‌باریک را گویند». لغت و معانی بالا عیناً در السامی فی الأسمی نیز به کار رفته است: «المِسْطَح - کشف کرتی باشد بَهَن» (میدانی، ۱۳۴۵: ۲۵۴). محمد معین کورت را در حاشیهٔ برهان قاطع، تصحیف «کوزه» و محمد دبیرسیاقی نیز کرتی را تصحیف «کوزی» دانسته است که صحیح نیست (نک. دبیرسیاقی، ۱۳۵۴: ۳۳۱؛ برای توضیحات دیگر، نک. قاسمی، ۱۳۶۶: ۱۴۸؛ همو، ۱۳۸۸: ۴۳).

مَاشُوب المُنْخُل ف ۱۷۰/ج

بایزد: برویزن؛ چسرتیتی: پَرَوِجَن؛ گوتا: ماشوب
ماشو و ماشوب در برهان قاطع «نوعی غربال و آردبیز» است. در السامی نیز شکل‌های ماشو و ماشوب آمده است (نک. دبیرسیاقی، ۱۳۵۴: ۳۸۲، متن و حاشیهٔ ۹). ماشوب در بعضی از گویش‌های خراسان به صورت‌های ماشو /māšu/، مشو /mašu/ و مشو /mešu/ رایج است (آذرلی، ۱۳۸۷: ۳۵۳، ۳۶۲؛ اکبری شالچی، ۱۳۷۰: ۲۷۵، ۲۸۰).

کُوش (زیرنویس: نیره) المَمَخَصُ وَالشَّكْوَةُ ف ۷۱/چ ۱۷۰

بایزد: شیرزنه؛ چستریتی: نِهَرَه؛ گوتا: کوش

کُوش و کُوشه در برهان قاطع به معنی «ظروف و اوانی دوغ و ماست» است. این لغت در السامی فی الاسامی (میدانی، ۱۳۴۵: ۲۵۶)، در ترجمه المَمَخَصُ، به صورت کُوش، و در نسخه مورخ ۵۶۵ق آن به صورت کُوش آمده است (نک. دبیرسیاقی، ۱۳۵۴: ۳۴۴، حاشیه ۲). «نیره... ظروف سفالین که در آن دوغ را جهت مسکه بر آوردن می زنند... نهره؛ چوبی که بدان مسکه بر می آورند» (دهخدا، به نقل از ناظم الاطباء). «الابزيج... کُوش یعنی نیره [متن: نیره]» (میدانی، ۱۳۸۲: ۱/۳۳۷).

نهره گونه دیگری است از نیره. «نهره - بر وزن بهره، چیزیست که با آن روغن را از دوغ جدا کنند» (برهان). نهره بارها در قانون ادب به کار رفته است: «المَمَخَصُ - نهره» (تفلیسی، ۱۳۵۰: ۲/۸۹۵). در خوانساری گونه نیره /neyra/ و در تاتی نِه /nera/ «کوزه سفالی کره گیری» است (نک. اشرفی خوانساری، ۱۳۸۳: ۲۳۲؛ سبزه‌علیپور، ۱۳۹۰: ۲۶۰) و در گویش یارندی به صورت /nēra/ (محلوجی، ۱۳۹۵: ۳۰۶).

شاوانی (زیرنویس: رکوکی کوزک را در آن پیچند) المَعَوُزُ ف ۷۱/چ ۱۷۰

گوتا: شاوانی

«شاوانی - بسکون ثالث و نون بتحتانی کشیده، گهواره پوش را گویند، یعنی چادری که بر روی گهواره اطفال پوشند و بحر بی معوز [متن: معور] خوانند» (برهان). «المَعَوُزُ - شاوانی و...» (ادیب کریمینی، ۱۴۰۵ق: ۴۰۷). در بجستان شُونی «کهنه بچه» (اکبری شالچی، ۱۳۷۰: ۲۱۳).

دُنب غزه العَسِيبُ ف ۷۳/را ۱۷۶

چستریتی: دُنب غزه

دُنب غزه در برهان قاطع به صورت دُم غازه و دُم غزه به معنی «بیخ دم و استخوان میان دم حیوانات که بحر بی عسیب گویند» و در الابانة به گونه دُم غزه آمده است (نک. الابانة: بیست).

فَرَبی (انک ~ نشود) مِلْوَاحُ ف ۷۳/چ ۱۸۲

نسخه های دیگر: فربه

ستاغ (زیرنویس: کی نزاید) [فَرَسٌ] عَقُوقُ ف ۷۴/چ ۱۸۲

گوتا: ستاغ

«ستاغ-بکسر اول... بمعنی نازاینده و آدم نازاینده هم هست که بفارسی سترون و عبری عقیمه

گویند» (برهان). «العُقُوق-اسب آبستن و ستاغ را نیز گویند» (زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۲۲۴).

زین کُوده القَرُبُوسُ ف ۷۵/چ ۱۸۳

چستریتی: زین کُویه؛ گوتا: زین کوزه

در برهان قاطع زین کوده، زین کوه، زین کوهه «قرپوس زین اسب یعنی بلندی پیش زین»

است. «القَرُبُوس-زین کویه» (میدانی، ۱۳۴۵: ۲۸۲). «القَرُبُوس-زین کوزه [متن: زین کرده]»

(میدانی، ۱۳۸۲: ۳۵۹/۱).

باریزیده (کناره ~) القَصِیمُ ف ۷۷/را ۱۹۱

بایزید: کناره ریزیده؛ چستریتی: کَنَارَه وَاَرِیزِیْده؛ گوتا: کناره بریزیده

برازفان (~ او) قَبِیْعَتُهُ ف ۷۷/را ۱۹۲

بایزید: برازوان او؛ چستریتی: بَرَاوَانِ او

ناوکی (~ تیر) الحُسْبَانَةُ وَالْحُطُوةُ ف ۷۸/چ ۱۹۶

بایزید: تیر ناوک؛ چستریتی: تیر نَاوْکِی؛ گوتا: تیر ناوکی

فُوق کَرْدَه الفَرِیضُ ف ۷۹/را ۱۹۷

بایزید: سوفار کرده؛ چستریتی: فُوق کَرْدَه؛ گوتا: فُوق کَرْدَه

«فُوق-دهانه تیر» (ادیب نطنزی، ۱۳۸۴: ۵۹۷)؛ «الفَرِیض-فُوق کَرْدَه» (میدانی، ۱۳۴۵: ۲۹۴).

بَرَاوَان (~ کارد) الشَّعِیرَةُ ف ۸۰/را ۱۹۹

بایزید: برازبان کارد؛ چستریتی: بَرَاوَانِ کارد؛ گوتا: برازوان کارد و شمشیر

برازفان در کتاب المصَادِر بُسْتی به صورت کرازبان کردن (= گرازبان کردن) آمده است؛ برای

توضیح بیشتر، نک. صادقی، ۱۳۹۱: ۳۹-۴۰.

بشخوار السُّورُ ف ۸۱/چ ۲۰۵

چستریتی: بَشْخَوْر؛ گوتا: نشخوار اَب

«بشخور- بضم اول و سکون ثانی و واو مجهول... نیم خورده و بازمانده آب دواب را گویند و عبری سور خوانند» (برهان). «السُّؤْر - بَشْخُور وَ هُوَ بَقِيَّةُ الْعَلْفِ وَ بَقِيَّةُ كُلِّ شَيْءٍ سُورًا» (الابانة: بیست). «السُّؤْر - بَشْخُور» (میدانی، ۱۳۴۵: ۳۳۲). بشخوار در الاسمی به صورت بَسْخُور و بَسْخُوار (میدانی، ۱۳۸۲: ۳۹۰/۱، متن و حاشیه ۲). در فهرست الفبائی... به صورت های نشخور، پس خور (دبیرسیاقی، ۱۳۵۴: ۵۷، حاشیه ۱۰؛ همان، ۷۷، حاشیه ۶). در تکملة الاَصْنَاف بشخورده (ادیب کرمینی، ۱۴۰۵ق: ۱۸۹). در تاج الاسامی (ص ۴۷، متن و حاشیه) به شکل های پِجْخورده و پس خورده آمده است. در گویش علی آباد کتول پِسخور /pasxor/ و پِسخوار /pašxâr/ «غذای پس مانده از پیش کسی» است (حسینی، ۱۳۷۰: ۹۴). در گویش تهرانی «باقی غذای خورده شده» را، علاوه بر پس مانده، پَس خورده نیز می گویند.

در گویش های زبان تاجیکی نُشْخَور، نُشْخُور، نُشْخُوار به معنی «غذای پس مانده و نیم خورده» است (نک. محموداف، ۱۹۷۸م: ۱۸۳).

نَشْخُور الجَرَّةُ ف ۸۱/چ ۲۰۵

بایزید، گوتا: نشخوار؛ چستریتی: سَخُور (حاشیه: الجَرَّةُ سَخُور یعنی انج اشتر از حلق برمی آرد و می خایند و باز فرو می برد)

وَرَوَارِ الْعِلَاوَةُ ف ۸۱/چ ۲۰۵

بایزید: سربار؛ چستریتی: سَرَبَار؛ گوتا: زوربار

وَرَوَار (=بربار) در اکثر منابع به صورت سربار و سرباری است. «سرباری... بار و بسته کوچکی را گویند که بر بالای بار و بسته بزرگ بندند...» (برهان). وَرَوَار در فهرست الفبائی... به صورت های سرباری، سربار، زوربار آمده است (نک. دبیرسیاقی، ۱۳۵۴: ۲۴۴، متن و حاشیه ۱).

برزا (گاو~) الثَّوْرُ ف ۸۱/چ ۲۰۶

نسخه های دیگر: کاو نر

سَبَزَارَنگِ أَخْضَرُ ف ۸۳/چ ۲۱۱

بایزید و گوتا: سبزرنک؛ چستریتی: سَبَزَارَنک

جزء اَرَنگ (=آرنک) در سَبَزَارَنگ، گونه دیگر رنگ است. اَرَنگ به معنی «رنگ» با چندین

شاهد در فرهنگ جامع زبان فارسی آمده است.

سُول (شتر) الفَرَسُ ۲۱۲/۸۴

سُول (زیر شتر) الاَظْلُ ۲۱۲/۸۴

چستریتی: سُولِ شتر (حاشیه: سُول شتر یعنی پنجه دست و پای شتر)؛ چستریتی: زیرِ سُولِ شتر
سُول در برهان قاطع به صورت‌های سَیْل و سُول به معنی «سم شتر، ناخن فیل، ناخن پای
شتر» آمده است. «الفَرَس - سول اشتر» (زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۲۵۶).
پرمجیدن (آنک کوهانش ببرمچند تا فربى هست یانه) [نَاقَةُ] عَرُوكُ وَلَمُوسُ ف ۸۵/۲۱۶
چستریتی: بُرْمَچَند

«برمچیدن - بر وزن برکشیدن، لامسه کردن و دست مالیدن» (برهان). «العَرُوكُ وَاللَّمُوسُ -
آن اشتر که کوهانش ببرمچند تا فربه هست یا نی» (ادیب کرمینی، ۱۴۰۵: ۲۶۷).
چَرَه (انک ~ نکنذ و اگر چه صُبَح بَیْنَد تا رُوز نِیک بَرآیَد) [نَاقَةُ] مِصْبَاحُ ف ۸۶/۲۱۸
چستریتی: چَرَا

واتر آمدن (آنک از آبشخور ~ نیاید) [نَاقَةُ] مِلْحَاحُ ف ۸۶/چ ۲۱۹
چستریتی: فَاتَر نیاید؛ گوتا: فاتر نیاید
واتر آمدن (آنک آب نَخورَد تا اُشتران ~ نیایند) [نَاقَةُ] رَقُوبُ ف ۸۶/چ ۲۱۹
چستریتی: فَاتَر نیایند؛ گوتا: فاتر نیاید

میشنه الصَّانُ ف ۸۸/چ ۲۲۵

چستریتی: میَش؛ گوتا: میَش

«الصَّان - میشین» (زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۱۹۷).

چَرَه (آنک فرا ~ آمده باشد) العَرِیضُ وَالْعَتُودُ ف ۸۹/چ ۲۲۸

چستریتی: فَأَجَرَه؛ گوتا: فاجره

کمر بست (سیاهی کی ~ سُرخ دارد) رَبْدَاءُ ف ۹۰/چ ۲۳۱

بازید: کمر بست؛ چستریتی: کمر بست؛ گوتا: کمر پست

«کَمَر بَست ... محل بستن کمر بند. کمرگاه» (دهخدا، به نقل از فرهنگ فارسی معین). «رَبْدَاء ...»

بز ماده سیاه که خجک های سرخ داشته باشد» (دهخدا). «الرِّبْدَاءُ - الَّتِي فِي سَوَادِهَا نُقْطٌ بَيْضٌ أَوْ حُمْرٌ» (ادیب کرمنی، ۱۴۰۵ق: ۱۳۴). «الرِّبْدَاءُ: گوسپند سیاه که کمر بست سرخ دارد» (زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۱۳۳).

زنگله (اَنک دَر میان زنگلهاش موی باشد) شَعْرَةُ ف ۹۰/چ ۲۳۱

بایزد: زنگله؛ چستریتی: زَنگَلْهَاش؛ گوتا: زنگلهاش

زنگله الظِّلْفُ ف ۹۰/چ ۲۳۱

بایزد: سم شکافته؛ چستریتی: زَنگَلْه؛ گوتا: زنگله

زَنگَلْه و زَنگَلْه به معنی «سمی که شکافته باشد همچو سم آهو و گاو و گوسفند، کفشک» است (نک. دهخدا و برهان).

خفیدن (انک چون بخفد چیزی از بینیش بیفتد) نَائِرُ ف ۹۱/را ۲۳۲

بایزد: بسرفد؛ چستریتی: بخفَد؛ گوتا: بخفد

«خفیدن... بفتح اول... عطسه کردن باشد و بضم اول سرفه کردن را گویند» (برهان). «التَّنَحُّح - خفیدن» (تفلیسی، ۱۳۵۰: ۳۸۴).

آلیزیدن (دَرْدی باشد کی کوسبند از ان همی الیزد تا بَمیرَد) النَّزَاءُ وَالنُّقَاءُ ف ۹۱/را ۲۳۲

بایزد: همی جَهْد؛ چستریتی: برمی جَهْد؛ گوتا: می آلیزد

در گویش قاین به صورت فعل مرکب آلیز زده به معنی «پریدن و جفتک زدن خر» است (زمرّدیان، ۱۳۸۵: ۱۸).

شَوغاه (~ کوسفند بشَب) الثَّوِيَّةُ وَالثَّايَةُ ف ۹۱/چ ۲۳۳

بایزد: شبکاه؛ چستریتی: شَوغاه؛ گوتا: شوغاه

«خَبْک - شوغا بود یعنی آغل گوسفندان» (اسدی طوسی، ۱۳۱۹: ۳۱۰). «الثَّوِيَّةُ وَالثَّايَةُ - شَوغاه شب» (میدانی، ۱۳۴۵: ۳۴۰).

خُسْتُر الحَشْرَةُ ف ۹۴/چ ۲۴۵

بایزد این لغت و معنی را ندارد؛ چستریتی: خُسْتُر؛ گوتا: رونده خرد و بزرگ

این واژه در برهان قاطع و لغت نامه دهخدا به صورت خراستر و همچنین در لغت نامه دهخدا

به صورت خرافستر و خرفستر، به معنای «حشرات موذی» ضبط شده است. خَشْتُر در الأسمی فی الاسماء دو بار به شکل خَشْتُر و خَشْتُرَان (میدانی، ۱۳۸۲: ۱/۴۰۰، ۴۰۱) و در السامی فی الاسامی به شکل خَشْتُر (فیلم ش ۷۰۴ دانشگاه تهران: خَشْتُر) و خَشْتُرَان آمده است (نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۳۴۶). برای توضیحات بیشتر، نک. صادقی، ۱۳۷۹: ۱۰، حاشیه ۸۲.

چِیْزَه الْقَنْفَذُ ف ۲۴۵/۱۹۵

چِیْزَه (جِیْزَه مَازِه) الْقَنْفَذُ ف ۲۴۵/۱۹۵

چِیْزَه (جِیْزَه نَر) السَّيْهَمُ ف ۲۴۵/۱۹۵

بایزد: جیزو؛ چستریتی: خارِ پِشت؛ گوتا: خارِ پِشت، خارِ پِشت نر

سَنْگَرُ الدُّلْدُلُ ف ۲۴۶/۱۹۵

بایزد: سَغر؛ چستریتی: سَنْگَر؛ گوتا: بَجَه نهنک [شاید این نام‌گذاری به سبب شباهت پِشت خارناک خارِ پِشت با پِشت خارناک نهنک (=تمساح) باشد]

«سنگر - بفتح اول و ضم ثالث... بمعنی سیخول است که خارِ پِشت تیرانداز باشد یعنی خارهای خود را چون تیر اندازد» (برهان). «الدُّلْدُلُ - سَنْگَرُ» (میدانی، ۱۳۴۵: ۳۴۵). «الدُّلْدُلُ - سَنْگَرُ» (میدانی، ۱۳۸۲: ۱/۳۹۹). «الدُّلْدُلُ - سَنْگَرُ وَ هُوَ شَيْءٌ أَعْظَمُ مِنَ الْقَنْفَذِ دَوْشُول وَ طَوَالٍ» (الابانة: بیست).

زَرُهَ الْعَلَقُ ف ۲۴۹/۹۶

بایزد: دیوجه؛ چستریتی: زَرُو؛ گوتا: زَرُه

«زرو - بر وزن و معنی زلو باشد» (برهان). «الْعَلَقُ - زَرُه» (میدانی، ۱۳۴۵: ۳۴۷).

گَوَزْدُ الْجُعْلُ ف ۲۵۰/۹۶

بایزد: کوکردان؛ چستریتی: کوزده (حاشیه: کوزده یعنی سرکین کردان)

گَوَزْدَنَرُ الْخُنْفَسَاءُ ف ۲۵۰/۹۶

چستریتی: کُوزِدِه؛ گوتا: کوزده

در دستنویس‌ها، الْقَرْنَبِی، بعد از الْخُنْفَسَاءُ، «جنسی ازو» (یعنی نوعی از الْخُنْفَسَاءُ) تعریف شده و در دستنویس چستریتی زیر الْقَرْنَبِی نوشته شده: «درمزد کوبند».

در برهان قاطع گوزد به معنی «جانوری که سرگین را گلوله کند و غلطاند» و گوزده به معنی «جانوری شبیه بملخ که شبها فریاد کند» است. «الْحُنْفَسَاءُ... كُوزِدُ» (میدانی، ۱۳۴۵: ۳۵۱). گوزد ظاهراً گونه‌گویی خبزدو است. «خَبَزْدُو - بتازی خُنفساء بود» (اسدی طوسی، ۱۳۱۹: ۴۰۸).

خرکش حِمَارُ قَبَان ف ۲۵۰/۹۷

بایزد و گوتا: خرک؛ چستریتی: خرکش (حاشیه چستریتی: خرکش حیوانکی کوچکست بایها بسیار دارد اول بهار ظاهر کردد در اذربيجان انرا مَرِيَمَك خوانند).

«خرکش - بضم کاف و سکون شین... جانوری هم هست خاکستری رنگ و شبیه بجعل و بیشتر در قبرستانها می باشد» (برهان). «حِمَارُ قَبَان - خرکش» (میدانی، ۱۳۴۵: ۳۵۴).

ریونجه (زیرنویس: افرنج [«ن» نقطه ندارد]) الارض ف ۲۵۰/۹۷

بایزد: چوب خوره؛ چستریتی: ریونجه (حاشیه: ریونجه حیوانکی باشد سبید همجو مور در بهار بیذا کردد در اذربيجان انرا اَلَيْسَه خوانند برک درخت خورد؛ گوتا: ریونجه در برهان قاطع صورت های رَوْنَجُو، رِيُونَجُو، و رِيُونَجَه به معنای «چوب خواره، ارضه، دیوک، کرمی که پشمینه را ضایع کند» آمده است. «دَابَّةُ الْأَرْض - ریونجه، حاشیه ۱۲: رَوْنَجَه» (ادیب نطنزی، ۱۳۸۴: ۳۱۷). در گناباد و سبزوار رَوْنَجُوک /revenjuk/ «موریانه» (آذری، ۱۳۸۷: ۲۰۲). در گویش بجستان رَمَنْجُو «موریانه، بید» (اکبری شالچی، ۱۳۷۰: ۱۷۲).

در نسخه البلغة کتابخانه مجلس سنا (ص ۱۰۹) نیز الارض به ریونجه ترجمه و روی ریونجه راده ای گذاشته و در حاشیه نوشته شده اورنج، که صورت دیگر افرنج یعنی «چوب خوره» است. این دو صورت در دیگر منابع در دسترس دیده نمی شود.

پرنده [«پ» در دستنویس با سه نقطه] الفَراش ف ۲۵۰/۹۷

بایزد و گوتا: پروانه؛ چستریتی: پرنده

چلو [«چ» در دستنویس با سه نقطه] الْقُبْرَةُ وَالصِفْرُ ف ۲۵۳/۹۷

بایزد: خول؛ چستریتی: خول؛ گوتا: خول

در نسخه البلغة کتابخانه مجلس سنا (ص ۱۱۱) در ترجمه لغات بالا خول آمده و در حاشیه

جلو نوشته شده است.

دال‌بزه الوَصْعُ وَالِدَّخْلُ ف ۹۷/چ ۲۵۳

بایزد و گوتا: دال‌بزه؛ چستریتی: دال‌بزه

دال‌بزه در برهان قاطع به صورت‌های دال‌بزه، دال‌بوز، دال‌بُز، دال‌بُوزه، و دال‌پُوزه به معنی «نوعی از وطواط» است. «وَصْعَةٌ - دال‌وژه... دال‌پژه، کاسِکَنه» (زمخشری، ۱۳۸۶: ۷۸).

زردچَغُو الصُّفَارِيَّةُ ف ۹۸/ر ۲۵۳

بایزد: زردک؛ چستریتی: زَرْدِچَغُو؛ گوتا: زرده‌بنجشک

در برهان قاطع چَغُو و چَغُوک «گنجشک» است. «صُّفَارِيَّةٌ - مرغ زرد، زردچغو، گنجشک زرد، زردک، چکاوک، زردج» (زمخشری، ۱۳۸۶: ۷۸).

خویوزِکِ الْخُفَّاشُ ف ۹۸/ر ۲۵۳

بایزد: شب‌بر؛ چستریتی: خُوِيُوز (زیرنویس: یعنی شب‌بره)؛ گوتا: شباره [شبیازه؟].

«خویوز... شبیره را گویند» (برهان). «الْخُشَّافُ وَالْخُفَّاشُ - خُوِيُوز یعنی شب‌پر» (میدانی،

۱۳۸۲: ۴۱۰/۱؛ نیز نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۳۶۰).

بَالَوَاذَهُ الْخُطَّافُ ف ۹۸/ر ۲۵۴

بَالَوَاذَهُ الْعَوَّازُ ف ۹۸/ر ۲۵۴

بایزد: بالوایه؛ چستریتی: بَالَوَايَه؛ گوتا: پرستک

تُک (~مُرْغ) الْمِنْقَارُ ف ۹۹/چ ۲۵۷

نسخه‌های دیگر: جَنکِ مُرْغ

در دستنویس مورد بحث (مجلس شورا) ظاهراً در اصل جَنکِ مُرْغ (= چنگ مرغ) بوده و به تُکِ مُرْغ تغییر داده شده است. چَنگ در برهان قاطع به معنی «منقار مرغان» آمده است. در بعضی از گویش‌های فارس نیز چَنگ /čeng/ به معنی «منقار» است (سلامی، ۱۳۹۰: دفتر ششم/۱۷۶-۱۷۷). در گویش قاین چَنگ /cong/ «تُک و منقار پرندگان» (زمردیان، ۱۳۸۵: ۸۰)؛ در اسفراین چَنگ /čeng/ «نوک، منقار پرندگان» (همايونفر، ۱۳۸۶: ۱۶۰). تُک به معنی یادشده بیشتر در گویش‌های مرکزی دیده می‌شود. «الْمِنْقَار - تُک مرغ» (بادی، ۱۳۹۵:

۱۸۸؛ «منقار و منسر - تک مرغ» (ادیب نطنزی، ۱۳۸۴: ۷۳۶).

اُزوغ (زیرنویس: گندارو) الجشاء ف ۹۹/چ ۲۵۸

بزغ (بانک ~) النقیق ف ۱۰۱/را ۲۶۲

این لغت و معنی در بایزید نیست؛ چستریتی: بانک بزغ؛ گوتا: بانک وزغ

سارخک (بانک مکس و ~ و طنبور) الطنین ف ۱۰۱/چ ۲۶۳

چستریتی: سارخک؛ گوتا: سارخک

سارخک و سارخک در برهان قاطع به معنی «پشه» است. «الجرجس و القرقس - سارخک

و هو شیء كالبعوض ذولبرة طويلة» (الابانة: بیست و یک).

وی گناه ابن خلاوة ف ۱۰۴/را ۲۷۰

بایزید: بی گناه؛ چستریتی: بی بناه

«ابن خلاوة - بی گناه» (میدانی، ۱۳۴۵: ۳۷۹).

نشیو الغایط ف ۱۰۶/را ۲۷۵

نسخه های دیگر: نشیب

«الغایط - حدث مردم و زمین فراخ نشیب» (زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۲۳۹).

اوسان (سنگ ~) السنان ف ۱۰۷/را - چ ۲۷۸

نسخه های دیگر: سنگ افسان

«اوسان - بر وزن چوگان، بمعنی فسان باشد و آن سنگی است که شمشیر و خنجر و کارد بدان

تیز کنند» (برهان). اوسان به صورت های افسان، فسان، و سان نیز در برهان قاطع آمده است.

«السنان و المسن - سنگ افسان» (میدانی، ۱۳۴۵: ۴۷۹). در نسخه مورخ ۶۸۱ ق السامی

به صورت سنگ اوسان است (نک. دبیرسیاقی، ۱۳۵۴: ۳۳، حاشیه ۹، نسخه «ن»).

فاوا (خاک کی باز ~ برز بر روی زمین) المور ف ۱۰۸/را ۲۸۰

چستریتی: فراوا برز؛ گوتا: فرا برز

برای توضیح مشروح فاوا، به معنی «این سو و آن سو، این طرف و آن طرف»، نک. صادقی،

۱۳۹۲: ۹۷-۱۰۱.

نُقَرَه (نُقَرَه زَرَوَسیم کی از بُوته بیرون آید) السَّبِیْکَةُ ف ۲۸۳/۱۰۹

بایزید: بدون «نقره»؛ چستریتی، گوتا: مانند بالا

نقره در اینجا معادل السَّبِیْکَةُ به معنی «شمش طلا و نقره، قطعه طلا و نقره ذوب شده‌ای که در قالب ریزند و شکل پیدا کند» است. در لغت‌نامه دهخدا نقره به این معنی، و بدون شاهد، آمده است: «نُقَرَة... پاره زر و سیم گداخته... قطعه مذاب از طلا و نقره». «النُقَرَة - زر و سیم گداخته» (زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۳۶۳).

اُسْرُبُ الاُنْکُ وَالْاُسْرُبُ ف ۲۸۴/۱۰۹

نسخه‌های دیگر: سرب (در دستنویس چستریتی به صورت سَرْب)

زَرْنی (زیرنویس: زرنه) الزَرْنِیْخُ ف ۲۸۴/۱۰۹

بایزید، گوتا: معروف؛ چستریتی: زَرْنی

«زرنی - بر وزن برنی... مخفف زرنیخ است...» (برهان).

زَاغ الزَّاجُ ف ۲۸۴/۱۰۹

بایزید، گوتا: معروف؛ چستریتی: زاک

«زاع... وزاج را نیز گفته‌اند که آن گوهریست کانی شبیه نمک» (برهان).

سِیْمَاو (زیرنویس: جیوه) الزِیْبُ ف ۲۸۴/۱۰۹

بایزید، گوتا: سیماب؛ چستریتی: سِیْمَاو

فَرُوخِزِیْدَن (آنک آسان بگلو فروخیزد) [مَاءٌ] زُلَّالُ ف ۲۸۶/۱۱۰

بایزید: فروروذ؛ چستریتی، گوتا: فروشود

فروخیزیدن صورت دیگر فروخیزدن است. «خیزیدن... لغزیدن» (برهان). «زَحَفَ الصَّبِيُّ - بخیزید» (بادی، ۱۳۹۵: ۷۲). «زَلَّ... بخیزید» (همان: ۷۳).

رُودْآوَرْد الجَفَاءُ ف ۲۸۸/چ ۱۱۰

چستریتی: رُودْآوَرْد؛ گوتا: رودآور

در کتاب الخلاص به صورت رودآورده و رودآورده است (نک. ادیب نطنزی، ۱۳۸۴: ۲۲۳، متن و حاشیه ۸).

بنغ سَمَه (زیرنویس: خَزَه) الطُّحْلُبُ ف ۱۱۱/۲۸۹

چستریتی: بَنَغ سَمَه؛ گوتا: بنغ سَمَه

«بَنَغ سَمَه... جل وزغ را گویند...» (برهان). «الطُّحْلُبُ... بَنَغ سَمَه» (میدانی، ۱۳۴۵: ۴۸۴).
«الطُّحْلُبُ... بَنَغ سَمَه» (میدانی، ۱۳۸۲: ۴۸۶). «الطُّحْلُبُ... بَنَغ سَمَه» (الابانة: بیست و چهار).
یکی از معانی خَزَه در گویش تهرانی «سبزه‌های نرم و ریزی است که روی آب‌های راکد بسته می‌شود». به این سبزه‌ها جُل بَک و جُل وَزَغ (= پوششِ قورباغه) هم می‌گویند.

چَمَن (زیرنویس: رودبند) المُسَنَّاةُ ف ۱۱۳/۲۹۶

بایزید: چمن؛ چستریتی، گوتا: ندارند.

«مُسَنَّاةُ - چمن، چمن‌بند، بند آب از چمن، کناره آب» (زمخشری، ۱۳۸۶: ۱۴). «العَرَمَةُ وَ المُسَنَّاةُ - چَمَن» (میدانی، ۱۳۴۵: ۵۱۹). «المُسَنَّاةُ - چمن» (زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۳۲۵).

خُوید (زیرنویس: کُزْدَه) الدَّبْرَةُ وَالْمَشَارَةُ ف ۱۱۳/۲۹۶

بایزید: خویذ؛ گوتا: خُوید

«خُوید وَ هُوَ الْکَرْد» (الابانة: بیست و چهار). خُوید در السَّامی به صورت خُوید است (نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۴۹۶).

«کرد - بفتح اول و سکون ثانی... قطعه زمینی را نیز گویند که کناره‌های آنرا بلند کرده باشند و در میان آن سبزی بکارند یا زراعت دیگر کنند» (برهان). کُزْد در لغت‌نامه دهخدا و برهان قاطع به صورت‌های کُزْت، کُزْتَه، کُزْز، کُزْزَه نیز آمده است. در فارسی قمی کُزْد «کُرت (در زمین زراعتی)» (صادقی، ۱۳۸۰: ۱۰۱) و در آشتیانی کُزْدَه «باغچه سبزی‌کاری» است (آذرلی، ۱۳۸۷: ۲۷۶).

سفاری (زیرنویس: سفاله) الْجِلُّ ف ۱۱۳/چ ۲۹۷

بایزید: سبازی؛ چستریتی: سَباری (زیرنویس: یعنی سُرْت)؛ گوتا: سپاری

«سفاری - بر وزن شکاری، ساق خوشه گندم را گویند یعنی علفی که بخوشه گندم پیوسته است و میان آن معجوف می‌باشد و آنرا بعربی جل خوانند بکسر جیم» (برهان). صورت سَباری نیز در برهان قاطع آمده است. در اروانه /sefāl/، فیروزکوه /sefāli/، دستگرد /sufāl/ «بازمانده

ساقه بر زمین پس از درو کردن» (کیا، ص ۴۶۳-۴۶۴). **سوفال و سوفالی** در فارسی قمی «ساقه خشک‌شده علف و گندم» است (صادقی ۱۳۸۰، ص ۸۴).

برای صورت سبازی، نک. همین مقاله، ذیل عنوان «اشتباهات کتاب البلغة چاپی...».

کفه (زیرنویس: کوزله) **القُصارَةُ** ف ۱۱۳/چ ۲۹۷

چستریتی: کفه (زیرنویس: کوزر)

«گَفَه... خوشه‌های گندم و جویی را نیز گویند که در وقت خرمن کوفتن آنها کوفته نشده باشد و بعد از پاک کردن غله آنها را بار دیگر بکوبند و عربان آن را قصاره [متن: قصاده] خوانند» (برهان). «القُصارَةُ - کفه غله» (زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۲۷۱). «القُصارَةُ وَ القُصارَةُ - کفه یعنی کُوزَر» (میدانی، ۱۳۸۲: ۵۰/۱). «قُصارَةُ وَ قُصارَةُ وَ قُصارَةُ - کوزر [حاشیه ۲۲-م: کوزر]» (ادیب نطنزی، ۱۳۸۴: ۶۲۸). در کردی کرمانشاهی /kuzar/، طالش میناباد /kuzal/، طالقان /kazar/، فیروزکوه /kejel/، لکی کولیوند /kočal/ (کیا، ۱۳۹۰: ۶۶۱؛ نیز صورت‌های دیگر).

کوزله در فارسی قمی **کوزلی** تلفظ می‌شود (نک. صادقی، ۱۳۸۰، ص ۱۰۶-۱۰۷).

تُرَش جَو السُّلْتُ ف ۱۱۳/چ ۲۹۹

بایزید: جو تروشه؛ چستریتی: تُرَش جَو (حاشیه: تُرَش جَو یعنی جو برهنه)؛ گوتا: برهنه جو

دانژه (زیرنویس: نیژو) **العَدَسُ** ف ۱۱۴/را ۲۹۹

بایزید: دانژه؛ چستریتی: مَرَجُو؛ گوتا: نُسک

«عدس - نیژو» (صادقی، ۱۳۷۹: ۲۳). «طفشیل - نیژوآب» (همان: ۲۳)؛ «العَدَس - دانژه یعنی نیجو» (غزنوی، ۱۳۸۹: ۲۱۵). در کردی کرمانشاه /neži/ «عدس» (کیا، ۱۳۹۰: ۵۶۰)؛ یهودیان همدان /niji/ «عدس» (همانجا).

مِلْک (زیرنویس: کرکره) **الجُلْبَانُ** ف ۱۱۴/را ۲۹۹

بایزید، گوتا: ملک؛ چستریتی: کُلُول

بانقش (زیرنویس: ونجه) **البُطْمُ** ف ۱۱۴/را ۲۹۹

بایزید: بانقش؛ چستریتی: وَنْمَشْک؛ گوتا: ونمشک

برای توضیح مشروح بانقش و ونمشک، نک. صادقی، ۱۳۷۹: ۱۳-۱۴، حاشیه.

ونجه، در ترجمه بُطْم، در رساله‌ای که در پایان «ترجمه فارسی الالبانه...» آمده به صورت و نجه است و مصحح در حاشیه نوشته است: «ممکن است ونجه معرب wanag باشد» (صادقی، ۱۳۷۹: ۲۴). صورت ونجه در دستنویس مجلس شورا، و همچنین در دستنویس کتابخانه مجلس سنا (ص ۱۳۴)، نظر مصحح را تأیید می‌کند. ونجه /venja/ و /venji/ در تاتی و در گویش بندر انزلی «سَقَر» است (آذری، ۱۳۸۷: ۳۹۸؛ کیا، ۱۳۹۰: ۴۸۳). همچنین، نک. بَنَه در همین مقاله.

کازیره تخم القِرْطُم ف ۱۱۴/۲۹۹

بایزد: کازیره تخم؛ چستریتی: کازیره تخم (زیرنویس: تخم کاغله بود)

بوغنج (زیرنویس: شونجه) الشُونِزُ ف ۱۱۴/۲۹۹

بادیانه الرازیانجُ ف ۱۱۴/۳۰۰

بایزد: رازیانه؛ چستریتی: باذیان؛ گوتا: بادیان

اسپیوش (زیرنویس: کاسروش) بَزْرُ الْقَطُونَا ف ۱۱۴/۳۰۰

بایزد: سیوش؛ چستریتی: سَبِیُوش؛ گوتا: اسبغول

«اسپیوش... بر وزن و معنی اسبغول است که بزر قطونا باشد» (برهان). «الْقَطُونَا - اسپیوش»

(المِرقاة: ۱۴۴). «بَزْرُ الْقَطُونَا - تخم اسفیوش» (ادیب نطنزی، ۱۳۸۴: ۶۲۳). «بَزْرُ الْقَطُونَا - تخم

اسپیوش» (ادیب نطنزی، ۱۳۸۴: ۴۴۶، حاشیه ۸). «بَزْرُ الْقَطُونَا - سَبِیُوش» (میدانی، ۱۳۴۵: ۵۰۱).

«بزر قطونا و اسبغول - کاسروش» (صادقی، ۱۳۷۹: ۲۳). «اسفیوش - این گیاه شش نام

دارد که عبارت‌اند از: اسفیوش و اسفه ارزه و اسفه گُند (= گُند) و بزیوش و کاسروش و بنکو

(= بنگو)... کاسروش امروز در دلجان به صورت کاسروش اما به معنی بارهنگ به کار می‌رود»

(صادقی، ۱۳۸۱: ۳۰-۳۱).

بَزْرُک (زیرنویس «الکَتَانُ» [در تعریف الکَتَانُ «مَعْرُوفٌ» آمده است]) ف ۱۱۴/۳۰۰

بوخل تُخْم (زیرنویس: تخم پلبهن [«پ» در دستنویس با سه نقطه]) حَبُّ الْفَرْفُخُ ف ۱۱۴/۳۰۰

چستریتی: بُوخلُ تُخْم؛ گوتا: بر بهبن

سفجه (زیرنویس: قلبوسه) الحَدَجُ ف ۱۱۴/چ ۳۰۱

بایزید، گوتا: سفجه؛ چستریتی: کَالِكُ

صورت قلبوسه در منابع در دسترس دیده نمی‌شود. «حَدَج» در لغت‌نامه دهخدا به معانی «حنظل سخت و کال و زرد نشده، سفجه، کالک [مانند نسخه‌های گوتا و چستریتی]، کنبزه» است. قلبوسه شاید گونه‌گویی کنبوزه=کنبزه باشد.

کُوبَل (زیرنویس: کافوراسپرم) «پ» در دستنویس با سه نقطه [الأفْحَوَانُ ف ۱۱۵/را ۳۰۲

بایزید: کوبل؛ چستریتی: کُوبَل (زیرنویس: بانونج بود)؛ گوتا: کافوراسپرم

«أَفْحَوَانُ - کافوراسپرم، حاشیه ۸، نسخه آ، م: [کافور] سپرم» (ادیب نطنزی، ۱۳۸۴: ۱۴۱)؛ «الأفْحَوَان - کافورسپرم» (زنجدی سجزی، ۱۳۶۴: ۳۰).

سَدَبَلِگ (گُل ~) البَهَارُ ف ۱۱۵/را ۳۰۲

«البَهَار... گُل سَدَبَلِگ» (ادیب کرمنی، ۱۴۰۵: ۱۶).

دُورُوی (گُل ~) الهَبَقُ وَالْقَانِيَةُ ف ۱۱۵/را ۳۰۳

این لغات و معنی در نسخه‌های دیگر نیست.

«الهَبَق - گُل دوروی» (زنجدی سجزی، ۱۳۶۴: ۳۷۸).

بَشْكَوْفَه النُّورُ وَالزَّهْرُ ف ۱۱۵/را ۳۰۳

بایزید، گوتا: شکوفه؛ چستریتی: بَشْكَوْفَه

«بَشْكَوْفَه - بکسر اول و سکون ثانی و ضم ثالث و واو مجهول ساکن و فای مفتوح، شکوفه و

بهار درخت باشد» (برهان). بَشْكَوْفَه > پهلوی: wiškōfag (با ابدال -wi آغازی فارسی میانه به -bi).

تُرْب سرَه الحَكَنُ [؟] ف ۱۱۵/چ ۳۰۳

این لغت و معنی در نسخه‌های دیگر نیست.

معادل عربی ترب در فرهنگ‌های کهن «الفجل» است و «الحکن» (اگر درست خوانده باشم) در منابع در دسترس دیده نمی‌شود. تُرْب سرَه ظاهراً در فرهنگ‌ها ضبط نشده، ولی طبق پیکره واژگان گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان چندین بار در ارشاد الزّراعه به معنی «نوعی ترب خوش خوراک» به کار رفته است: «ترب سره حکم ترب دارد که مذکور شد، اما لطیف‌تر

است» (هروی، ۱۳۴۶: ۱۳۶). در لغت‌نامه دهخدا، در ذیل «ترب»، بیتی از سوزنی نقل شده که ظاهراً اشاره به ترب سره دارد:

ممدوح رابه ترب صفت هیچ کس نکرد چون من که شاعر سخن آرایم و سره
بندو (زیرنویس: ککج) الجرجیر ف ۱۱۵/چ ۳۰۳

بایزد: بندو؛ چستریتی: بندو (حاشیه: جرجیر گنده‌واره بود)؛ گوتا: کیکیز
«الجرجیر و الایهقان - بندو» (میدانی، ۱۳۴۵: ۵۰۳). «الجرجیر و الایهقان - بندو یعنی ککچله
بزبان ما» (میدانی، ۱۳۸۲: ۵۰۵/۱). در دیباج‌الاسماء، در ترجمه الجرجیر: بنداو (ص ۵۰).
برای ککج و گونه‌ها و تلفظ‌های دیگر آن، نک. صادقی، ۱۳۸۱: ۲۳.

بندودشتی الایهقان ف ۱۱۵/چ ۳۰۳

این لغت و معنی در نسخه‌های دیگر نیست.
«ایهقان... بر وزن پهلوان، خردل صحرایی است و آن رستنی باشد که به عربی جرجر
خوانند» (برهان).

کیئو (زیرنویس: کاهو) الخس ف ۱۱۵/چ ۳۰۳

بایزد: کیو؛ نسخه‌های دیگر: کاهو
«الخس - کیئو و هی بقله تسمى کاهو» (الابانة: بیست و پنج).

سغدی [۴] الطرخون ف ۱۱۵/چ ۳۰۳

چستریتی: ترخون؛ گوتا: شبیه البیژه یا انبیژه خوانده می‌شود.
سغدی، معادل «الطرخون»، در منابع در دسترس دیده نمی‌شود.
«الطرخون - ارنیژ» (میدانی، فیلم ش ۷۰۴ دانشگاه تهران)؛ «الطرخون - ارنیژ» (میدانی،
۱۳۴۵: ۵۰۳؛ ۱۳۸۲: ۵۰۵/۱).

بوخل (زیرنویس: پلپهن [اولین «پ» در دستنویس با سه نقطه]) الفرخ و الرجل و
البقله الحمقا ف ۱۱۵/چ ۳۰۴

بایزد: بوخل؛ چستریتی: بوخل (زیرنویس: برپهن)؛ گوتا: بخل
ترشه الحماض ف ۱۱۵/چ ۳۰۴

بایزید: تروشه؛ چستریتی: تروشه

در برهان قاطع صورت‌های تَرْشُک، تَرْشَه، تَرْشَه به معنی «گیاهی ترش مزه؛ رستنی که تخم آن را عربی بزرالحماض و حب الرشاد خوانند» آمده است. «الحَمَاضُ - تروشه» (میدانی، ۱۳۴۵: ۵۰۳).

سپیدگندمه [«پ» در دستنویس با سه نقطه] النَّصِي ف ۱۱۶/را ۳۰۵

بایزید: گندمه؛ چستریتی: سَبِيدْ گندمه؛ گوتا: سپیدگندمه

«السَّبِطُ وَ النَّصِي - سَبِيدْ گندمه وَ هُوَ نَبَاتٌ وَرَقُهُ كَوَرَقِ الزَّرْعِ» (الابانة: بیست و شش). در «ترجمه فارسی الابانة...» نیز آمده است: «النصی - سپیدگندمه، گیاهی بود برگش چون برگ کشت بود» (صادقی، ۱۳۷۹: ۱۵).

بَنَه الضَّرْو... أَيْضاً دَرِخْت بَانَقَش (زیرنویس: ونجه) ف ۱۱۷/چ ۳۰۹

بایزید، گوتا: درخت بانقش؛ چستریتی: بَنَه... أَيْضاً دَرِخْت وَنْمُشْک

«بَنَه... گیاه درختی از تیره سماقی‌ها که شبیه پسته معمولی است... از پوست این درخت... صمغی استخراج می‌کنند که سقز یا بطم نامیده می‌شود... بن، بَنَگ، حبة الخضر» (دهخدا). «الضَرْو... دَرِخْت بَانَقَش اعْنَى حَبَّةِ الْخَضْرَاءِ» (ادیب کرمنی، ۱۴۰۵: ۲۷۰).

پده (زیرنویس: پِذ) الْغَرَبُ ف ۱۱۷/چ ۳۰۹

بایزید: سپیددار؛ چستریتی: پَذَه؛ گوتا: بذه

«پده - بفتح اول و ثانی، نام درختی است که هرگز بار و میوه ندهد و آنرا عربی غرب خوانند» (برهان). «غَرَبٌ - پده، سپیددار» (زمخشری، ۱۳۸۶: ۱۷). در بلوچی پَدِه /pade/ «نوعی درخت بید» (آذرلی، ۱۳۸۷: ۷۵). در خور /pada/ و در فرخی (فروی) /paya/ (کیا، ۱۳۹۰: ۳۶۲).

کَرْشُدَه [نَخْلَةٌ رُجَبِيَّةٌ] ف ۱۱۹/را ۳۱۲

نسخه‌های دیگر: کَرْشُدَه

در السامی نیز معادل الرُّجَبِيَّةُ کَرْشُدَه آمده است (نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۵۱۷)؛ «الرُّجَبِيَّةُ - خرمابون کَرْشُدَه» (ادیب کرمنی، ۱۴۰۵: ۱۵۵).

فَرْشُک حَبَّةُ الْعِنَبِ ف ۱۱۹/را ۳۱۳

بایزید: دانه انکور؛ چستریتی: یک دانه انکور؛ گوتا: فرسک
 «فرشک - بفتح اول و کسر ثانی... خوشه‌های کوچک انگور را گویند که بخوشه بزرگ
 چسبیده باشد» (برهان). «العَوَزَةُ - فرشک» (میدانی، ۱۳۴۵: ۵۱۹).
 کَوْخَك العَسْقَبَةُ وَالْخُصْلَةُ ف ۱۱۹/۳۱۳

بایزید: خوشه خردک؛ چستریتی: کَوْخَك (زیرنویس: یعنی زنکرده)؛ گوتا: کوخک
 «کوخک - بضم اول و فتح خای نقطه‌دار... خوشه انگور را گویند و عبری خصله خوانند
 و بفتح اول و ثانی و سکون ثالث و کاف هم آمده است» (برهان). «الْخُصْلَةُ - کَوْخَك»
 (میدانی، ۱۳۴۵: ۵۱۹).

در حاشیه السامی فی الأسامی (میدان، ۱۳۴۵: ۵۱۹) در توضیح لغت و معنی «الْخُصْلَةُ
 کَوْخَك» آمده است: «یعنی زنکرده» «یعنی زنکرده» در فهرست الفبائی... به صورت «یعنی زنگوره»
 ضبط شده که ظاهراً نادرست است؛ نک. دبیرسیاقی، ۱۳۵۴: ۳۳۹، حاشیه. زنکرده در الاسمی
 فی الاسماء، در ترجمه الْخُصْلَةُ، به گونه زنکره (اگر درست خوانده و ضبط شده باشد) است (نک.
 میدانی، ۱۳۸۲: ۵۱۷/۱).

أُولُنَج العُمَشُوشُ ف ۱۱۹/۳۱۴
 بایزید: اونک؛ چستریتی: أولنج؛ گوتا: أولنج
 «اولنج - ... بضم اول... چوب خوشه انگور باشد که دانه‌های آنرا چیده باشند و عبری آنرا
 عمشوش خوانند» (برهان). «العُمَشُوشُ - أولنج» (میدانی، ۱۳۴۵: ۵۱۹؛ فیلم ش ۷۰۴ دانشگاه
 تهران: أولنج).

تکثر (زیرنویس: تغجه) الثَّجِيرُ ف ۱۱۹/۳۱۴
 بایزید: غزم؛ چستریتی، گوتا: تکثر
 در لغت فرس تکثر و تکس به معنی «استخوان و دانه انکور» با چند شاهد آمده است (نک.
 اسدی طوسی، ۱۳۱۹: ۱۷۹، ۱۹۲). «الثَّجِيرُ وَالْحَبَّةُ - تکثر» (میدانی، ۱۳۴۵: ۵۱۹).
 تغجه به احتمال گونه گویشی و نادر تکثر و تکس است. واژه تَغِژ /teyež/ در لری به معنی
 «انگور سیاه و هسته‌دار؛ تفاله کشمش» (آذرلی، ۱۳۸۷: ۱۰۹) ظاهراً با تغجه مرتبط است.

فَجَى السَّمْلُ وَالسَّمْلَةُ ف ۱۱۹/چ ۳۱۴

چستریتی: فجی (حاشیه: فجی را در آذربایجان بشاؤوب کویند)؛ گوتا: فججا
«فججا - بفتح اول و ثانی بالف کشیده، بقیه انگور و خرما را گویند که بر درخت مانده باشد و
بکسر اول هم گفته‌اند» (برهان). «الْخُصَاَصَةُ - فججا انگور» (میدانی، ۱۳۴۵: ۵۱۹؛ فیلم ش ۷۰۴
دانشگاه تهران: فُجَاء).

سیفو (زیرنویس: سیب) التُّفَّاحُ ف ۱۱۹/چ ۳۱۴

نسخه‌های دیگر: سیب
«شراب التُّفَّاح به فارسی آب سیف است» (صادقی، ۱۳۸۱: ۴۲). در گویش جعفرآباد، طالقان
و کردی کرمانشاه سیف /sif/ «سیب» (کیا، ۱۳۹۰: ۵۰۳).

اُرْغ (کُوزی ~) جَوَزْ خَنِزْ ف ۱۱۹/چ ۳۱۵

چستریتی: کُوزی اُرْغ (حاشیه: اُرْغ عَفْن بود یعنی اُورْ؛ گوتا: کوزی ارغ
«ارغ - بضم اول و سکون ثانی و غین نقطه‌دار، بادام و پسته و فندق و گردکان و امثال آنرا گویند
که درون آن تیز و تلخ و تند شده باشد» (برهان). صورت اُور نیز در برهان قاطع به معنی «بادام
و پسته و گردکان و امثال آنها را نیز گویند که مغزشان ضایع و تیز شده باشد» آمده است. «جَوَزْ
خَنِزْ... کُوزی اُرْغ یعنی اُور» (میدانی، ۱۳۸۲: ۵۱۹/۱). صورت اروغ در دانشنامه میسری
(میسری، ۱۳۶۶: ۲۳۲) در عبارت «علاج مغز اروغ شده» به کار رفته است. «جَوَزْ خَنِزْ - جوزی
ارغ» (صادقی، ۱۳۷۹: ۱۶؛ همچنین، نک. الابانة: بیست و هشت). اُرْغ در اسفراین به صورت اُزق
به معنی «کپک زدن مواد غذایی و تیز شدن طعم آن‌ها» رایج است (نک. همایونفر، ۱۳۸۶: ۹۹).

سِنْجَدْ گُرْگانی العَنَابُ ف ۱۲۰/را ۳۱۵

نسخه‌های دیگر: سنجذ جیلان

تُود الفرِصَادُ ف ۱۲۰/را ۳۱۵

بایزید: خرتوت؛ چستریتی: توت؛ گوتا: تود

اَزْدَف (زیرنویس: گوچه [در دستنویس با سه نقطه زیر «ک» (= گ) و «چ»]) الزُّعْرُوْزُ

ف ۱۲۰/را ۳۱۵

نسخه‌های دیگر: ازدف

زُعرور/ زَعْرور در لغت‌نامه دهخدا، به معنی «زالزالک و گوجه وحشی» است. گوچه (در دستنویس مورد بحث: کپوچه) در «ترجمه فارسی الابانه...» (صادقی، ۱۳۷۹: ۱۶) به گونه کُوج (= گُوج) و در متن عکسی الابانه (ص بیست و هشت) با املای ناقص کُوح آمده است. در جعفرآباد و بروجرد /gürč/, /güč/ و در تاتی گج /gej/ «زالزالک» (کیا، ۱۳۹۰: ۴۳۲؛ سبزه‌علیپور، ۱۳۹۰: ۹۸). در ابیانه /gūvēj/، در کمجان /gūvēje/ (محلوجی، ۱۳۹۵: ۱۸۹).
وَالَاد (زیرنویس: چینِه [«چ» در دستنویس با سه نقطه]) الْعَرَقُ ف ۳۱۶/۱۲۰/۱۲۰
چسرتیتی، گوتا: وَالَادْ

والاد زیرین (زیرنویس: بنه چینِه [«چ» در دستنویس با سه نقطه]) الرَّهْصُ ف ۳۱۶/۱۲۰/۱۲۰
«والاد... بعضی دیگر هر مرتبه و چینِه دیوار گلین را گویند که بر بالای هم گذارند» (برهان).
«الْعَرَقُ - والاد؛ الرَّهْصُ - والاد زیرین» (میدانی، ۱۳۴۵: ۱۷۱). «الرَّهْصُ - وَالَادْ یعنی الطِّينَ الَّذِي يَجْعَلُ بَعْضُهُ فَوْقَ بَعْضٍ يُسَمَّى هَاهُنَا جِينَه [= چینِه]» (الابانه: سیزده).
دَاش (~ گرماوه) (زیرنویس: «دَاش»: تون) الْآتُونُ ف ۳۱۸/۱۲۱/۱۲۱
بایزید، چسرتیتی: معروف؛ گوتا: تون کرما به
اشترخان (زیرنویس: «الْمَرَبْدُ») مَحْسُ الْإِبِلِ ف ۳۲۱/۱۲۲/۱۲۲
«مَرَبْد» در نسخه‌های دیگر نیز «مَحْسُ الْإِبِلِ» تعریف شده است.
أَشْتَرخان، شترخان و شترخانه در لغت‌نامه دهخدا به معنی «طویله و خوابگاه شتران»، با چند شاهد آمده است.

پادا (زیرنویس: «الْإِصْطَبْلُ») جَايگاه سِتُّور ف ۳۲۱/۱۲۲/۱۲۲
«پاده... چراگاه اسبان و شتران و گاوان را نیز گفته‌اند» (برهان).
هَس (زیرنویس: «الزَّرْبُ وَالزَّرِيْبَةُ») جَايگاه گوسَبُنْد ف ۳۲۱/۱۲۲/۱۲۲
«الزَّرْبُ وَالزَّرِيْبَةُ» در نسخه‌های دیگر نیز «جایگاه گوسپند» تعریف شده است.
در گویش خوری هَس /has/ «آغل بدون سقف مخصوص گوسفند و بز» (شایگان، ۱۳۸۵: ۲۱۵).
در گویش ابیانه‌ای هاس /hās/ «آغل گوسفند در درون ده» (محلوجی، ۱۳۹۵: ۲۱۰).

در گویش ابوزیدآبادی خَس /xas/ «جایگاه گوسفندان، طویله» (همان: ۴۳۵).

اُسْتُونُ الْأُسْطُوَانَةُ وَالسَّارِيَةُ ف ۱۲۳/ر ۳۲۴

نسخه‌های دیگر: ستون

تَژَه (زیرنویس: تیرکلیکران [= گلیگران]) الجَايزُ ف ۱۲۳/چ ۳۲۴

بایزید: تژه؛ چستریتی: درختِ خانَه؛ گوتا: تیر خانه

«تژه - به فتح اول و ثانی... چوب بزرگی را هم گفته‌اند که اطراف چوب‌های سقف خانه را بر آن نهند» (برهان). «الجَايزُ - تژه» (میدانی، ۱۳۴۵: ۵۳۰). «الجَايزُ تَژَوَ هِيَ الْحَشْبَةُ الْعَظِيمَةُ الَّتِي تَوْضَعُ عَلَى الْجَايزَةِ» (الابانة: بیست و هشت). «الجایز، تژ، چوبی باشد که سرهای چوبهای سقف برو بود» (صادقی، ۱۳۷۹: ۱۷). تژه در فهرست الفبائی... (دبیرسیاقی، ۱۳۵۴: ۹۶) تژه خوانده شده، ولی در چاپ عکسی آن (الابانة: ۵۳۰) به صورت تژه آمده است؛ علامت ضمّه مربوط به «الْجَايزُ» است. تژه در السّامی فی الاسامی (فیلم ش ۷۰۴ دانشگاه تهران) به صورت تژه دار بزرگ (= تژه، دار بزرگ) آمده است. «جائز - تیر خانه... سهم تیره خرد... تژه خورد» (زمخشری، ۱۳۸۶: ۲۵).

گلیگر در برهان قاطع به معنی «گِلکار و بنا» و در لغت فرس، در تعریف لغت راز و خو، آمده است (نک. اسدی طوسی، ۱۳۶۵: ۱۰۹؛ همو، ۱۳۱۹: ۴۱۷).

سُم (زیرنویس: کنده‌ای کی او را راه بیرون نبوذ) السَّرْبُ ف ۱۲۳/چ ۳۲۵

نسخه‌های دیگر: سنب

سَرْدَاوَه السَّرْدَابُ ف ۱۲۳/چ ۳۲۵

چستریتی: سَرْدَابَه

«سردابه - السرداب. حاشیه ۱، نسخه ط: سردآوه» (دبیرسیاقی، ۱۳۵۴: ۲۴۵).

وَرَوَاَرَه الْعِلِيَّةُ ف ۱۲۳/چ ۳۲۵

بایزید: برواره؛ چستریتی، گوتا: وَرَوَاَرَه

وَرَوَاَرَه در لغت فرس به گونه فروار به معنی «خانه‌ای باشد تابستانی بر بالا» (نک. اسدی طوسی، ۱۳۱۹: ۱۲۲؛ همو، ۱۳۶۵: ۸۸)؛ و در برهان قاطع به گونه‌های بَرَبَار، بَرَبَارَه، پَرَوَار،

پَرَوَارِه، فَرَوَار، فَرَوَارِه، وَرَوَارِه به معنی «خانه تابستانی، بالاخانه، بالاخانه چهاردر، خانه‌ای بر بالای خانه دیگر، حجره بالای حجره» آمده است. «الْغُرْفَةُ وَالْعُلْيَةُ - وَرَوَارَه» (میدانی، ۱۳۴۵: ۵۲۹). «الْعِلِّيَّة - وَرَوَارِه وَهُوَ الْبَيْتُ فَوْقَ الْبَيْتِ وَالصَّفَّةُ فَوْقَ الصَّفَّةِ» (الابانة: یازده).
 أَوْحَانَهُ الْمِيضَاءُ وَالْمُسْتَرَاخُ وَالْخَلَاءُ وَالْكَنِيفُ ف ۱۲۳/چ ۳۲۵
 نسخه‌های دیگر: آب‌خانه

پش (~ کی بر درزند [«پ» در دستنویس با سه نقطه]) الضَّبَّةُ ۳۲۶/۱۲۴ (این لغت در حاشیه دستنویس آمده است)

نسخه‌های دیگر: آهن کی بر درزند

کده (کذه کلید) سِنُ الْمِفْتَاحِ ف ۱۲۴/چ ۳۲۷

بایزد: دندانه کلید؛ چستریتی: کذه کلید؛ گوتا: دانه کلید

گَده در لغت فرس و برهان قاطع به معنی «کلید چوبین، کلیدان؛ چوبی که کلیدان بدان بندشود» است (نک. اسدی طوسی، ۱۳۱۹: ۴۳۴؛ برهان). «الْمِسْلَاطُ - كَذَةُ كَلِيد» (میدانی، ۱۳۴۵: ۵۳۲).

زُرْفَيْنِ الزُّرْفَيْنِ وَالرَّرَّةُ ف ۱۲۴/چ ۳۲۷

بایزد: زفرین؛ چستریتی: زفرین؛ گوتا: زفرین

«زُفرین - آن آهن بود که بر درها زنند و حلقه در آن افکنند و قفل کنند» (اسدی طوسی، ۱۳۱۹: ۳۶۳؛ همو، ۱۳۶۵: ۱۹۶). «زفرین - بضم اول بر وزن خرجین، حلقه‌ای باشد که بر چهارچوب در نصب کنند و زنجیر در را بر آن اندازند... عربان زفرین را بکسر اول گویند» (برهان). «الزُّرْفَيْنِ وَالرَّرَّةُ - زَرَفَيْن» (میدانی، ۱۳۴۵: ۵۳۱). «الزُّرْفَيْنِ - زُوفَلَيْن» (ادیب کرمینی، ۱۴۰۵: ۱۷۱).

شاذوَرْد او [او= خورشید] طُفَاوَتْهَا ف ۱۲۵/چ ۳۳۱

بایزد: شادروان او؛ چستریتی: شاذوَرْد او؛ گوتا: سرای پرده او

نَژم (زیرنویس: هُرْد) الصَّبَابُ ف ۱۲۸/چ ۳۳۹

بایزد: نژم؛ چستریتی: نژم؛ گوتا: نژم

«الصَّبَابَةُ - نَژم یعنی هُر» (میدانی، ۱۳۸۲: ۱/۴۴۸)؛ «صَبَابٌ - نَژم (حاشیه ۲، نسخه س و م: نژم)» (ادیب نطنزی، ۱۳۸۴: ۴۸۷). در گویش ساری نَژم /nezm/ «مه» (کیا، ۱۳۹۰: ۷۷۸).

پش (زیرنویس: پشه) [«پ» در دستنویس با سه نقطه] الصَّقِيعُ وَالسَّقِيطُ وَالْجَلِيدُ ف ۱۲۹/۱/۳۴۰

بایزید این لغات و معنی را ندارد؛ چستریتی: بُش؛ گوتا: بژ

پش به صورت بُشک، برابر لغات عربی بالا، چندین بار در تکملة الأَصْنَاف (ادیب کرمینی،

۱۴۰۵ق: ۴۸، ۱۹۰، ۲۵۳) آمده است. پُژ در برهان قاطع به معنی «برف ریزه‌ها که از شدت هوای

سرد مانند زرک از آسمان بریزد» است. بشم در لغت فرس «سرمایی بود که بامداد بر کشته

نشیند سپید چون آبی تنک فسرده، تازیش صقیع است» (اسدی طوسی، ۱۳۱۹: ۳۵۰). «الصَّقِيعُ

و... پُژ» (میدانی، ۱۳۴۵: ۴۳۹).

پاذیز الخَرِيفُ ف ۱۲۹/چ/۳۴۲

بایزید: بایز؛ چستریتی: بَرک ریزان؛ گوتا: پاییز

«خریف - پاذیز» (ادیب نطنزی، ۱۳۸۴: ۲۸۹).

شَهْرِیر ماه ف ۱۳۰/چ/۳۴۴

شَهْرِیر ف ۱۳۰/چ/۳۴۵

بایزید: شهر یور؛ چستریتی: شَهْرِیوژ؛ گوتا: شهر یر ماه، شهر یور

شَهْرِیر در کتاب الخلاص با تلفظ شَهْرِیر است (ادیب نطنزی، ۱۳۸۴: ۱۸۵۱).

أورمُزد ف ۱۳۰/چ/۳۴۴

بایزید: هر مزد؛ چستریتی: أورمُزد؛ گوتا: هر مُزد

فور دین ف ۱۳۰/چ/۳۴۵

بایزید و گوتا: فروردین؛ چستریتی: فَرَوُردین

آرد ف ۱۳۰/چ/۳۴۵

نسخه‌های دیگر: اُرد

آرد، نام روز بیست و پنجم ماه پارسی، در کتاب الخلاص به صورت اُرد، آرد، اُرد (ادیب نطنزی،

۱۳۸۴: ۸۵۱، متن و حاشیه ۱۰)، و در الملخص فی اللّغة به صورت آرد آمده است (بادی، ۱۳۹۵:

۲۱۰). در پهلوی: Ard «نام بیست و پنجمین روز ماه» (مکنزی، ۱۳۹۴: ۴۱).

اَسْتَوُذ ف ۱۳۱/۱/۳۴۷

چستریتی و بایزید: اَشْتَوْد؛ گوتا: اَشْتَوْد

پهلوی: uštavaid gāh «اوشتَویدگاه» (بهار، ۱۳۴۵: ۴۹۲؛ همو، ۱۳۶۹: ۴۲).

اسفندمذ ف ۱۳۱/۳۴۷

بایزید: اسفندمذ؛ چستریتی: اَسْفَنْدَمَذ؛ گوتا: اسفندمذ

پهلوی: spandōmēn gāh «اسپَنْدَویدگاه» (بهار، ۱۳۴۵: ۴۸۴؛ همو، ۱۳۶۹: ۴۲).

وخت ف ۱۳۱/۳۴۷

بایزید: وهشت؛ چستریتی: وَخْشْت؛ گوتا: وَخْشْت

پهلوی: vahušahr gāh «وَهْشَهْرگاه» (بهار، ۱۳۴۵: ۴۹۵؛ همو، ۱۳۶۹: ۴۲).

سه‌شنبه الثلثا ف ۱۳۱/چ ۳۴۸

چهارشنبه الأربعاء ف ۱۳۱/چ ۳۴۸

پنج‌شنبه الخُمیس ف ۱۳۱/چ ۳۴۸

نوباره الباکوره ف ۱۳۹/چ ۳۷۲

بایزید: نوباوه؛ چستریتی: نَوْبَاوَه؛ گوتا: نوباوه

«باکوره» در اکثر منابع به نوباوه و نوبر برگردانده شده است. «نوباره... نوبر، نخستین بار»

(دهخدا، به نقل از ناظم‌الاطباء).

دستاران (زیرنویس: نوداران) الراشئ ف ۱۳۹/چ ۳۷۲

بایزید: دستاران؛ چستریتی: دَسْتَارَان؛ گوتا: دستاران

«دستاران شاگردانه باشد گروهی نود[ا]ران خوانند. عسجدی گفت: ...» (اسدی طوسی، ۱۳۵۶:

۱۴۸). نوداران در حاشیه لغت فرس به صورت نودارانی و نودران (نک. اسدی طوسی، ۱۳۱۹: ۱۷۶،

حاشیه) و در برهان قاطع به صورت نَوْداران و نَوْدارانی و نودارانه (ذیل نوداران) است.

رَبُون (زیرنویس: اَرْمُون) «اَرْمُون» نیز خوانده می‌شود] العَرَبُون وَالْأَرَبُونُ ف ۱۳۹/چ ۳۷۲

بایزید: رَبُون؛ چستریتی، گوتا: ربون

«رَبُون [و] ارمون - پیش‌مزد باشد» (اسدی طوسی، ۱۳۵۶: ۱۶۱)؛ «ارمون بر وزن گردون، زری

باشد که پیش از کار کردن بمزدور دهند و آنرا بعربی عربون و اربون خوانند» (برهان).

مُزْدِگَانَه البَشَارَةُ ف ۱۴۰/۳۷۲

بایزد: مزدکانه؛ چستریتی: مُزْدِگَانِی؛ گوتا: مُزْدِکَانِی

«البَشَارَةُ - مُزْدِکَان» (بادی، ۱۳۹۵: ۱۶). در کردی سنندج /mezgāni/ «مُزْدِگَانِی» (کیا، ۱۳۹۰: ۷۵۹).

تَزْدَه آسیا البرکَةُ ف ۱۴۰/۳۷۲

نسخه‌های دیگر: مزد آسیا

«تَزْدَه... مطلق اجرت را گویند عموماً و اجرت راست کردن آسیا را خصوصاً» (برهان).
«... البرکَةُ - تَزْدَه آسیا» (میدانی، ۱۳۴۵: ۱۸۱). در گویش قاین تَزْدَه «مزد آسیابان برای آرد کردن جو و گندم که معمولاً از آرد برمی داشته‌اند» (زمرّدیان، ۱۳۸۵: ۶۱).

وَرِیَسْتَاد الوَظِیْفَةُ ف ۱۴۰/۳۷۳

بایزد: وَرِیَسْتَاد؛ چستریتی «مَعْرِوْفَةُ» نوشته؛ گوتا: وَرِیَسْتَاد

در برهان به صورت وَرِیَسْتَاد و وَرِیَسْتَاد به معنی «اوقات گذری باشد که بجهت مردم نامراد و طالب علم مقرر سازند و بعربی وظیفه گویند، وظیفه و روزمره».
«الوَظِیْفَةُ - وَرِیَسْتَاد» (میدانی، ۱۳۴۵: ۲۳۰؛ در فهرست الفبائی... اشتباهاً وَرِیَسْتَاد ضبط شده است؛ نک. دبیرسیاقی، ۱۳۵۴: ۴۲۹). این واژه در نسخه مورّخ ۶۵۹ ق السّامی به صورت وَرِیَسْتَا و در مهذّب الأسماء به صورت وَرِیَسْتَاد است (نک. دبیرسیاقی، ۱۳۵۴: ۴۲۹، حاشیه ۶؛ زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۳۷۲).

اِیْژَک (زیرنویس: رَنجَه) [«ن» نقطه ندارد و «ی» نیز می‌تواند باشد] الشَّرَرَةُ ف ۱۴۰/چ ۳۷۴

بایزد: اِیْژَک؛ چستریتی: درفش آتش؛ گوتا: اِیْژَک

«اِیْژَک - با ثانی مجهول وزای فارسی بر وزن میخک، شراره آتش را گویند» (برهان). «الشَّرَارُ و الشَّرَرُ - اِیْژَک» (میدانی، ۱۳۴۵: ۴۴۸؛ فیلم ش ۷۰۴ دانشگاه تهران: ~ اِیْژَک یعنی شیلان). «~ اِیْژَک، حاشیه ۴: ~ اِیْژَه؛ رش آتش» (میدانی، ۱۳۸۲: ۴۵۸/۱).

رَنجَه یا رِیَجَه در دستنویس کتابخانه مجلس سنا (ص ۱۶۶)، زیر کلمه اخکر (= اخگر)، به صورت زَنجَه است که باتوجّه به ضبط کتابخانه مجلس شورا می‌تواند زَنجَه باشد.

ویژگی‌های آوایی و املایی (به ترتیب الفبا)

کلمات مشکول

آب سِزْد (گوشت یخنی)..... ف ۱۴۳/۶۳	بَانْقِش ف ۳۰۹/۱۱۷
آهِنْ ف ۱۸۲/۷۵، ف ۳۵۲/۱۳۳	بَخْنُوَه ف ۳۳۹/۱۲۸
آهِنْ (نرم) ف ۱۹۲/۷۷	بَدَسْت = بدست (وجب) ف ۳۵/۲۱
آهِنْ ف ۲۸۴/۱۰۹	بَرْبُط (پهلوی: barbut) ف ۲۶۸/۱۰۳
آهِنِی ف ۱۸۲/۷۵	برای تحوّل تلفظ bat به but (bot) در این واژه، نک. صادقی، ۱۳۸۰: ۱۱۷-۱۱۸.
آهِنِین ف ۱۶۵/۶۹	
آرزو ف ۸۶/۴۴	(تیر) بُرْتَاب (= تیر پرتاب) ف ۱۹۶/۷۸
آزْدَهَا ف ۲۴۸/۹۶	بُرْد (= پُرد؛ معمّا) ف ۱۲۲/۵۶
اَسْتَحْوَان ف ۳۸/۲۲، ف ۲۵۶/۹۹	بَرِیان ف ۱۳۹/۶۲
اَسْتَنْجَا ف ۲۷۹/۱۰۷	بَرِیانی بَرِیان ف ۱۳۹/۶۲
اُسْرُب ف ۲۸۴/۱۰۹	بَرْزَك (تخم کتان) ف ۳۰۰/۱۱۴
اِسْتُر ف ۲۰۸/۸۲	بُرْشْکَان (پزشکان) ف ۱۵۰/۶۲
اَلْوَا ف ۱۳۵/۵۹	بُرْمَاورد ف ۱۴۳/۶۳
بَاذْکَنْجی ف ۳۸/۲۲	بُرْوَلی ف ۸۱/۴۲
بَاَرَه ف ۳۱۷/۱۲۰	بَسْر (= پسر) ف ۸۶/۴۴

بَسَّار..... ف ۸۱/۴۲، ف ۱۵۳/۶۵، ف ۲۰۸/۸۲،	ثَرِيد..... ف ۱۴۱/۶۳
ف ۲۴۳/۹۴	تُهَي كَاه..... ف ۲۲۹/۹۰
بَشْتَرِغ..... ف ۳۰۶/۱۱۶	جَرَاغ (= چراغ)..... ف ۱۵۱/۶۵
بُشْكَ..... ف ۱۱/۱۱	جَرَاغ خَانَه..... ف ۱۶۸/۷۱
بُشْكَی بُشْكَ..... ف ۱۱/۱۱	جَرَه (= چره)..... ف ۲۲۸/۸۹
بَشَه (= پشه)..... ف ۲۵۱/۹۷	جُرْدَرَه..... ف ۱۴۰/۶۲
بُلْغُور..... ف ۱۴۱/۶۳	جَشْمَه خورشيد..... ف ۳۳۰/۱۲۵
بَلْكَ جَشْم..... ف ۱۸/۱۴	جُغ (= یوغ)..... ف ۱۱۴/۵۳
بَنْج (جَهْل و ~ سَالَه)..... ف ۸۲/۴۲	جُغُنْدَر..... ف ۳۰۱/۱۱۴
بُوَخْل..... ف ۳۰۴/۱۱۵	جَك (= چک)..... ف ۳۶۴/۱۳۷
بِیْغَمَبَر..... ف ۷۶/۴۰	جَنَّار (= چنار)..... ف ۳۰۸/۱۱۷
بِیْغَمَبَر..... ف ۲۶/۱۷	جَنْگ (= چنگ؛ خشک و خمیده)..... ف ۳۶/۲۱
بِیْک (= پیک)..... ف ۶۵/۳۶	جَنُوب..... ف ۳۳۶/۱۲۷
بِیْوَسْتَه..... ف ۳۷/۲۲	جُوال..... ف ۱۷۰/۷۱
پاورِنجن..... ف ۸۹/۴۵	جُوان..... ف ۵۵/۳۲
پَرَه قُفْل..... ف ۳۲۷/۱۲۴	جُوب (= چوب)..... ف ۱۹۴/۷۸
پِیایِ..... ف ۳۶۵/۱۳۷	جَهَارَه زَار..... ف ۱۸۷/۷۶
تُرَش شُدَه..... ف ۱۵۳/۶۵	حَادَثِی..... ف ۲۷۳/۱۰۵
تَشْنَه..... ف ۶۹/۳۷	حَجَامَت كَاه..... ف ۲۹/۱۸
تَلُوسَه خَرْمَا..... ف ۳۱۱/۱۱۸	حَذَاوَنْد..... ف ۶۲/۳۵
تَلِی (کیسه)..... ف ۱۳۳/۵۸	حَرَكُش (نوعی کفش)..... ف ۱۱۲/۵۲
تَنَك..... ف ۱۶۰/۶۸، ف ۴۲/۲۴	حَرَمَن..... ف ۱۱۵/۵۳
تَنَكِی تَنَك..... ف ۱۵۳/۶۵	حَسْتَر..... ف ۲۴۵/۹۴
تَوَانَكِر (= توانگر)..... ف ۶۷/۳۶	حُسْر..... ف ۵۹/۳۳

دُو (عدد۲)..... ف ۲۳/۱۶، ف ۲۵/۱۶، ف ۱۹۴/۷۸	خُفَه..... ف ۱۴۹/۵۲
دُوَازَدَه..... ف ۲۵/۱۶	خُور..... ف ۱۶۳/۶۹
دُوَال..... ف ۱۱۱/۵۱، ف ۱۸۲/۷۵، ف ۱۹۲/۷۷	خُورْدَانْدَام..... ف ۸۴/۴۳
دُوَدَلَه..... ف ۱۲۱/۵۵	خُوش (مادرزن)..... ف ۵۹/۳۳
دُوسَنَدَه..... ف ۲۸۱/۱۰۸	خَیار..... ف ۳۰۱/۱۱۴
دُومُوی..... ف ۵۵/۳۲	خِیمَه..... ف ۳۳۷/۱۲۸، ف ۳۲۸/۱۲۴
دُوهَزَار..... ف ۳۵۸/۱۳۵	خَیو..... ف ۲۴/۱۶
دُویست..... ف ۳۵۸/۱۳۵	دَام_وَز..... ف ۱۱۵/۵۳
(هَمْ) دَهی (=هم_دهی)..... ف ۶۱/۳۴	دِیِرَسْتَان..... ف ۳۱۸/۱۲۱
رَحْنَه..... ف ۱۹۱/۷۷	دِرَازْمُوی..... ف ۱۱۳/۵۳
رُسْع..... ف ۳۳/۲۰	دِرْخَسْتَان..... ف ۲۸۲/۱۰۸
رَشْکُ (تخم شپش)..... ف ۲۴۹/۹۶	دِرْفَش..... ف ۱۱۱/۵۲
رَکُوی (=رگوی)..... ف ۸۷/۴۵	دِرْمَنَه..... ف ۳۰۵/۱۱۶
رَکُوی (=رگویی)..... ف ۱۳۲/۵۸	دِرُوعْزَن..... ف ۶۸/۳۷
رُوزَن..... ف ۳۲۴/۱۲۳	دِرَه (سَرکین دِرَه شَکَنَبَه)..... ف ۴۴/۲۵
رُوشَن..... ف ۱۴/۱۲، ف ۲۸۲/۱۰۸، ف ۳۳۴/۱۲۷	دِرْدَاوُسَرَه..... ف ۷۰/۳۸
رُوشِنَائی او..... ف ۳۳۱/۱۲۵	دِسْتَارْخُوان..... ف ۱۶۶/۷۰
رُوعَن..... ف ۱۵۱/۶۵، ف ۱۷۰/۷۱	دِسْت_وَرِنِجَن..... ف ۸۸/۴۵
رِیْمَن..... ف ۲۴۷/۹۵	دِسْنَه..... ف ۱۹۹/۷۹
زَانُوا (=زانو)..... ف ۴۸/۲۶	دُگَان..... ف ۱۳۲/۵۸
زُبَان..... ف ۲۶/۱۷، ف ۹۰/۴۶	دَلَه..... ف ۱۱۳/۵۳
زُبَان_کَز (=زبان_گز)..... ف ۱۵۲/۶۵	دِلیر..... ف ۶۷/۳۷
زِرَه (=زره)..... ف ۲۰۰/۸۰	دُنْب_غَزَه..... ف ۴۵/۲۵
زَرَه (زالو)..... ف ۲۴۹/۹۶	دُنْدِیْدَن..... ف ۷۹/۴۱

زُیْسْتَان ف ۳۴۲/۱۲۹	سِمَارُوغ ف ۳۰۶/۱۱۶
زَوْرِ سینه ف ۳۹/۲۳	سِنْجَذ ف ۳۱۵/۱۲۰
~ پیشانی ف ۱۷۴/۷۲	سِنْد ف ۷۰/۳۸
~ سر ف ۱۷۸/۷۳	سَنُکَر ف ۲۴۶/۹۵
زَوْرَنیم ف ۱۵۵/۶۶	سُنِیْزَه ف ۱۱۶/۵۴
زَوْرین ف ۱۷۸/۷۳	سُولِ شتر ف ۲۱۲/۸۴
زَهَار ف ۴۶/۲۵، ف ۴۲/۲۴	سَهْ رُوز ف ۳۴۶/۱۳۱
زَهْدَان ف ۱۷۶/۷۳، ف ۴۴/۲۴	سَهْ شَنْبَذ ف ۳۴۸/۱۳۱
سَبْر غم ف ۳۰۲/۱۱۵	سَهْ اُمِ اصْحی ف ۳۴۶/۱۳۱
سِیْرُز ف ۴۳/۲۴	سِیَاه ف ۲۵۶/۹۹، ف ۲۰۳/۸۰
سَنَاغ ف ۲۴۰/۹۳	سِیَاه کُوش ف ۲۴۴/۹۴
سِیْرُک ف ۳۳/۲۰	سِیْرِش (نوعی مقنعه) ف ۸۷/۴۵
سِیْرَه ف ۱۳۳/۵۸	سِیْکی ف ۱۲۵/۵۶
سِیْئور ف ۱۰۹/۵۰، ف ۱۸۴/۷۵، ف ۲۰۵/۸۱	شَادَرْوَان ف ۱۶۱/۶۸
۳۲۰/۱۲۱، ف ۲۸۶/۱۱۰، ف ۲۶۸/۱۰۳	شَبَان ف ۲۲۶/۸۸، ف ۱۰۹/۵۰
(بام) سِیْئون ف ۳۲۵/۱۲۳	شَبَان فَرِیْب ف ۲۵۳/۹۸
سِیرای فَرَاخ ف ۳۲۳/۱۲۳	شَبُش ف ۲۶۹/۱۰۳
سِرْکین (= سرگین) ف ۱۷۶/۷۳، ف ۴۴/۲۵	شَبَه (سنگِ شبه) ف ۲۸۴/۱۰۹
ف ۲۰۴/۸۱	شِیْر ف ۲۰۷/۸۲، ف ۲۰۹/۸۲، ف ۲۱۱/۸۳
سِرُو هاش (= سُرُو هایش) ف ۲۳۶/۹۲	ف ۲۵۱/۹۷، ف ۲۵۹/۱۰۰، ف ۲۶۳/۱۰۱
سِرُود ف ۲۶۸/۱۰۳، ف ۱۲۱/۵۵	شِیْر دزد ف ۷۰/۳۸
سِرُون ف ۸۲/۴۳، ف ۴۵/۲۵	شِیْر غاز ف ۳۰۶/۱۱۶
سَعْدی (طرخون) ف ۳۰۳/۱۱۵	شِیْری ف ۲۱۳/۸۴، ف ۲۱۰/۸۳
سَکاروا ف ۱۴۵/۶۴	سَخ ف ۲۸۱/۱۰۸

ف۸۷/۴۵.....	فِرُوکُذَارَنْدُ	ف۲۰۹/۸۳، ۱۸۵/۷۶.....	شَشْمُ
ف۷۴/۳۹.....	فِرُوکِرْفَتَه	ف۲۶۰/۱۰۰.....	شَغَال
ف۷۰/۳۸.....	فِرُوْمَايَه	ف۳۰۰/۱۱۴.....	شَکْلَه
ف۳۸/۲۲، ۳۰/۱۹، ۲۱/۱۵.....	فِرُوْنِشْسَتَه	ف۳۱۳/۱۱۹.....	شِکُوفَه
ف۱۱/۱۱.....	فِرُوْهَشْتَه	ف۶۸/۳۷.....	شِکَبِيَا
ف۲۰۶/۸۱.....	فِرَهْخَتَه	ف۱۹۹/۷۹، ۱۹۲/۷۷.....	شُمَشِير
ف۱۱۵/۵۳.....	فِه	ف۱۲۱/۵۵.....	شُمَشِير جُوْبِيْن
ف۱۱۷/۵۴.....	فِه کشتی	ف۱۱/۱۱.....	شَنَک (موی نه مجعد و نه صاف)
ف۸۹/۴۵.....	قَرَنْقُلُ	ف۲۳۳/۹۱.....	شَوْغَاه
ف۲۴۳/۹۴.....	کَبِي	ف۲۶۸/۱۰۳.....	شِير (مايع خوراکی)
ف۱۲۶/۵۷.....	کُذِيْن	ف۳۲۱/۱۲۲، ۲۴۲/۹۳.....	شِير (حيوان درنده)
ف۲۶۹/۱۰۳.....	کُرْبَاسَه (= کرباسه)	ف۳۲۴/۱۲۳.....	طَارْم
ف۷۰/۳۸.....	کُرْبَز (= گربز)	ف۲۶۳/۱۰۱.....	طَنْبُور (پهلوی: tambūr)
ف۱۴۵/۶۴.....	کَرْدَه (= گرده؛ نوعی نان)	ف۱۰۸/۵۰.....	طَنْبُورَه زَن
ف۲۶۸/۱۰۳.....	کرسنگی (= گرسنگی)	ف۴۱/۲۳.....	غلاف دَل
.....	کِرِزِت [چستريتي: کُرِزِت] (= گزیت؛ جزیه)	ف۷۳/۳۹.....	غُول رِيْمَن
ف۳۷۱/۱۳۹.....		ف۲۸۲/۱۰۸، ۲۱۴/۸۴.....	فِرَاخ
ف۷۲/۳۸.....	کَشُور	ف۱۵۹/۶۷.....	فِرَاْسَنَد
ف۲۹/۱۸.....	کَلُو (= گلو)	ف۱۱/۱۱.....	فَرْخَال
ف۲۳/۱۶.....	(سَر) کَلُو	ف۳۲۴/۱۲۳.....	فَرَسَب
ف۲۳/۱۶.....	(نای) کَلُوا (= نای گلو)	ف۳۱۳/۱۱۹.....	فَرَشک
ف۱۱۵/۵۳.....	کَلُوخ کوب	ف۷۷/۴۱.....	فِرُوْتَر
ف۳۲۷/۱۲۴.....	کَلِيْدَان	ف۳۴۹/۱۳۲.....	فِرُوْشَدَن
ف۱۱/۱۱.....	کُمِيْزَه	ف۳۰/۱۹.....	فِرُوْشَدَه

کَنَارَه (بـ زُسخ)..... ف ۳۳/۲۰	لُکَام (= لگام)..... ف ۱۸۳/۷۵
کَنَارَه (بـ حَشَفَه)..... ف ۴۶/۲۵	مَحْبَرَه..... ف ۱۳۱/۵۸
کَنَارَه (بـ زین)..... ف ۱۷۶/۷۲	مُخَنَدَه..... ف ۷۴/۴۰
کَنَج (گوزپشت)..... ف ۳۷/۲۲	مَرْزَم..... ف ۳۳۶/۱۲۷
کَنْدَامُویَه..... ف ۱۰/۱۰	مُزْدِکَانَه (مژدگانی)..... ف ۳۷۲/۱۴۰
کَنَنَد..... ف ۱۱۱/۵۱	مُسْلَمَانِی (قس. تاجیکی: مُسْلَمَانِی)..... ف ۷۵/۴۰
کَنُودان..... ف ۳۰۰/۱۱۴	(مُصَلّی) نُمَاز..... ف ۱۶۱/۶۳
کَوِ سِرُون (= گوسرون)..... ف ۴۵/۲۵	مُلازَه..... ف ۲۳/۱۵
کَو (بـ تَرِید)..... ف ۱۴۱/۶۳	مُورَش یمانی..... ف ۲۸۴/۱۰۹
کَوخَک..... ف ۳۱۳/۱۱۹	مُوش (بجَه بـ)..... ف ۲۶۴/۱۰۲
کَوْرَبَا..... ف ۱۴۱/۶۳	(ده) مَهْتَر (رئیس وزعیم)..... ف ۶۴/۳۵
کُورماست (= گورماست)..... ف ۱۵۳/۶۵	مَهْتَر؛ مَهْتَر..... ف ۷۷/۴۱؛ ۷۴/۳۹
کُوزَاوَرَه..... ف ۱۶۷/۷۰	مَهْرَبَانِی..... ف ۸۶/۴۴
کُوزْد..... ف ۲۴۹/۹۶	مَهین (هَفْتُورَنک بـ)..... ف ۳۳۵/۱۲۷
کُوزْد نَر..... ف ۲۴۹/۹۶	مِیَان سِرُون..... ف ۴۵/۲۵
کُوهَرِی (= گوهری)..... ف ۵۷/۳۳	مِیَتین..... ف ۱۱۳/۵۳
کُویز (قفیز)..... ف ۳۵۴/۱۳۴	مِیوه فِرُوش..... ف ۱۰۸/۵۰
کَهْتَر..... ف ۱۶۷/۷۰، ۲۴۵/۹۵	مِیوپز..... ف ۱۴۴/۶۴
کَهین (بَهْلُوی بـ)..... ف ۳۸/۲۲	نَاژد..... ف ۲۴۹/۹۶
کِیَاهِی (= گیاهی)..... ف ۲۷۱/۱۰۴	نَاوِکی (تیر بـ)..... ف ۱۹۶/۷۸
کِیُو..... ف ۲۵۳/۹۸	نِیذ خُرْمَا..... ف ۱۲۵/۵۶
کِیْلُو..... ف ۲۸۹/۱۱۱	نَتَوَانْد..... ف ۲۷/۱۸
کِیْمُخَت..... ف ۱۱۲/۵۲	نَخُست..... ف ۳۳۱/۱۲۶
کِیْتُو..... ف ۳۰۳/۱۱۵	نَخُستین..... ف ۸۷/۴۵، ۳۴۷/۱۳۱

نَحْلُ (گِل خشک تَرک تَرک)..... ف ۲۸۲/۱۰۸	نَوَى (قرآن)..... ف ۷۶/۴۰
نَحُوذ..... ف ۲۹۹/۱۱۴	نِهَان..... ف ۳۷۶/۱۴۰
نَسُو..... ف ۲۷۹/۱۰۷	نِهَان خانه..... ف ۳۲۵/۱۲۳
نَسُو کرده..... ف ۱۹۷/۷۹	نِهَانِی (دُشْمَن ~)..... ف ۶۰/۳۳
نَشْخُور..... ف ۲۰۵/۸۱	نِهَنک..... ف ۲۴۴/۹۴
نَشْکَرْدَه..... ف ۱۱۱/۵۲	نِیک (شاید فتحه نشانه یای مجهول باشد).....
نِشیو..... ف ۲۷۵/۱۰۶	 ف ۲۷۲/۱۰۴
نَعْلِین (دُوال ~)..... ف ۱۱۱/۵۱	وَائِرْذ (بیرْد)..... ف ۴۲/۲۴
نُماز (بانک ~)..... ف ۷۵/۴۰	وَازَنْ؛ وَآرَنْ..... ف ۳۲/۲۰
نُماز کَرْدَنْ (بانک ~)..... ف ۷۶/۴۰	وَرواره..... ف ۳۲۵/۱۲۳
نُماز (مُصَلّی ~)..... ف ۱۶۱/۶۳	هَآوُن..... ف ۱۶۶/۷۰
نُمایِذ..... ف ۷۴/۳۹	هَآوُن دُسْتَه..... ف ۱۶۶/۷۰
نُمَک (خَاک ~)..... ف ۱۴۷/۶۵، ۱۲۳/۵۶	هَزار (دُوازده ~)..... ف ۱۸۷/۷۶
..... ف ۲۸۴/۱۰۹	هَزار دَسْتَان..... ف ۲۵۵/۹۹
نُمَک سار..... ف ۲۸۴/۱۰۹	هَزینَه..... ف ۳۷۱/۱۳۹
نُمَکَنْ..... ف ۱۴/۱۲	هَمَه..... ف ۱۳/۱۱
نُو..... ف ۳۷۵/۱۴۰	هُوسَازده..... ف ۳۶۳/۱۳۶
نُوباره..... ف ۳۷۲/۱۳۹	هُوِیْدَان..... ف ۲۷/۱۸
نُوعِی..... ف ۱۵۹/۶۷	هِیْذ..... ف ۱۱۵/۵۳
نُومید..... ف ۳۶۴/۱۳۶	یَکْ..... ف ۳۶۹/۱۳۸

تلفظ‌های دوگانه

آرْزُو..... ف ۸۶/۴۴	آهْیَانَه سَر..... ف ۹/۱۰
آرْزوی..... ف ۱۵/۱۲	آهْیَانَه سَر..... ف ۹/۱۰

بَاشَنَه (= پاشنه) ف ۴۹/۲۶	شَغَه بَسْتَه ف ۳۵/۲۱
پَاشَنَه (سَنَک ~) ف ۲۷۹/۱۰۷	فِرَاح دَهَن ف ۲۴/۱۶
بُشْتِیَوَان دِیَوَار (= پشتیوان دیوار) ... ف ۳۱۶/۱۲۰	فِرَاح سَخَن ف ۲۷/۱۸
تُرَب ف ۳۰۲/۱۱۵	فِرَاح کُوشَه دَهَن ف ۲۴/۱۶
تُرَب ف ۳۰۱/۱۱۴	فِرَاح جَشَم ف ۱۸/۱۴
تُرَش (دوبار) ف ۱۵، ۱۴/۱۲	فِرَاح سَنَد ف ۱۵۹/۶۷
تُرَشی تُرَش ف ۱۵۳/۶۵	فِرَاح کُستَه ف ۲۶/۱۷
جَاذَر (= چادر) ف ۱۵۸/۶۷	فِرَت ف ۱۱۵/۵۴
جَاذَر ف ۱۵۸/۶۷	فِرَت ف ۱۱۶/۵۴
خُورْدی ف ۱۴۱/۶۳	کَناره ف ۸۴/۴۳، ۳۳/۲۰
خُورْدی ف ۲۷۳/۱۰۵	کَناره ف ۱۹۲/۷۷
دَلِ سَبْک ف ۴۱/۲۳	کَناره (دُو ~ زَنخ) ف ۲۸/۱۸
دَانَه دَل ف ۴۱/۲۳	کَناره (دُو ~ فَرَج) ف ۴۷/۲۶
دَرَخَت ف ۳۰۷/۱۱۶	لَخَت (یَک ~) ف ۱۵۸/۶۷
دِرَخَت (اکثر به صورت دِرَخَت) ف ۳۰۷/۱۱۶	لَخَت (دُو ~) ف ۱۵۸/۶۷
رُوشَناء رُوز ف ۳۴۹/۱۳۲	کاتب، برای خوانش درست، زیر حرف «ح» در
رُوشَنائی اَو ف ۳۳۱/۱۲۵	لَخَت، حایِ کوچکی نیز گذاشته است
سَخَن (اکثر به صورت سَخَن) ف ۲۷/۱۸	(همچنان که در بعضی از دستنویس‌های کهن
سَخَن ف ۳۶۹/۱۳۸	دیده می‌شود). حرف «خ» در لَخَت درواقع به
سَخَن ف ۳۶۹/۱۳۸، ۲۷/۱۸	حرف «ه» بدل شده و کاتب در خط به جای
سُرُو (انک سُرُوش رَاسَت وُزبالیذه بُود) .. ف ۲۳۰/۹۰	«ه»، «ح» نوشته، که از نظر شکل به «خ»
سُرُو (انک سُرُوش بَیْن کُرْدَن رَسیده باشد)	نزدیک است. برای ابدال /x/ به /h/ آهریان >
..... ف ۲۳۰/۹۰	آخریان «کالا».
سُغَه دَسْت ف ۳۵/۲۱	مَشْک (دَهَن ~) ف ۱۱۲/۵۳

۳۴۶/۱۳۰ ف.....	نُهَم	۱۶۹/۷۱ ف.....	مَشْک رُوغَن
۲۰۹/۸۳ ف.....	نَهَم	۲۸۵/۱۰۹ ف.....، ۱۱۲/۵۳ ف.....	مُشْک (بند ~)
۷۱/۳۸ ف.....	هَر کَسِی	۲۷۵/۱۰۶ ف.....	مِهْتَر
۷۲/۳۸ ف.....	هَر جَنَسِی	۲۹۴/۱۱۲ ف.....	مِهْتَر

واو معدوله

تلفظ واو معدوله /xw/ اکثر با گذاشتن ضمه روی حرف

«خ» و یک مورد با فتحه روی حرف «خ» (اَسْتُخَوَان) نشان

داده شده است.

۳۲۸/۱۲۵ ف.....، ۲۴۸/۹۶ ف.....، ۲۲۸/۸۹ ف.....	خَوَانَد	۱۶/۱۳ ف.....	اَسْتُخَوَان (~ اَبْرُو؛ ~ بَهْلُو؛ ~ رَنَد).....
۸۴/۴۳ ف.....	خَوَاهَد	۴۰/۲۳ ف.....، ۳۸/۲۲ ف.....	
۵۹/۳۳ ف.....	خَوَاهَر	۲۵۶/۹۹ ف.....	اَسْتُخَوَان رَنَد (~ نَر)
۷۴/۳۹ ف.....	خَوَاهِی	۷۴/۳۹ ف.....	خُواب
۸۴/۴۳ ف.....	خُورْدَانْدَام (پهلوی: xwurd)	۳۶۳/۱۳۶ ف.....، ۶۶/۳۶ ف.....	خُوار (ذلیل)
۲۶/۱۷ ف.....	خُورْدَدَنْدَان	۲۰۶/۸۱ ف.....	(سَرکین) خُوار
۷۹/۴۱ ف.....	خُورْدَن	۲۵/۱۷ ف.....	شِیر خُواره (دَنْدَان ~)
۱۴۱/۶۳ ف.....	خُورْدِی	۷۱/۳۸ ف.....	(سیلی) خُواره
۲۷۳/۱۰۵ ف.....	خُورْدِی کَرَم واکرده	۱۱۴/۵۳ ف.....	خُوان
۸۳/۴۳ ف.....	(زَار) خُورِش	۱۶۶/۷۰ ف.....	دَسْتَار خُوان
۱۵/۱۲ ف.....	(نا) خُوش	۶۵/۳۶ ف.....	خَرَاچ خُواه
۵۷/۳۲ ف.....	(بنا) خُوشِی	۷۰/۳۸ ف.....	(بَد) خُواه
۲۹۶/۱۱۳ ف.....	خُویْد	۵۷/۳۳ ف.....	(باز) خُوانَد
۵۷/۳۲ ف.....	خُویشاوَنَد	۷۳/۳۹ ف.....	بُخُوانَد
۳۷۷/۱۴۱ ف.....	خُویشی	۳۴۶/۱۳۱ ف.....	خُوانَد

مصوّت میان‌هشته (مصوّت میانجی)

در کلمات و ترکیبات زیر که یک مصوّت بلند و یا کوتاه، دو صامت
یا سه صامت کنار هم آمده، یک مصوّت کوتاه میانجی، که مصوّت
میان‌هشته نامیده می‌شود، میانشان قرار گرفته است.

بَنَدَهَا ف ۳۵/۲۱، ف ۳۴/۲۱، ف ۳۶/۲۱	آرَدَهاَلَه ف ۱۴۲/۶۳
بُویَهَا ف ۱۲۴/۵۶	اِسْتَحْوَانَهَا بَهْلُو ف ۳۸/۲۲
بَهْنُ (= پهن) ... ف ۳۳/۲۰، ف ۵۰/۲۶، ف ۵۱/۲۷	اِسْتَحْوَانَهَا ی پیش سیَنَه ف ۴۰/۲۳
۱۹۱/۷۷ ف	اِفْزَاشَتَه ف ۳۱/۱۹
بَهْنُ سَر (= پهن سر) ف ۹/۱۰	اَنْجُوْعُ کَرْفَتَه ف ۳۵/۲۱
بِیَابَانَهَا ف ۷۳/۳۹	اَنْدَامَهَا ف ۱۴۹/۶۱
پَاشَنَه (سَنَک ~) ف ۲۷۹/۱۰۷	اَنْکَشْتَوَانَه تیر ف ۱۹۸/۷۹
تَمَامَ خَلْق ف ۱۴/۱۲	بَاشَنَه (= پاشنه) ف ۴۹/۲۶
تَتْکِ اَنْدَام ف ۸۴/۴۳	بَا مِدَاذ ف ۳۴۹/۱۳۲
تُوْبَرَه ف ۱۷۰/۷۱	بُرْدَبَار ف ۶۸/۳۷
جَوِيْهَا خُرْد (= جوی‌های خرد) ف ۲۷۳/۱۰۵	بُرْزُکِ بُشْت (= بزرگ‌پشت) ف ۳۷/۲۲
خَتَنَه ف ۴۶/۲۵	بُرْزُکِ سَر ف ۹/۱۰
خَتَنَه سَوَر ف ۱۳۸/۶۲	بُشْتَمَارُ ف ۳۶/۲۲
در سمنانی و بعضی از گویش‌های کردی نیز	بُشْتِ مَازُو ف ۳۷/۲۲
«خَتَنَه» (نک. کیا، ۱۳۹۰: ۳۱۵).	بُشْتِ مَازُو ف ۳۸/۲۲
دَا مَعُوْل ف ۱۵۰/۶۲	بُشْتِ مَهْرَه ف ۳۷/۲۲
دَانِشْمَنْد ف ۷۸/۴۱	بَشْتُوَاَرَه (= پشتواره) ف ۱۲۷/۵۷
دَرْدَمَنْد ف ۳۲/۲۰	بَشْکُوْل ف ۶۸/۳۷
دَنْدَانَهَا ی بیشین ف ۲۴/۱۶، ف ۲۶/۱۷	بَلَنْدِیْنِی ف ۲۱/۱۵
دَنْدَانَهَا ی نیشتر ف ۲۶/۱۷	

کَالْبَذِ كَفَش ف ۱۱۱/۵۲	رَاهَهَاء/ی مَجْهُول ف ۲۷۲/۱۰۴، ف ۲۷۳/۱۰۵
کِرْدَنَی زَانُوا (= گردنای زانو) ف ۴۸/۲۶	سَخْتِ کِرْدَن (= سخت گردن) ف ۳۰/۱۹
کِرْنَبَوا ف ۱۴۱/۶۳	سَنَکْهَاش (= سنگ هاش) ف ۲۷۵/۱۰۶
کَفَشِکَر (= کفشگر) ف ۱۱۱/۵۲	سَنَکْهَای (= سنگ هایی) ف ۲۷۸/۱۰۷
کُنْدِرُبان ف ۲۷/۱۸	سَخْت ف ۱۳۹/۶۲
کُوتَاهِ زَنْخ ف ۲۴/۱۶	سُوسِمَار ف ۲۴۵/۹۵
کُوشَاسِب (= گوشاسب) ف ۲۷۳/۱۰۵	سَهْمِکِر (= سهمگین) ف ۱۵/۱۲
کُوشِک ف ۳۲۳/۱۲۳	شَرْمِکِن (= شرمگین) ف ۶۸/۳۷، ف ۸۳/۴۳
مَرْغَزَار ف ۲۹۵/۱۱۳	فِرَاحِ جَشَم ف ۱۸/۱۴
مِیْهَمَان ف ۱۳۸/۶۲	فِرَاحِ سُخَن ف ۲۷/۱۸
نَرَمِ آواز ف ۲۸/۱۸	کارها ف ۶۵/۳۶، ف ۸۲/۴۲

مصوت‌های مرکب

زنجیره‌های /aw/ و /ay/ در کلمات زیر که برخی فارسی و

برخی عربی اند دیده می‌شوند.

لُوح ف ۱۳۲/۵۸	نِشَسْتِ گاه (= نشستگاه) ... ف ۴۵/۲۵، ف ۱۷۵/۷۳
لُونی ف ۲۵۶/۹۹	aw
مَوْج ف ۲۸۷/۱۱۰	بُول ف ۴۴/۲۴، ف ۸۴/۴۳
نَو ف ۸۴/۴۳، ف ۱۶۰/۶۸، ف ۲۶۳/۱۰۱	تَوْرِيه ف ۷۸/۴۱
ف ۲۹۲/۱۱۲	جَو ف ۱۲۵/۵۶، ف ۲۹۹/۱۱۳
نَوْعی ف ۱۲۳/۵۶	جَوْکان (= چوگان) ف ۱۲۱/۵۵
هَمِ رُو ف ۶۲/۳۴	خَوْض ف ۲۸۶/۱۰۹، ف ۲۹۰/۱۱۱
ay	سَبْکِ رُو ف ۲۳۹/۹۲
بِیُوسْتَه (= پیوسته) ف ۳۷/۲۲	فَوْقِ کَرده ف ۱۹۷/۷۹

حَیْضُ اُفْتَادَه ف ۸۳/۴۳ خَیْکَ می ف ۱۲۶/۵۷

واو ویای معروف و مجهول

در دستنویس مورد بحث، در برخی از کلمات، روی حرف قبل از «واو»

مجهول /ō/ و معروف /ū/ حرکت ضمّه، وزیر حرف قبل از «یاء» مجهول

/ē/ و معروف /ī/ حرکت کسره گذاشته شده است.

میگُون (= میگون) ف ۱۱/۱۱	(رُوز) گُور ف ۱۹/۱۴
/ō/ «واو» مجهول	
بَانَبُوَه ف ۱۱/۱۱	کُوش (شوخ ~) ف ۱۲/۱۱
بُوزَش ف ۳۷۷/۱۴۱	کُوش (سورخ ~) ف ۱۲/۱۱
بُوسْت سَر (= پوست سر) ف ۸/۹	کُوشْت (= گوشت) ف ۴۶/۲۶
جُوب (= چوب) ف ۱۹۴/۷۸	کُوشِک ف ۳۲۳/۱۲۳
خَامُوش ف ۲۷/۱۷	(جَکَر) کُوشَه (= جگر گوشه) ف ۴۳/۲۴
دَرَاژ مُوی ف ۱۱۳/۵۳	کُوهَرِی (= گوهری) ف ۵۷/۳۳
دِرُوغَزَن ف ۶۸/۳۷	مُورِش ف ۸۹/۴۵
دُ ف ۲۵/۱۶، ۲۳/۱۶	(دَرَاژ) مُوی ف ۱۱۳/۵۳
دُوش (دیشب) ف ۳۴۹/۱۳۲	مِیوه (فُروش) ف ۱۰۸/۵۰
/ē/ «یاء» مجهول	
رُوبَاه (بیچَه ~) ف ۲۶۴/۱۰۲	اَوِیخَتَه ف ۱۲/۱۱
رُود (کَرَانَه ~) ف ۳۶۹/۱۳۸	بِی کُوشَه ف ۱۶۹/۷۱
رُوز (روشْناء ~) ف ۳۴۹/۱۳۲	تِیز ف ۱۲/۱۱
رُوزَن ف ۳۲۴/۱۲۳	رِیزِیْدَه ف ۲۶/۱۷
رُوشَن ف ۳۵۰/۱۳۲، ۱۵/۱۳، ۱۴/۱۲	رِیشِی (بُرُزْک) ف ۲۸/۱۸
رُوشِنائی ف ۳۳۱/۱۲۵	(زُور) نِیم ف ۱۵۵/۶۶
سِرُون ف ۴۵/۲۵	رِیکَ نَرَم ف ۲۸۱/۱۰۸

زیبا..... ف۱۴/۱۲	«خانه‌زاد»، تبدیل به مصوّت مجهول /ē/ در
زیر (زبان)..... ف۲۶/۱۷	کذی زَاد شده است.
سَرکی دَرَه (~ شَکَنَبَه)..... ف۴۴/۲۵	«واو» معروف /ū/
شَبان) فَرِیب..... ف۲۵۳/۹۸	رُوغَن..... ف۱۵۱/۶۵
شُمُشیر..... ف۱۹۹/۷۹، ف۱۹۲/۷۷	(تیز) زُبَان..... ف۹۰/۴۶
شیر ماده..... ف۲۴۳/۹۳	(بام) سِتُون..... ف۳۲۵/۱۲۳
شیر (بانک ~)..... ف۲۶۰/۱۰۰	سَرُوهاش..... ف۲۳۶/۹۲
شِوَازبان..... ف۲۷/۱۷	سُورَاخ..... ف۲۱۴/۸۴
کُمِیزَه..... ف۱۱/۱۱	«یا» معروف /ī/
کَهِینَ (بَهلولی ~)..... ف۳۸/۲۲	پَلِید..... ف۶۷/۳۷
میوه فروش..... ف۱۰۸/۵۰	بُوشِیدَه..... ف۶۹/۳۷
نِیک..... ف۶۷/۳۷	دُوشِیزَه..... ف۸۵/۴۴
نِکُو..... ف۱۱/۱۱	شیر (مایع خوراکی)..... ف۲۶۸/۱۰۳
کذی زَاد..... ف۶۲/۳۵	مُرَوَریذ..... ف۸۹/۴۵
به نظر می‌رسد که مصوّت /a/ در کده‌زاد، به معنی	میوِیز..... ف۱۴۴/۶۴

شکسته شدن کلمات مختوم به «یک مصوّت بلند و یک صامت» یا «دو صامت»

و یا «یک مصوّت کوتاه و دو صامت»،

با افزوده شدن یک مصوّت کوتاه به پایان آنها

کاتب این دستنویس، روی حرف آخر تعدادی از کلمات که به «یک مصوّت بلند و یک صامت» یا به «دو صامت» و یا «یک مصوّت کوتاه و دو صامت» ختم می‌شوند مصوّت‌های فتحه یا ضمه و یا کسره گذاشته است تا برای سهولت تلفظ شکسته شوند. علت تنوّع این مصوّت‌ها به گفته دکتر علی اشرف صادقی آن است که به صورت مصوّت خنثی یعنی شوا /ə/ schwa تلفظ می‌شده‌اند.

۱۲۷/۵۷ ف.....	کوکِرْد (= گوگرد)	۶۵/۳۶ ف.....	باسَوَان (= پاسوان؛ پاسبان)
۳۸/۲۲ ف.....	کِهِن (بَهْلَوی ~)	۱۴/۱۲ ف.....	(سُرُخ) بَام
۳۰۳/۱۱۵ ف.....	کِیُو	۲۲/۱۵ ف.....	(سَبِید) بَام
۷۴/۳۹ ف.....	مَرْد	۴۴/۲۴ ف.....	(جَا یَگاه) بُولِ اَنْدَر شِکَم
۱۱۲/۵۲ ف.....	مَغَز	حرف «ل» در کلمه «بول» بعد از مصوت مرکب	
۳۵/۲۱ ف.....	نَرَم	aw/ متحرک شده است.	
۲۸/۱۸ ف.....	نَرَم آو آز	۳۸/۲۲ ف.....	خُرْد
۶۷/۳۷ ف.....	نِک	۱۱۹/۵۵ ف.....	خِرَوَه
۲۶/۱۷ ف.....	هَمَوَار	۷۹/۴۱ ف.....	خُفَج
۱۵/۱۳ ف.....	هَمَوَارَه بَیشانی	۶۷/۳۷ ف.....	(تَنک) خُوئی
این مصوت خنثی در کلمه هَمَوَارَه (بیشانی) =		۲۶۳/۱۰۱ ف.....	(بانک) رَعْد
هموارپیشانی) جزء کلمه شده و کاتب آن را با		۲۸۴/۱۰۹ ف.....	سِیمَاو
های غیرملفوظ نشان داده است. به گفته دکتر		۱۲۶/۵۷ ف.....	شَخَار
علی اشرف صادقی این ویژگی در کلمه نیست		۲۶۹/۱۰۳ ف.....	عِیَال
به جای نیست نیز در این بیت از کسائی، که در		۲۲۸/۸۹ ف.....، ۱۹۹/۷۹ ف.....	کَارْد
لغت فرس اسدی (ص ۴۵۱) به شاهد آمده است		۹۰/۴۶ ف.....	کَالِیُو
دیده می شود:		۲۶۰/۱۰۰ ف.....	کُرْک (= گرگ)
آس شدم زیر آسیای زمانه		۲۰۷/۸۲ ف.....	کُشَن (= گشن)
نیسته خواهم شدن همی به کرانه		۳۲۳/۱۲۳ ف.....	کوشک

تبدیل کسره اضافه به شوا/ا/

۱۲۶/۵۷ ف.....	خَیْک می	۱۴/۱۲ ف.....	آدَم سِیاه کُون
۲۵۵/۹۹ ف.....	دُرَاج نر	۱۷۰/۷۱ ف.....	اَبْنان بَزُرک
۲۸۱/۱۰۸ ف.....	رِیک نَرَم	۲۵۵/۹۸ ف.....	بُوم نر

عید روزه ف ۳۴۶/۱۳۰ کَنِزِکْ خُتِیاکَر ف ۶۴/۳۵

تبدیل حرکت اصلی کسره به شوا/و

جَنانَکْ (= چنان که) ف ۱۵/۱۲ اَنکِ ف ۲۷/۱۸، ۱۹/۱۴
اَنکْ (= آن که) ف ۲۷/۱۸

نشان دادن کسره اضافه

اَبِ دَهَن ف ۲۳/۱۶ سَرِ کَلو (= سر گلو) ف ۲۳/۱۶
اَفْرازِ رُخ ف ۲۰/۱۴ سَکِ شکاری ف ۲۴۳/۹۴
بانکِ خرکوش ف ۲۶۰/۱۰۰ سُوْرَاخِ کُوش ف ۱۲/۱۱
بُنِ کُوه ف ۲۷۷/۱۰۶ شُغْلِ عِیال ف ۲۶۹/۱۰۳
جَنْبَرِ کَرْدَن (= چنبر گردن) ف ۳۰/۱۹ شُوخِ کُوش ف ۱۲/۱۱
دَرِ بُزُرک ف ۳۲۶/۱۲۴ شُوخِ بُنِ ناخُن ف ۳۵/۲۱
دُبَالِ اسب ف ۱۷۶/۷۳ غُولِ رِیْمَن ف ۷۳/۳۹
زَرِ ساو ف ۲۸۳/۱۰۹ کَفِ شیر ف ۱۵۳/۶۶
زَوَرِ چشم ف ۲۴۸/۹۶ کَوِ بُنِ انکُشتِ سِتْرک ف ۳۵/۲۰
زَوَرِ دَر ف ۳۲۶/۱۲۴ کَوِ زَنخ (= گوزنخ) ف ۲۸/۱۸
زِه بُنِ ناخُن ف ۳۵/۲۱ کَوِ سِرُون ف ۴۵/۲۵
سَرِ دُنِش ف ۲۲۹/۹۰ کُوشْتِ بُنِ دَنْدان ف ۲۵/۱۶
سَرِ دُوش ف ۳۱/۱۹ مَرْدَمکِ جِشَم ف ۱۷/۱۳
سَرِ راه ف ۲۸۲/۱۰۸ مَغْزِ سَر ف ۸/۹
سَرِ شاخ ف ۳۰۷/۱۱۷

شکسته شدن خوشه صامت آغازی با مصوتی در میان خوشه

بعضی از کلمات در فارسی میانه با خوشه صامت آغاز می‌شوند که در فارسی دری این خوشه با آمدن یک مصوت کوتاه میان دو صامت شکسته شده است. این مصوت در کلمات زیر /a/ و /i/ است.

دَرخت..... ف ۳۰۷/۱۱۶	ف ۲۶۸/۱۰۳، ف ۲۸۶/۱۱۰، ف ۳۲۰/۱۲۱
دِرَحْشَتَان..... ف ۲۸۲/۱۰۸	(بام) سِتُون..... ف ۳۲۵/۱۲۳
دِرْفَش..... ف ۱۱۱/۵۲	سِرای ء (نهاد ~)..... ف ۳۲۲/۱۲۲
دِرْمَنَه..... ف ۳۰۵/۱۱۶	سِرای فَرَاخ..... ف ۳۲۳/۱۲۳
دِرُوغَزَن..... ف ۶۸/۳۷	سِرُوهاش (= سروهایش)..... ف ۲۳۶/۹۲
سَبَرغَم..... ف ۳۰۲/۱۱۵	سِرُوذ..... ف ۱۲۱/۵۵
سِبِرَز..... ف ۴۳/۲۴	سِرُون..... ف ۴۵/۲۵
سَبِید (= سپید)..... ف ۱۸/۱۴	شِکافَتَه..... ف ۲۳/۱۵
سَتَاغ..... ف ۲۴۰/۹۳	فَرَسَب..... ف ۳۲۴/۱۲۳
سِتُرک..... ف ۳۴/۲۱	(میوه) فِرُوش..... ف ۱۰۸/۵۰
سِتُور..... ف ۱۰۹/۵۰، ف ۱۸۴/۷۵، ف ۲۰۵/۸۱	

شکسته شدن خوشه صامت آغازی با مصوتی قبل از خوشه

سُرخ (اسپید) (= سرخ اسپید؛ پهلوی: spēd).....	اُسْتُون (= ستون؛ پهلوی: stūn)..... ف ۳۲۴/۱۲۳
..... ف ۱۴/۱۲	اُسْرَب (= سرب؛ پهلوی: srub)..... ف ۲۸۴/۱۰۹

حذف مصوت آغازی

سَبَریس (= سپریس > اسپریس؛ پهلوی: asprēs)	سِتُرَه (> استره؛ پهلوی: ustarak «استره»).....
..... ف ۳۱۸/۱۲۱	 ف ۱۳۳/۵۸

ضمیر پیوسته سوم شخص مفرد

ضمیمه پیوسته سوم شخص مفرد اکثر به صورت «-ش» و در چند مورد به صورت «-ش» آمده است.

ف ۲۷/۱۸ زُبَانِش	ف ۲۲۲/۸۷ اَنْدَامِش
ف ۵۱/۲۷ سِرْکَش (= سترگش)	ف ۳۱۲/۱۱۸ بَارِش
ف ۲۷۵/۱۰۶، ۲۲۸/۸۹ سَرِش	ف ۲۲۲/۸۷، ۸۲/۴۲ بَشْتَانِش (= پستانش)
ف ۳۱۲/۱۱۸ شَاخِش	ف ۱۹/۱۴، ۱۸/۱۴ جَشْمِش
ف ۸۶/۴۴ فَرْزَنْدِش	ف ۸۴/۴۳ حِیَصْش
ف ۸۶/۴۴ کُودِکِش	ف ۲۲۹/۹۰ دُنِش
	ف ۳۱/۱۹ دُوشْش

پیشوند فعلی

پیشوند فعلی «ب-» اکثر به صورت «ب-» و در مواردی به صورت «ب-» و «ب-»، و پیشوند نفی «ن-» یک بار به صورت «ن-» آمده است.

ف ۱۹۸/۷۹ بُکْذَرْد	ف ۲۰۰/۸۰ بَایستند
ف ۲۴۸/۹۶ بَکْشند	ف ۲۸۰/۱۰۸، ۲۰۰/۸۰ بَیْوَشْد
ف ۲۸/۱۸ بَکْوِیْد	ف ۲۶/۱۷ بَخُورْد
ف ۳۹/۲۳ بَلَرَزْد	ف ۳۱۲/۱۱۸ بَرَسند
ف ۲۳۲/۹۱ بَمِیْرْد	ف ۲۶/۱۷ بَرِیْزیده
ف ۲۲/۱۵ نِیَاِیْد (فَرَاهَم ~)	ف ۱۰/۱۰ بَشْدَه بَاشْد

نشانه جزم

کاتب در برخی ترکیبات اضافی و وصفی، روی حرف آخر مضاف و موصوف، در صورتی که به یک «مَصَوّت کوتاه و صامت» ختم شود، علامت جزم گذاشته است.

بُوشِشِ دِل (= پوششِ دِل) ف ۴۰/۲۳	کِرِهٔ عِنَان (= گرهٔ عنان) ف ۱۸۳/۷۵
بِیست سَالَهٔ بَی شُوهر ف ۸۲/۴۲	کودَکْ خورد ف ۲۶۹/۱۰۳
دَامَنُ کوه ف ۲۷۷/۱۰۶	مَرْدُمِ ناکَس ف ۲۷۲/۱۰۵
رَاهِ کُذَرِ بُول ف ۸۴/۴۳	مَرکَتُ آذینه ف ۳۱۸/۱۲۱
زَنخِ اسب ف ۱۸۲/۷۵	مِش کُذَاختَه ف ۲۸۴/۱۰۹
زَن بَا کودَکْ خورد ف ۲۶۹/۱۰۳	نُهم دُوالِحَجَه (زُوز ~) ف ۱۳۰ - ۳۴۶/۱۳۱

همزه (ء)

کاتب روی‌های غیر ملفوظ بعضی کلمات، بیرون از موضع اضافه،
یا ای ابتر (همزه) گذاشته است.

بَشْدَهٔ بَاشْد ف ۱۰/۱۰	نَرَبْنَهٔ از هَر جَنَسِی ف ۷۴/۳۹
بَهْرَهٔ ف ۳۷۶/۱۴۱	نَوَاذَهٔ بِسَرِیْنَهٔ ف ۵۸/۳۳
بِیْهْدَهٔ کُوی (= بیهده‌گوی) ف ۲۷/۱۸	نَوَاذَهٔ دُخَرِیْنَهٔ ف ۵۸/۳۳
دَوْنْدَهٔ ف ۷۴/۳۹	نَوْبَارَهٔ ف ۳۷۲/۱۳۹
رِیْزِیْدَهٔ ف ۲۶/۱۷	هَوَاسِیْدَهٔ ف ۲۲/۱۵

گذاشتن نشانهٔ همزه روی‌های غیر ملفوظ در ترکیبات اضافی

اَسْتَهٔ خُرْمَا ف ۳۱۱/۸۸	دَسْتَهٔ کَارَد ف ۱۹۹/۸۰
بِچَهٔ مَاکِیَان ف ۲۶۵/۱۰۲	کَنْدَمَهٔ خُشْک ف ۳۰۵/۱۱۶
بَنْجَهٔ دَسْت ف ۳۳/۲۰	کُوشَهٔ دِلَو ف ۲۹۴/۱۱۲
تَخْتَهٔ سَر ف ۸/۹	کُونَهٔ رَوِی ف ۱۳/۱۲
تَخْتَهٔ کَفْشِکَر ف ۱۱۱/۵۲	نَشَانَهٔ تِیر ف ۱۹۸/۷۹
تُوذَهٔ رِیک ف ۲۸۱/۱۰۸	نَوَاذَهٔ بِسَرِیْنَهٔ ف ۵۸/۳۳
حَلَقَهٔ لَکَام ف ۱۸۳/۷۵	نَوَاذَهٔ دُخَرِیْنَهٔ ف ۵۸/۳۳

نیزه کوتاه ف ۱۹۳/۷۷

حذف های غیرملفوظ

کاتب در سه مورد های بیان حرکت ماقبل را ننوشته و به جای آن
روی حرف قبل از «ه» علامت فتحه گذاشته است.

خُرُوه (= خُرُوهه) ف ۱۱۹/۵۵ کَنَار (= کناره) ف ۱۵۶/۶۶

کَذی زَاد (= کذی زاده؛ خانه زاده) ف ۶۲/۳۵

آنک

در چند جا کلمه آنک (آن که) به صورت های زیر حرکت گذاری
شده است.

اُنْکِ موی از بیش سَر بَشْدَه بَاشْد ف ۱۰/۱۰ اُنْکِ زَنانِ اِشانِ بَر رُوی فِرُو کُذَارُنْد ف ۸۷/۴۵

اُنْکِ کُودْکِ بَسْیارِ رَایَنْد ف ۸۶/۴۴

لغات نسخه البلغة کتابخانه مجلس سنا

۳۹..... حَشْدٌ وَشَكَرْدَه	۱۱..... الحَدُّ بُج
کلی شتر، کلی شتر مرغ، کلی مُنْج و... به جای	۱۱..... الْقَسَمَةُ زیر بُج
گلّه شتر، گلّه شتر مرغ، گلّه مُنْج و... (نُه بار)	۱۲..... أَفْطَسُ بُکِیْنِی
۴۰.....	۱۳..... اللَّعَابُ بَفَج (زیر نویس: کلّیز)
باری نان، باری شَراب، پاری خاک و... به جای	۲۱..... الْفَرْصَةُ بِاذِ کُنْجِی
پاره ای نان، پاره ای شَراب، پاره ای خاک و...	۲۵..... الْکُلْیَةُ بُلْک (زیر نویس: ولجّه)
۴۱-۴۰..... (بیست و دو بار)	بُلْک در نسخه چستریتی به صورت پُلْک (باسه
۴۳..... السَّبَّاحُ شُبّه فروش	نقطه) است. در کردی سنندج wolk «قلوه» (کیا،
۴۳..... الشَّدَاؤُ بيسذفروش (=بُسذفروش)	۱۳۹۰: ۶۱۱).
۴۵..... الْفَلَاکُ باریسه فروش	۲۷..... الرَّابُّ بِنْدَر (حاشیه: بذراندر)
۴۷..... النَّقَالُ انْک بار بخر فراوا برذ	۲۷..... الصِّهْرَةُ خَوْش (حاشیه: ماذزن)
۴۷..... الْطَيَانُ دان کن	السِّلْفُ هَم سَلَف (زیر نویس: هم داماد؛ حاشیه:
۴۸..... السَّخْتِيَانِي سَخْتیانیه فروش	۲۷..... السِّلْفَةُ هَم یَاذَه)
۴۹..... الْمِطْمَرُ وَالْإِمَامُ رْزَه کی بذان اندازه کیرند	۲۷..... الْکَنَّةُ يَبُو
۴۹..... الْمَلَاطُ آژند (زیر نویس: کل کاغرد)	۲۸..... الْعَدِيلُ هَم یار

۷۴.. المَمَحَصُ وَالشَّكْوَةُ كَوِيش (زیرنویس: نیره)	۵۱..... الفَدَانُ اِیْمَد (زیرنویس: هیش)
۷۴..... المِعْوَرُ شَاوَنی	۵۲..... الجَرَجَرُ وَالْعَجَلَةُ وَالْمَنْجُونُ بَرْدُون
الْقِمَاطُ (زیرنویس: پناده) [«پ» در دستنویس با سه	۵۲..... الشَّرُوفُ زَنیر (زیرنویس: باسه)
۷۴..... نقطه]	۵۳..... الإِسْتِیجُ زُنیرَه
۸۹..... السَّوْطُ تَازَانَه	۵۳..... الفِطَیسُ پُک
۸۹..... سَقَوَاءُ سِتْرِی کی موی بیشانیش اندک بوذ..	الکَلُوبُ سِکارِهَنج (زیرنویس: «الکَلُوبُ»: قلبتین)
۸۹..... القُرْطَاطُ خَراستَر	۵۳.....
ابنُ وَرْدان سَنکَم (زیرنویس: سوسکه؛ حاشیه:	۵۵..... المِلْوَاحُ خَروَهه
۱۰۹..... سوس سِیْذ)	۵۵..... وَالْأَبْدَةُ پُرد..
۱۰۹..... الخَنْفَسَاءُ کوزد (حاشیه: کجیله)	المِعَصْرُ جَرُخ (زیرنویس: جرشنه [حرف «ج» در
۱۰۹..... الیُسْرُوعُ خَنج (حاشیه)	نسخه نقطه ندارد])
۱۰۹..... السُّوسُ لَنبَه (حاشیه)	۵۸..... المِنْشَارُ دِسْتَرَه (زیرنویس: یسه)
۱۰۹..... الدَّخَّاسُ کوشالَنک (حاشیه)	۵۸..... التَّغِیرُ نَاوَه (زیرنویس: لاوک)
۱۰۹..... الْأَرْضُ رِیونجَه (حاشیه: اورنج)	۶۰..... الْفَلَكَةُ باریسه دوک (زیرنویس: میان جار)
۱۱۱..... الْقُبْرَةُ وَالصَّفَرْدُ خول (حاشیه: جلو)	۶۱..... الْحَلِیْتُ انکَرُذ (زیرنویس: ژد)
۱۱۱..... الصَّعْوَةُ (زیرنویس: وفرجینه) [ط=برف چینه]	۶۱..... الْجُلُجُونَةُ بُلغونَه (زیرنویس: سوراب)
۱۱۱..... الْمُکَاءُ شَبان فریو	۶۲..... الْوَشَقُ کُز (زیرنویس: اشتَره)
۱۱۳..... الدِّیکُ خَرَوَه	۶۲..... الْقِنَّةُ بَیرزَه
۱۱۴..... الْجِشَاءُ زَرُوغ	۶۲..... الْمُطَوَاءُ فَنجَا (زیرنویس: خنکه)
۱۲۵..... الْمُورُ خاک کی باذفراوا برذ بر روی زمین ..	۶۳..... مَلِیل سِکاروا
۱۳۱..... الْجُلْبَانُ مُلک (زیرنویس: کرکره)	۶۴..... الصَّبِغُ وَالْأَدَامُ ناخورش
۱۳۱..... الْبُطْمُ بانقِش (زیرنویس: ونجه)	۶۷..... الْحُجْرَةُ پَسَه شِلوار
۱۳۱..... النَّائِحَاةُ زَنیان	۷۰..... الشِّعَارُ اندرونه
۱۳۱..... قُوَاةُ الْبَطِیخ دره کی آز خربزه برکشند	۷۰..... الدُّزْجُ (زیرنویس: زردان)

الْقَرْعُ کَبُو [= کدو]..... ۱۳۲	الْخُصْلَةُ کُوخُک (زیرنویس: انکله)..... ۱۳۹
الْيَقْطِينُ درخت کَبُو..... ۱۳۲	السَّمْلُ وَالسَّمْلَةُ فِجْجی..... ۱۳۹
الْكَرْفُسُ کَرْسَف..... ۱۳۳	جَوْزُ خَنْزَرُ کُوزِیْ أَرْغ..... ۱۳۹
الْجَرَجِيرُ بَنْدُو (زیرنویس: کیکچ)..... ۱۳۳	الزُّعْرُورُ اَرْدَف [با حرف «ر»] (زیرنویس: کوخ).. ۱۳۹
الْخَسُّ کَبُو (زیرنویس: کاهو)..... ۱۳۳	التُّوتُ وَالْفِرْصَادُ تُو..... ۱۳۹
النَّعْنَعُ پوینه (= پودنه)..... ۱۳۳	السَّافُ وَالْإْفْرِيزُ کَنَارَابِ سَرای (زیرنویس) .. ۱۴۰
الْمَحْرُوتُ اَنْکُیَان..... ۱۳۳	خَسَا تَا (= تاق)..... ۱۵۷
النَّصِيُّ سَبِيذْ کَنْدَمَه..... ۱۳۴	الرَّاشِنُ دَسْتَارَان (زیرنویس: نوداران)..... ۱۶۵
الْجَلْبَلَابُ مَبُويزَه (زیرنویس: راشینه)..... ۱۳۴	الْبُرْکَةُ تَزْدَةُ اَسِیا..... ۱۶۵
شُکَاعِی جَرْخَه (زیرنویس: کافلو)..... ۱۳۴	السَّرَرَةُ اَبْرُک (زیرنویس: براز)..... ۱۶۶
النَّيْلُ فَرِيز (زیرنویس: برم)..... ۱۳۴	الْجَمْرَةُ اَخْکَر (زیرنویس: زنجِه [حرف «ج» در ۱۳۴
الرُّغْلُ سَرُم..... ۱۳۴	دَسْتَنوِیس نقطه ندارد]..... ۱۶۶
حَبَّةُ الْعَنْبِ فَرُشْک (زیرنویس: دانه انکور) ۱۳۹	

لغات نسخه البلغة کتابخانه و مرکز اسناد دائرة المعارف بزرگ اسلامی

۶۸.....	الْقَصَّة وَالطَّرَةُ بِهِ.....	۲۲.....	الْكَفْوَةُ وَالْكَفِيُّ هَمَامَال.....
۶۸.....	الْقَمْعُ كُوهِنَكَ.....	۲۹.....	الْعَدِيلُ هَم يَار.....
۷۳.....	الْخَدُّ بَج.....	۳۱.....	الْعَزِيزُ كُونَجِي.....
۷۵.....	الْقَسِمَةُ زِير بَج.....	۳۱.....	الصَالِحُ بِسَان مان.....
۷۵.....	الْوَجْنَةُ اِفْرَاز بَج.....	۳۱.....	الطَالِحُ بِي سَان مان.....
۷۵.....	دِيَاچَةُ الْخَدِّ بُوَسْت بَج.....	۳۱.....	الشُّكُورُ هُوَسِيَّاس.....
۷۵.....	الْحَوَارِضُ شَاوَزِه دَنْدَان كَزَلْب بَدِيدْ اِيذ.....	۳۶.....	الْخَلْقُ هُوَسَاز.....
۷۶.....	أَحَنِي وَأَجْنَاءُ بَشْت بَدُو دَرَامْذِه.....	۴۹.....	الْمَيْشُومُ يَذَاخْتَر.....
۸۴.....	الْعُصْعُصُ دَنْبِه غَزَه.....	۵۶.....	السَّعَانِيْنُ هُوَشَانِي.....
۹۳.....	الْأَذَرُ بَاذْكُنْد.....	۵۷.....	الرَّسْوَةُ دَسْتِينِه.....
۹۷.....	الرَّيْعُ وَالرَّيْعَةُ دُوْبِرْخِي.....	۶۱.....	كَلِي (= گله...)
۹۹.....	الْحَزَوْرُ كَنْدَوَالِه.....	۶۴.....	الْكَاتِبُ دُبِير.....
۱۰۱.....	الصَّهْرُ وَالْحَمُّ خَسِر.....	۶۷.....	الْجَهْبُذُ كَهُوذ.....
۱۰۱.....	الْكَنَّةُ بِيُو.....	۶۷.....	الشَّدَاذُ بِيَسْذَفْرُوش.....
۱۰۳.....	الصَّهْرَةُ خَوْس.....	۶۷.....	الرَّاسُ سِرْه فَرُوش.....

۱۴۰ الْقُنُّ وَالْقُنَانُ بایژه	۱۰۳ الْجَصَاصُ کرج کر
۱۴۶ الْمِنْحَازُ وَالْهَائُونُ هائُون	۱۰۵ النَّقَالَ انک بخر بار فراوا برذ
۱۴۷ الْقَاقُورَةُ کوزافره	۱۰۸ الثَّلَعِي رُوباه دوژ
۱۴۸ الْقُمُقَمَةُ آفتاوه	۱۱۲ الْمُدِيَّةُ تازی کارد
۱۴۸ الْفَتِيلَةُ وَالذَّبَالَةُ بلیذه بی‌آتش	۱۱۴ الْإِسْتِيحُ زُنِيْزَه
۱۴۸ السَّعِيلَةُ بلیذه افروخته	۱۱۵ الصَّدَاءُ ژنکار آهن
۱۵۰ الْمِمْحَصُ وَالشَّكْوَةُ نیره	۱۱۵ الْفَطِيْسُ پک
۱۵۹ الْقَرْبُوسُ زین کویه (با حرف «ب»)	۱۱۶ الْمِلْوَاخُ خُروهه
۱۷۲ أَصْحَرُ کَزْرَنک	۱۱۷ الْحُذْرُوفُ باذْفُر
۱۷۲ عَثُورُ سِکرفنده	۱۲۴ الْفُلْکَةُ باریسه دوک
۱۷۳ الْعَلِيْقَةُ تَوْبَرُکِی بر سر ستور کند	۱۲۶ الْقِنَّةُ بیرژه
۱۷۳ السُّورُ پشخور	دَاءُ الْفِيلِ دَرْدی باشد کی بوژه ازان بیاماسد و
۱۷۳ الْعِلَاوَةُ سرباره	سخت شود
۱۷۷ أَخْضَرُ سبزارنک	۱۲۸ الْغَدَةُ دُزْبِی
۱۸۸ الْحَوِيَّةُ هویذ شتر	۱۲۹ الشَّرَى بِشدرم
۱۹۲ عَنَزُ عَقْصَاءُ بزی سُرَه با بس بیجیذه	۱۲۹ الْجُدَامُ کلی
۱۹۳ رَبْدَاءُ سیاهی کی کمر بست سرخ دارد	۱۲۹ الْعِيَاءُ انک بژشکان درمانند اَنْدرو
۱۹۵ الزَّرْبُ وَالزَّرِيَّةُ شَوْغاه از جوب و کپاه	سَمِيطُ رُوْذَه کَرْدَه
۲۰۳ الزَّبَانِي سُرُوه او (= کژدم)	۱۳۰ الْجَشِيْشُ وَالْجَرِيْشُ بُلْغُور
الحَارِيَةُ انک از بسیاری زهر و بیری کاس گرفته	۱۳۲ الْحَلَوَاءُ شیرینه
۲۰۴ باشد	۱۳۳ فَطِيرٌ از دست فرا بُخْتَه
۲۰۶ الْجَرِيْشُ کوشالنج	۱۳۴ الْعُرُوَّةُ أَخْکُوْزَنَه
۲۰۶ الْجُعْلُ کُوْزْد	۱۳۹ الْهَبِيْقَةُ خَشْت‌زا
۲۰۶ السُّوسُ پیو	۱۳۹ الصُّدْرَةُ لِپاچه

۲۴۲..... الْقَصَارَةُ كَوْزُل	۲۰۸..... التَّنَوُّطُ كَيْيُو
۲۴۳..... القوطونا کاسروش	۲۰۸.. الوَصْعُ وَالدَّخْلُ داربزه (زیرنویس: پله‌واذ)
۲۴۳..... الشَّهْدَانُ شَادَانِه	۲۱۱..... الْقَطَاةُ استفروذ
۲۴۴..... النَانِخَوَةُ زَنِيَان	۲۱۱..... الْكَرَوَانُ ماساجينه
۲۴۶..... النَّعْنَعُ بَوِينِه	۲۱۴..... الْجُشَاءُ زُرُوع
۲۴۶..... الْجَرَجِيرُ كِيَكُج	۲۱۷..... الْأَرِيْزُ بَانَك جوشیدن لهیذ
۲۴۷..... الْمُرَاؤُ شتوه	۲۲۴..... بَنَاتُ اللَّيْلِ بوشاست
۲۵۱..... السَّكَةُ رَسْتِي خَرْمَابِن	قس. کوشاست در الأبنية (موفق هروی، ۱۳۸۸:
۲۵۲..... الْكَافُورُ وَالْكَفْرِيُّ تَلُوشِه خُرْمَا	۱۹۴پ)؛ اوستایی: būšastā «نام دیو
۲۵۲..... الطَّلُعُ شَكُوفِه كِي از تلوشه بديذ ايد	خواب آلودگی، سستی، تنبلی». پهلوی:
۲۵۴..... حَبَةُ الْعِنَبِ فَرَشَك وَبَشَكُوفِه	būšāsp «خواب آلودگی، سستی، تنبلی»
۲۵۴..... الْخُصْلَةُ كُوخَك	(حسن دوست، ۱۳۹۳: ش ۹۲۶).
۲۵۴..... الْعُمَشُوشُ اولنج	۲۳۱..... طِبْنُ خُرْ كَلِي شُخْ
۲۵۴..... السَّمْلُ وَالسَّمْلَةُ فَجِي	۲۳۱..... الْقَلَاعُ نَخْل
۲۵۷..... الْمِيدَانُ سِيرِيش (با حرف «ش»)	۲۳۱..... الْحَمَاءَةُ وَالْحَمَاءُ لَوِشْ
۲۶۳..... الْكُوَّةُ رُوژَن	۲۳۳..... الْأَتَكُ وَالْأُسْرَفُ سُرْبْ
۲۶۸..... طُفَاوَتْهَا شَادِرُورْذَاو (= خرشید)	۲۳۳..... الزَّيْبِيُّ سِيْمَاو
۲۷۰..... هُفْتُورَنَك	۲۳۶..... الْجِلُّو كَلِيلُو
۲۷۵..... السَّقِيعُ وَالسَّقِيطُ بُژ	۲۴۱..... الْمَسْنَاتُ جَمِن

درباره غلطنامه کتاب البلغة چاپی

مرحوم استاد مینوی در صفحه ده کتاب البلغة، درباره خطاهای متن چاپ شده نوشته‌اند: «... همچنین در مقابله متن کتاب با کتاب السامی فی الاسامی و دستور الاخوان و فراهم آوردن غلطنامه و فهرست کلمات و تعبیّرات فارسی مرهون همراهی های آقای علی رواقی هستم». این غلطنامه ذیل عنوان «تصحیحات»، در صفحات هفده تا بیست و دوی مقدمه، چاپ شده است. در این غلطنامه یا تصحیحات، که با ذکر «صفحه، ستون، سطر» مشخص شده است، اشتباهاتی وجود دارد که در زیر به آنها اشاره می شود.

۱. (ص ۲۳)^۱ «دو زنج»، که در این صفحه دو بار آمده است، به «دو زفر» تصحیح شده، ولی در دستنویس اساس (بایزید) به روشنی «دو زنج» و در دستنویس گوتا «دو زفر» (به صورت «دو زُفر») است. (ص هفده)^۲
۲. (ص ۳۶، حاشیه ۱) «خشک» به «چنگ» تصحیح شده، ولی در دستنویس گوتا به روشنی «خشک» است. (ص هفده)

۱. این شماره‌ها مربوط به صفحات مشکل دار متن کتاب البلغة چاپی است که سمت راست جدول «تصحیحات» گذاشته شده است.

۲. این شماره‌ها مربوط به صفحاتی است که خودِ جدول «تصحیحات» در آنها آمده است.

۳. (ص ۳۹) «گوزیر سینه» به «گوزبر سینه» تصحیح شده، ولی در دستنویس بایزید هیچ حرکتی روی این کلمات گذاشته نشده است. (ص هیجده)
۴. (ص ۱۱۶) «ستیره» در دستنویس اساس (ص ۴۱) «سنیره» است. (ص نوزده)
۵. (ص ۱۱۹) «افراز خانه» به «افزار خانه» تصحیح شده، ولی صحیح همان افراز خانه، در ترجمه «الزُبَيْه»، به معنی «فراز و قسمت بالایی کمینگاه صیاد» است. افراز خانه به گونه اوراز خانه نیز به کار رفته است: «الزُبَيْه... اوراز خانه صیاد» (ادیب کرمنی، ۱۴۰۵ق: ۱۷۲)؛ «الزُبَيْه افراز خانه صیاد» (در برخی از نسخه بدل ها به جای «افراز»، «سقف» است. زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۱۵۰). «افراز خانه» در دستنویس مجلس و چستریتی «اوراز/ اَوْرَازِ خانه» و در دستنویس گوتا «خانه افراز» است (در صفحه ۱۱۹، حاشیه ۶، «خانه افراز» از دستنویس گوتا اشتباهاً «خانه افزار» آمده است). (ص نوزده)
۶. (ص ۱۳۹) «تباعه» به «تباهه»، تصحیح شده است، ولی صورت صحیح در نسخه اساس «تباهه» است. تباهه در لغت نامه دهخدا، به نقل از برهان قاطع، به معنی «گوشت پخته نرم و نازک» است. (ص نوزده)
۷. (ص ۱۴۲) نوشته اند: «چنگال خوش چنگال خوس هم تواند بود». صورتی که در نسخه اساس آمده «چنگال خوش» (= چنگال خوش) است. (ص نوزده)
۸. (ص ۱۴۵) نوشته اند: «شکارو "سکارو" هم می تواند باشد». صورتی که در دستنویس گوتا (ص ۳۴ را) آمده سکاروا (= سکارو) است. در دستنویس مجلس نیز سکاروا است. (ص نوزده)
۹. (ص ۱۴۷) نوشته اند: «گوازه "گواژه" هم درست است». هم در دستنویس اساس و هم در دستنویس گوتا کوازه/ کُوازه، با حرف «ز» نوشته شده، که نشان دهنده تلفظش با «ز» است نه «ژ». (ص نوزده)
۱۰. (ص ۲۶۱) زبونه به زنویه تصحیح شده است. صورت کامل زنویه در دستنویس اساس مصححان «زُنُویَه (او)» است. (ص بیست و یک)
۱۱. (ص ۲۷۷) ایضاً سرو، که مربوط به دستنویس گوتا است، به ایضاً سر او تصحیح شده، ولی صورت صحیح در دستنویس مذکور (ص ۵۷ را) ایضاً سر کوه (= ایضاً سر کوه) است. (ص بیست و یک)
۱۲. (ص ۲۸۲) عزیزنک، که مربوط به دستنویس گوتا است، به غریژنگ تصحیح شده. صورت

درست در این دستنویس (ص ۵۸ چ) **غریزنک** (= غریزنگ) است نه **غریژنگ**. (ص بیست و یک)

۱۳. (ص ۲۸۸) **نِژم** در دستنویس اساس بدون حرکت (نِژم) است. (ص بیست و یک)

۱۴. (ص ۳۰۳) **کیکیز** را در دستنویس **گوتا کیلیز** خوانده و به **کیکیز** تصحیح کرده‌اند، ولی در

دستنویس **گوتا** (ص ۶۲ را) به روشنی **کیکیز** نوشته شده است. (ص بیست و دو)

۱۵. (ص ۳۳۱) **شادروان او** (یعنی شادروان خورشید) به **شاذورد او** تصحیح شده است. این تصحیح

نادرست است، زیرا علاوه بر **شاذورد**، به معنی «هاله ماه یا خورشید»، لغت **شادروان**، به معنی

«سراپرده»، و همچنین خود لغت **سراپرده** نیز برای «طوق و هاله خورشید» به کار رفته است:

«دَارَةُ الشَّمْسِ... شادروان چرخ آفتاب» (زمخشری، ۱۳۴۲: ۲۵/۱)؛ «الطَّفَاوَةُ: سراپرده آفتاب»

(دهار، ۱۳۴۹: ۴۰۹/۱). (ص بیست و دو)



اشتباهات کتاب‌البلغة چاپی با توجه به نسخه اساس آن (نسخه بایزید)

با مقابله کتاب‌البلغة چاپی با نسخه اساس آن (نسخه بایزید)، مشخص می‌شود که خطاهایی در نسخه چاپی راه یافته است. در زیر به این گونه موارد، که در بخش «تصحیحات» کتاب (صفحه هفده تا بیست و دو) وجود ندارد، اشاره می‌شود. این نکته را نیز باید اضافه کرد که با وجود آنکه نسخه کتابخانه گوتا در کتاب‌البلغة چاپی نسخه بدل بوده و در تصحیح کتاب به آن مراجعه شده، ولی در موارد متعدد ضبط‌های آن داده نشده و یا نادرست و ناقص آمده است. در اینجا خطاهای کتاب‌البلغة چاپی در نقل ضبط‌های نسخه گوتا مطرح نشده است.

- (ص ۳۲)^۱ لغت و معنی زیر، بعد از لغت و معنی «الرُسْعُ»، در کتاب‌البلغة چاپی نیامده است:
الْكُوعُ كَنَارَةُ رُسْعٍ از سوی انكشت سترک (ف ۱۷)^۲
- (ص ۴۴) لغت و معنی زیر، بعد از لغت و معنی «المَثَانَةُ»، در کتاب‌البلغة چاپی نیامده است:
الْبَوْلُ شَاشَةٌ بِيَشِينِ الْاَبْوَالُ جَمْعُ (ف ۲۰)
- (ص ۴۸) چاپی: پُزُول — اساس: بزول (= پزول) (ف ۲۲)

۱. این شماره‌ها مربوط به صفحات کتاب‌البلغة چاپی است.

۲. این شماره‌ها مربوط به نسخه دیجیتالی دستنویس اساس کتاب‌البلغة چاپی است.

- (ص ۶۲) چاپی: خانه‌زاده — اساس: خانه‌زاذ (ف ۲۶)
- (ص ۶۳) چاپی: مباَضِعَت — اساس: مُبَاَضِعَه (ف ۲۶)
- (ص ۱۰۳) چاپی: پوست‌پیرا — اساس: پوست‌پیرا (= پوست‌بیرا) (ف ۳۷)
- درباره جزء دوم این واژه که از فعل میراستن (= ویراستن) است، نک. صادقی، ۱۳۶۶: ۳۳، حاشیه و همو، ۱۳۸۰: ۱۷۳، حاشیه.
- (ص ۱۰۵) چاپی: آنکه بار بخروار برد — اساس: انک بار بخروا برذ (ف ۳۸)
- (ص ۱۰۷) چاپی: خزینه‌دار — اساس: خزانه‌دار (ف ۳۹)
- (ص ۱۱۵) چاپی: زمین — اساس: زنبِر (ف ۴۱)
- (ص ۱۱۷) چاپی: کشتی خرده — اساس: کشتی خرد (ف ۴۱)
- (ص ۱۱۸) چاپی: زنگار آهن — اساس: زنجار آهن (حرف «ج» در دستنویس نقطه ندارد) (ف ۴۱)
- (ص ۱۲۲) چاپی: الْمِزْدَاةُ — اساس: الْمِسْدَاةُ (ف ۴۳)
- (ص ۱۲۷) چاپی: پرونده — اساس: پروند (= پروند) (ف ۴۴)
- (ص ۱۲۷) چاپی: سِکَنَه — اساس: شکنه (ف ۴۴)
- (ص ۱۳۰) چاپی: آرد که بر روی نان ریزند — اساس: آرد کی بر روی نان ویزند (ف ۴۵)
- ویزند صورت کهن بیزند به معنی «بپاشند» (مصدر: ویختن = بیختن)؛ پهلوی: wēxtan, wēz- «ریختن» (مکنزی، ۱۳۹۴: ۱۵۷).
- (ص ۱۳۴) چاپی: چوژه دوک — اساس: جوزة دوک (ف ۴۶)
- (ص ۱۳۸) لغت و معنی زیر، بعد از لغت و معنی «الْخُرْسُ»، در کتاب البلغة چاپی نیامده است: الإَعْدَاؤُ ختنه‌سور (ف ۴۷)
- (ص ۱۴۱) چاپی: سفاناخ‌با — اساس: سفاناخ‌وا (ف ۴۸)
- (ص ۱۵۰) چاپی: زرد — اساس: زرده (ف ۵۰)
- (ص ۱۷۱) چاپی: آنچه — اساس: انک (= آنکه) (ف ۵۶)
- (ص ۱۷۵) چاپی: جایگاه پُش اسب — اساس: جایگاه بش اسب (پهلوی: buš «پال») (ف ۵۷)
- (ص ۱۷۵) چاپی: پُش اسب — اساس: بش اسب (ف ۵۷)

- (ص ۱۷۵) چاپی: موی پیشانی و دنبال او — اساس: موی پیشانی و دنبال اسب (ف ۵۷)
 - (ص ۱۸۰) چاپی: پُش (دوبار) — اساس: بش (ف ۵۹)
 - (ص ۱۸۲) چاپی: لگام — اساس: لجام (حرف «ج» نقطه ندارد) (ف ۵۹)
 - (ص ۱۸۲) چاپی: آهنی باشد در زیر زنج — اساس: آهنی باشد در زیر زنج اسب (ف ۶۰)
 - (ص ۱۹۶) چاپی: جعبه — اساس: جُعبه (ف ۶۳)
 - (ص ۲۱۰) چاپی: با او — اساس: بازو (ف ۶۷)
 - (ص ۲۲۰) چاپی: آنکه نشست را نشاید — اساس: انک نشست را شاید (ف ۷۰)
 - (ص ۲۲۳) چاپی: شتران — اساس: شتر (ف ۷۱)
 - (ص ۲۲۷) چاپی: دیگری — اساس: دیگر (= دیگر) (ف ۷۲)
 - (ص ۲۴۵) چاپی: کمتر از آن — اساس: کهنتر از آن (ف ۷۶)
 - (ص ۲۴۷) چاپی: کزدم — اساس: کزدم (ف ۷۷)
 - (ص ۲۴۷) چاپی: کزدمی — اساس: کزدمی (ف ۷۷)
 - (ص ۲۵۲) چاپی: چرخ — اساس: چَرخ (= چرخ) (ف ۷۸)
 - (ص ۲۶۱) چاپی: بانگ چرخ — اساس: بانگ چَرخ (= بانگ چرخ) (ف ۸۱)
 - (ص ۲۶۲) چاپی: بانگ کژدم — اساس: بانگ کزدم (ف ۸۱)
 - (ص ۲۸۲) چاپی: نُخل — اساس: نخل (ف ۸۷)
- تلفظ نخل، در ترجمه القلاخ، به معنی «گل زمینی که از خشکی ترک ترک شده»، در دستنویس مجلس و چستریبتی به صورت نَخل است. نهل گونه دیگر نَخل، در ترجمه القلاخ، در نسخه مورخ ۵۹۹ق. السامی فی الاسامی (فیلم ش ۷۰۴ دانشگاه تهران) به کار رفته است. اینگونه با تلفظ نهل در بعضی از مناطق استان خراسان به معنی «طبقه ای از خاک رس که پس از روان شدن سیل با طغیان رود در کف مسیل و یا کناره هایش بر جای می ماند» رایج است (نک. اکبری شالچی، ۱۳۷۰: ۲۹۵).
- (ص ۲۸۸) چاپی: آنچه آب به کنار افکند — اساس: آنج اب با کنار افکند (ف ۸۹)
 - (ص ۲۹۷) چاپی: الجُل: سباری — اساس: الجُل سبازی (ف ۹۱)
- مصححان صورت سبازی را در حاشیه و صورت رایج سباری (املائی ناقص سباری به معنی «ساقه های

غلات در کشت‌زار پس از درو» را در متن آورده‌اند. **سبازی** (=سپازی) با توجه به ابدال «ر» به «ز»، که در کلمات دیگر نیز دیده می‌شود، می‌تواند صحیح باشد. در دستنویس مجلس (ف ۳۸ چ) کلمه هزار در «هزده هزار» با حرف «ز» آمده‌است. برای این تحوّل، نک. سلیمی، ۱۳۹۲: ۳۵-۴۰.

- (ص ۳۰۰) چاپی: سپندان گند — اساس: سپندان گندا (=سپندان گندا) (ف ۹۱)
- (ص ۳۰۲) چاپی: اسپرم — اساس: سبرم (=سپرم) (ف ۹۲)
- (ص ۳۰۲) چاپی: نسترن — اساس: نَسْتَرَن (ف ۹۲)
- (ص ۳۰۵) چاپی: میویژه — اساس: میویزه (ف ۹۳)
- (ص ۳۰۸) چاپی: چنار — اساس: جَنَار (ف ۹۴)
- (ص ۳۳۵) چاپی: در ستاره — اساس: دو ستاره (ف ۱۰۲)
- (ص ۳۳۷) چاپی: شب جهد — اساس: شب جهد (ف ۱۰۲)
- (ص ۳۴۵) چاپی: جوشن — اساس: جوش (ف ۱۰۵)
- (ص ۳۴۵) چاپی: رشن — اساس: رش (ف ۱۰۵)
- (ص ۳۴۷) چاپی: وحشت — اساس: وهشت (ف ۱۰۵)
- (ص ۳۵۴) چاپی: کویژ — اساس: کویز (ف ۱۰۸)
- (ص ۳۵۴) چاپی: ستیزه‌کیش — اساس: ستیزه‌کش (ف ۱۱۱)
- (ص ۳۷۴) چاپی: آییژ — اساس: ایژ (=آیژ) (ف ۱۱۴)

توضیحی دربارهٔ نمایه

در نمایه‌ای که در پی می‌آید، کوشیده‌ایم تا هر آنچه را که ممکن است پژوهشگری در پی آن باشد مدخل کنیم و بنا را بر حداکثر نهاده‌ایم؛ از این روی ممکن است برخی کلمات در آن دیده شود که هیچ ویژگی یا دشواری‌ای نداشته باشند، اما از آنجا که ممکن است پژوهشگری بتواند برای یافتن کلمات ویژه و دشوار از آنها راهنمایی بگیرد، آنها را در این نمایه وارد کرده‌ایم.

در این نمایه مبنای آن چیزی بوده که در متن آمده است، از این روی اگر کلمهٔ «پینو» در متن به صورت «پینو» آمده بوده است، در اینجا نیز آن را زیر حرف «ب» آورده‌ایم. همچنین است دربارهٔ حروف «چ» و «گ» و نیز دربارهٔ الف ممدود و ذال اعجمی. پژوهشگر هنگام جست‌وجوی کلماتی که یکی از این حروف در آنها هست، باید به این نکته توجه داشته باشد و تمامی صورت‌های محتمل را جست‌وجو کند. کوشیده‌ایم که صورت‌های مشکوک کلمات را، تا آنجا که ممکن است (یا اندک احتمالی می‌رود) که نمایندهٔ تلفظ‌های متفاوتی باشند، در این نمایه بازتاب دهیم؛ با این حال خواننده برای اطلاع از تمامی صورت‌های مشکوک باید به متن مراجعه کند. کلمات بخش «ویژگی‌های آوایی و املایی» در این نمایه وارد نشده، چرا که آن بخش خود به صورت الفبایی ترتیب یافته است.

نمایه

آب خانه ۵۸	آخکُورَنَه (اَخکُورَنَه، اَخگُورَنَه) ۸۵، ۳۴
آدیده (آدیده) ۲۶	اخوژنه ۳۴
آرد ۵۹	آرد (آرد، اُرد) ۵۹
آرغ (کوزی ~) ۵۵	اردف ۸۳
آرنج ۱۴	اُرغ (کوزی ~) ۵۵
آرنگ ۴۰	اُرق ۵۵
اژند (اژند، اژند) ۸۱، ۲۱	اژمنون ۶۰
آسا (آسا) ۳۱، ۳۰	اژمون ۶۰
آفت زرد ۳۱	ارنیژ (اژنیژ) ۵۲
آفتاوه ۸۵	ارنج ۱۴
آلیزیدن ۴۲	ارنگ ۴۰
اوسان ۲۷	اروغ (اُروغ) (کوزی ~) ۵۵، ۴۶
اولَه (اولَه) ۱۴	ازدست پزا ۳۰
آهن بر ۱۸	ازدست فرا ۳۰
آهون بر (اُهون بر) ۱۸	ازدست فرا ۳۰
ایژک ۶۱	از دست فرا بُختَه ۸۵
ایژه ۶۱	ازدف (اژدَف) ۵۶، ۵۵
احکوزنه ۳۴	اژک ۶۱

انکڑ..... ۸۲	اژند (اژند)..... ۲۱
انکله..... ۸۳	آسآ..... ۳۰
انگیان..... ۸۳	اسبغول..... ۵۰
آوخانه..... ۵۸	اسپیوش (تخم ~)..... ۵۰
آور..... ۵۵	اسپندویدگاه..... ۶۰
اوراز (اواز)..... ۲۵	اسپیوش (اسپیوش)..... ۵۰
آور مُرد..... ۵۹	استفروذ..... ۸۶
اورنج..... ۸۲، ۴۴	اُستون..... ۵۷
اوسان (اوسان)..... ۴۶، ۲۷	اُسرُب..... ۴۷
اوستی..... ۱۵	اسفندمَد (اسفندمَد، اسفندمَد)..... ۶۰
اوسنی..... ۱۵	اسفیوش (تخم ~)..... ۵۰
اوشانا..... ۱۹	اشترخان (اشترخان)..... ۵۶
اوشتویدگاه..... ۶۰	اشتره..... ۸۲، ۲۸
اولنج (اولنج، اولنج، اولنج، اولنج)..... ۸۶، ۵۴	اُشَنوَذ..... ۶۰
اونک..... ۵۴	اُشَنوَذ..... ۶۰، ۵۹
ایژ..... ۶۱	الاغ..... ۱۷
ایز آفله..... ۳۲	افراز..... ۲۵
ایژک (ایژک)..... ۸۳، ۶۱	افراز بچ..... ۸۴
ایمَد (ایمَد)..... ۸۲، ۲۲	افرنج..... ۴۴
بالوا..... ۳۲	افسان (افسان)..... ۴۶، ۲۷
باتیله..... ۳۶	اکڑ..... ۲۸
بادررُستَه..... ۱۴	الاق..... ۱۷
بادکنجی (بادکنجی، بادکنجی)..... ۱۵، ۱۴	البیژه..... ۵۲
بادیان..... ۵۰	الو..... ۲۷
بادیانه..... ۵۰	الوا..... ۲۷
بادکنجی (بادکنجی)..... ۸۱، ۱۴	آلیر زده..... ۴۲
بازفُر..... ۸۵	آلیسه..... ۴۴
بادکُند..... ۸۴	انباز..... ۱۹
بادبان..... ۵۰	انیژه..... ۵۲
بارزد..... ۲۸	آنجوغ..... ۱۲

بَارِزَه..... ۲۸	بذراندر..... ۸۱
بَارُو..... ۲۲	بذه..... ۵۳
باریزیده..... ۳۹	براز..... ۸۳
باریسه دوک..... ۸۵، ۸۲	برازبان کارد..... ۳۹
باریسه فروش..... ۸۱	برازفان (برازفان)..... ۳۹
بازدار..... ۲۱	برازوان (برازوان)..... ۳۹
بازیار..... ۲۱	بَرَبَار..... ۵۷
باسبان..... ۱۷	بَرَبَارَه..... ۵۷
باسه..... ۸۲، ۲۳	بربهین..... ۵۰
باسَوَان (باسَوَان)..... ۱۷	بربهین..... ۵۲
بالک..... ۳۲	بَرَجَسْتِکِ زَبَان..... ۳۱
باله (باله، باله، باله)..... ۳۲، ۳۱	بردوشیده (دوغ و شیر ~)..... ۳۴
بالَوَاذه (بالَوَاذه)..... ۴۵	بَرَدُون..... ۸۲
بالوایه (بالَوَایَه)..... ۴۵	برزا..... ۴۰
بالیجه..... ۲۸	برف‌چینه..... ۸۲
بانقش (بانقش)..... ۵۳، ۴۹	بَرکَرِیزان..... ۵۹
بانک‌آور (کوزه ~)..... ۳۷	برکوشه..... ۲۰
بایز..... ۵۹	برگوشی..... ۱۳
بایجه شلوال..... ۳۵	برم..... ۸۳
بایژه..... ۸۵	برمچیدن..... ۴۱
بج (بج) (بوست ~)..... ۸۴، ۸۱	برهنه‌جو..... ۴۹
بَجْرَه (کوزه ~)..... ۳۷	برواره..... ۵۷
بجُل..... ۱۹	برویزن..... ۳۷
بُجول..... ۱۹	بریزیده (کناره ~)..... ۳۹
بجّه نهنگ..... ۴۳	بَرَزک..... ۵۰
بخت..... ۳۳	بَرَشک..... ۲۰
بخرطوم (کوزه ~)..... ۳۷	بزغ..... ۴۶
بُخل..... ۵۲	بزغ‌سمه (بَرغ‌سمه، بَرغ‌سمه، بَرغ‌سمه، بَرغ‌سمه)..... ۴۸
بدو درامذه (بشت ~)..... ۸۴	بَرَن (بَرَن)..... ۲۲
بِذاختر..... ۸۴	بَر..... ۲۸

۸۲، ۲۷..... بلغونه (بُلُغُونَه)	۸۶، ۵۹..... بڑ (بُڑ)
۸۱..... بُلک	۲۰..... بڑک
۸۵..... بلیذه	۲۰..... بڑوک
۳۱..... بَنَاور (بَنَاور، بَنَاور)	۸۵، ۲۰..... بڑشک
۵۲..... بنداو	۱۹..... بُڑول (بُڑول)
۵۲..... بندودشتی	۸۴..... بسان مان
۸۳، ۵۲..... بندو (بَنَدُو، بَنَدُو، بَنَدُو)	۴۰..... بسخوار
۲۲..... بنکن	۴۰..... بَسخور
۵۶..... بنه چینه	۱۲..... بُش
۵۳..... بَنَه	۵۵..... بشاروب
۳۴..... بنیو	۸۴..... بشت بدو درامذه
۵۲..... بوخل (بُوخَل)	۳۲..... بُشْتَرَم
۵۰..... بوخل تُخَم (بُوخَل تُخَم)	۴۰، ۳۹..... بشخوار
۸۵..... بوژه	۴۰، ۳۹..... بشخور (بَشْخُور)
۲۱..... بوست پیرا	۴۰..... بشخورده
۸۶..... بوشتاست	۳۷، ۳۶..... بشخیدن
۵۰..... بوغنج	۸۵، ۳۲..... بشدرم (بش دَرَم)
۲۶..... بوی دان (بُوی دَان)	۵۹، ۱۲..... بُشْک
۸۶..... بوینه	۵۱..... بشکوفه (بَشْکُوفَه)
۴۶..... بی بَناه	۱۸، ۱۷..... بشکول (بَشْکُول، بَشْکُول، بَشْکُول)
۱۷..... بی خرد	۵۹..... بشم
۲۹..... بی خوا	۳۷..... بَطْک
۲۹..... بی خوی	۳۵..... بَغْطاق
۵۳..... بیذ	۳۵..... بغلتاخ
۲۸..... بیرزد (بیرزَد)	۳۵..... بغلتاق (بَغْل تاق)
۲۸..... بیرزه (بیرزَه)	۳۵..... بغلطاق (بَغْل طاق)
۲۸..... بیرزی	۲۳..... بفتَری (بَفْتَرِی)
۲۸..... بیرزد	۸۱..... بفعج
۸۵، ۸۲، ۲۸..... بیرژه	۸۱..... بُک بینی
۲۸..... بیرزد	۸۵..... بُلْغور

۵۸..... پَرَوَاره	۲۸..... بَیژَرْد
۴۴..... پروانه	۸۴..... بی‌سان‌مان
۳۷..... پَروِیَجَن	۸۴، ۸۱..... بیسندفروش
۲۲..... پَزَن	۲۸..... بیسره
۲۸..... پَز (پَز)	۱۵..... بی‌شَهَر
۵۹..... پُز	۱۵..... بی‌شهری
۱۹..... پَزول	۲۹..... بی‌طعم
۳۲..... پِستَرَم	۸۱..... بیندر
۴۰..... پس‌خور	۲۹..... بی‌نمک
۴۰..... پَس‌خورده	۳۴..... بینو (بینو)
۸۲..... پَسَه شلوار	۸۴، ۸۱، ۱۶..... بیو (بیو، بیو، بیو)
۵۸..... پش	۳۵..... پابره
۵۹..... پش	۳۶..... پاتیلَه
۳۲..... پُشْتَرَم	۵۶..... پادا
۴۰..... پشخوار	۵۶..... پاده
۸۵..... پشخور	۵۹..... پادیز (پادیز)
۱۲..... پُشک	۸۱..... پاری‌خاک
۱۸..... پَشْکُول	۲۳..... پاسه
۵۹..... پشه	۱۷..... پاسوان
۳۵..... پَشَه خَانَه (پَشَه خَانَه)	۳۵..... پایچه
۸۵، ۸۲..... پُک	۳۵..... پایژه
۵۰..... پَلِپَهَن (تخم ~)	۵۹..... پاییز
۵۲..... پَلِپَهَن	۴۰..... پجخورده
۸۱..... پُلک	۵۳..... پده (پده)
۸۶..... پله‌واذ	۵۳..... پَدَه
۸۲..... پِناده	۸۲..... پُرد
۲۲..... پنچ‌شاخ	۴۵..... پرستک
۶۰..... پنچ‌شَبَد	۴۱..... پر‌مَجیدن
۲۲..... پَنکن (پَنکن)	۴۴..... پرنده (پَرَنده)
۳۱..... پُورَه	۵۷..... پَروار

۵۷..... تَوه (تَوه، تَوه، تَوه، تَوه).....	۳۱..... پُوزَه (پا).....
۵۴..... تَغجه.....	۳۱..... پوزَه (درخت).....
۵۴..... تَغز.....	۳۱..... پوز.....
۴۵..... تَک مرغ (تَک مرغ، تَک مرغ).....	۳۱..... پُوزَه.....
۵۴..... تَکڑ (تَکڑ).....	۲۱..... پوست پیرای.....
۵۴..... تَکس.....	۸۳..... پوینه.....
۲۷..... تَلنگبین.....	۱۱..... پیجینه.....
۲۷..... تله.....	۲۸..... پیرژد.....
۸۶..... تلوشه.....	۲۸..... پیرژد.....
۲۷..... تَلی (تَلی، تَلی).....	۱۳..... پیشا (هموار).....
۲۶..... تَنوراشیب.....	۳۴..... پین.....
۲۶..... تنور آشوب.....	۳۴..... پینوا.....
۸۳..... تو.....	۸۴..... پیه.....
۵۵..... توت.....	۱۱..... پیئه.....
۵۵..... تود (تود).....	۸۳..... تا.....
۳۶..... تیان.....	۸۲..... تازانه.....
۵۷..... تیر کلیکران.....	۸۵..... تازی کارد.....
۳۹..... تیر ناوک.....	۲۳..... تان.....
۳۹..... تیر ناوکی (تیر ناوکی).....	۳۶..... تاوه.....
۳۴..... تیرجه.....	۵۲، ۵۱..... ترب سره (ترب سره).....
۳۴..... تیریز.....	۵۲..... ترخون.....
۳۴..... تیریز (تیریز).....	۴۹..... ترش جو (ترش جو).....
۱۸..... جابک.....	۵۳..... ترشک.....
۲۱..... جامه شور.....	۵۳، ۵۲..... ترشه (ترشه).....
۲۱..... جامه شوی.....	۲۶..... تر موره (تر موره).....
۳۶..... چراغ بایه.....	۵۳..... تروشه (تروشه، تروشه، تروشه).....
۲۴..... جرخ.....	۳۴..... تریز (تریز).....
۸۲..... جَرخ.....	۶۱..... تَرده (تَرده).....
۲۶..... جرخست.....	۸۳، ۶۱..... تَرده آسیا (تَرده آسیا، تَرده آسیا).....
۸۳..... جَرخه.....	۵۷..... تر.....

چرخشت (چَرخِشْتُ)..... ۲۶	جَرَشَن ۲۶
چرخه ۲۴	جرشنه ۸۲، ۲۶
چَرَس ۲۶	جُرْک ۳۷
چَرَه ۴۱	جَرَه ۴۱
چَغْرُوا ۲۷	جَزْدَرَه (جَزْدَرَه) ۲۹
چُغُو ۴۵	جزدک ۲۹
چُغُوک ۴۵	جَزْدَه ۲۹
چَلُو ۴۴	جَعَدَ ۱۲
چَمَن (چَمَن، چَمَن)..... ۴۸	جُع ۲۲
چَنک ۱۴	جُفَت ۲۲
چَنگ (چَنگ) ۱۴	جفت کاو (جَفَتِ کاو) ۲۲
چُنْگ (چَنگ) ۴۵	جفرسته (جَفْرُسْتَه، جَفْرُسْتَه) ۲۴
چَهَارَشَنَبَد ۶۰	جلو ۸۲، ۴۵
چهره ۲۴	چمن ۸۶، ۴۸
چَهَلَه ۲۴	جَنکِ مُرَغ ۴۵
چوب خوره ۴۴	جهره (جَهْرَه) ۲۴
چِیْزَه (چِیْزَه) ۴۳	جهره دوک ۲۴
چینه ۵۶	جو برهنه ۴۹
چرشنه ۲۶	جو تروشه ۴۹
خارپشت ۴۳	جوب خوره ۴۴
خاک نَمک (خاک نَمک) ۲۶	جیزو ۴۳
خامیز (خَامِیْز) ۲۹	جیوه ۴۷
خامیژ ۲۹	چادروا ۲۷
خان فروش ۲۰	چَرا (چَرا) (= چراغ) ۳۶
خانه افراز (~ صیاد) ۲۵	چَرَا ۴۱
خانه زاذ ۱۷	چَراپایَه ۳۶
خانه زاده ۱۷	چراغپا ۳۶
خَبَرْدُو ۴۴	چراغ پایه ۳۶
خراستر ۸۲، ۴۲	چرخ ۲۴
خرافستر ۴۳	چَرَنج ۲۶

خرتوت.....	۵۵	خنک.....	۳۰
خرفستر.....	۴۳	خنکه.....	۸۲، ۳۰
خرک.....	۴۴	خنگ.....	۳۰
خَرکَش (خَرکَش).....	۴۴	خنگه.....	۳۰
خَرَوَه (خَرَوَه).....	۸۲، ۲۵	خو.....	۵۷، ۲۹
خروَهه (خَرَوَهه، خَرَوَهه، خَرَوَهه).....	۸۲، ۲۵	خُوا.....	۲۹
خَزَه (خَزَه).....	۴۸	خوره.....	۳۳، ۳۲
خَس.....	۵۷	خَوس.....	۸۴
خَسْتَر (خَسْتَر).....	۴۳، ۴۲	خوسرگ.....	۱۶
خُسَر (خُسَر، خُسَر).....	۸۴، ۱۵	خوش (خُوش، خُوش).....	۸۱، ۱۶
خسراه.....	۱۶	خوش کَرَدَه.....	۳۰
خسرگ.....	۱۶	خوش نمک.....	۳۰
خَسرو.....	۱۶	خول.....	۸۲، ۴۴
خسی.....	۱۶	خُول (خُول).....	۴۴
خَش (خَش).....	۱۶	خوید (خُوید، خُوید).....	۴۸
خشتچه.....	۳۵	خویش.....	۱۶
خَشْتَرَه (خَشْتَرَه).....	۳۵، ۳۴	خویوز (خُویوز، خُویوز).....	۴۵
خشت زَا.....	۸۵	خویوز کُ.....	۴۵
خشت زَه (خَشْتَرَه).....	۳۴	خیزیدن.....	۴۷
خشتک.....	۳۵، ۳۴	داحول.....	۲۵
خفج (خُفج).....	۱۹	داربزه.....	۸۶
خفه (خَفَه، خَفَه).....	۳۱	دَاش.....	۵۶
خفیدن.....	۴۲	دال بزه (دَالِ بَزَه، دَالِ بَزَه).....	۴۵
خلم کن.....	۱۳	دال بژَه.....	۴۵
خَل.....	۱۳	دال بُوَز.....	۴۵
خلم بینی.....	۱۳	دال بُوَزَه.....	۴۵
خُلُن (خُلُن).....	۱۳	دال پُر.....	۴۵
خُلَه.....	۱۳	دال پُرَه.....	۴۵
خُم فروش.....	۲۰	دال پُرِزَه.....	۴۵
خنج.....	۸۲	دال وژَه.....	۴۵

۲۵..... دَامَ دَاهُول	۳۸، ۱۵ دَم غَاذَه (دُمُ غَاذَه)
۳۲..... دَام غُول (دَامُ غُول، دَامُغُول)	۳۸، ۱۵ دَم غَزَه (دُمُ غَزَه، دُمُغَزَه، دُمُغَزَه)
۲۳..... دَاموز (دَامُوز، دَامُوز)	۳۸، ۱۵ دُمُ غَزَه
۴۹..... دَانِزَه	۳۱ دُمَل
۸۱..... دَان كَن	۳۸، ۱۵ دُنْب غَزَه
۵۸..... دَانَه كَلِيذ	۳۱ دَنْبَل
۲۵..... دَاهُل	۸۴..... دَنْبَه غَزَه
۲۵..... دَاهُول	۸۴..... دَوِير خِي
۱۴..... دَبَه	۲۵..... دَوِدَالَه
۸۴..... دُبِير	۲۵..... دَوِدَلَه (دُودَلَه)
۵۷..... دِرَخْت (~ خَانَه)	۵۱ دُورُوی (گل ~)
۳۲..... دَرْد بِه	۳۴..... دُوشِيذَه (دُوغ و شِير بِر هَم ~)
۶۱..... دِرْفَش آتَش	۱۷..... دِه مِهْتَر (دِه مَهْتَر)
۱۸..... دِرْدَا فِشَار	۳۰..... دَهَن دَرَه
۱۸..... دِرْدَا فِشَرَه (دِرْدَا فِشَرَه)	۳۱، ۳۰ دِهَن يافَه
۱۸..... دِرْدَاوِشَرَه (دُرْدَاوِشَرَه)	۳۱، ۳۰ دِهَن يَاوَه
۸۵..... دُرْبِي	۴۳..... دِيوَجَه
۳۲..... دُرْبِيَه	۴۴..... دِيوَك
۳۲..... دَرْپِه (دَرْپِه)	۵۷..... رَاز
۳۲..... دُرْپِي	۵۰..... رَاز يَانَه
۳۲..... دَرْپِه (دُرْپِه)	۱۲..... رَاسْت
۳۲..... دَرْپِهَه	۸۳..... رَاشِيْنَه
۸۳، ۶۰ دِسْتَارَان (دِسْتَارَان)	۶۰..... رِبُون (رِبُون، رِبُون)
۸۲..... دِسْتَرَه	۸۱..... رَرَه
۸۴..... دِسْتِيْنَه	۸۶..... رِسْتِي (~ خِرْمَايِن)
۳۲..... دُشِبِل	۱۲..... رَسِيل
۳۲..... دُشِبِيل	۶۱..... رَش (~ آتَش)
۳۲..... دُشُول	۳۳..... رَش (رُش)
۲۳..... دِفْتِيْن (دَفْتِيْن)	۳۳..... رَشَه (رَشَه، رَشَه)
۲۳..... دَفْدِيْن	۲۰..... رَفُوكَز

۴۵..... زَرْدَجُغُو	۴۴..... رَمَنُجُو
۲۸..... زردجوفه	۶۱..... رنجه
۴۵..... زردچغو (زَرْدَجُغُو)	۸۵..... رُوباه‌دوژ
۳۱..... زَرْدَچَه	۴۷..... رودآور
۲۸..... زردچوف	۴۷..... رُودآورِد
۲۸..... زردچوفه	۴۷..... رودآورده
۴۵..... زردک	۴۸..... رودبند
۱۱..... زردموی	۴۷..... رُودآورِد
۳۱..... زرده	۸۵..... روده‌کُرده
۴۵..... زرده‌بنجشک	۸۶..... رُورَن
۵۸..... زرفین (زُرْفَین، زَرَفَین)	۲۰..... روف‌گر
۴۷..... زرنه	۴۴..... رَوَنجَه
۴۷..... زَرَنی (زَرَنی)	۴۴..... رَوَنجُو
۴۳..... زَرَه (زَرَه، زُرَه)	۴۴..... رونجوک
۴۳..... زَرُو	۴۲..... رونده (~ خرد و بزرک)
۸۶، ۸۲..... زَرُوغ (زُرُوغ)	۶۱..... ریجه
۲۷..... زَرُوک	۳۹..... ریزیده (کناره~)
۲۷..... زَرُوک	۲۰..... ریسمان‌فروش
۲۷..... زَرُوَه	۸۲، ۴۴..... ریونجه (ریوَنجَه، ریوَنجَه)
۳۱..... زَریر	۴۴..... ریوَنجُو
۵۸..... زُرْفَین (زَفَرین)	۲۹..... زاج‌سور
۱۶..... زن پسر (زَن پَسَر)	۲۹..... زاج
۸۲، ۲۳..... زَنبر (زَنبَر)	۲۹..... زاجی
۲۳..... زنبه	۴۷..... زاغ
۶۱، ۸۳..... زنجه	۴۷..... زاک
۶۱..... زنحه	۱۳..... زبرگوش
۵۴..... زنکرده	۱۳..... زبرگوشی
۵۴..... زَنکَرَه	۲۹..... زَچَه
۴۲..... زَنکَلَه	۸۲..... زردان
۴۲..... زَنکَلَه	۳۱..... زَرْدَپَرَوین

سبط (سَبَط)..... ۱۲	زنگوره..... ۵۴
سبیددار..... ۵۳	زُنیژه..... ۲۴
سبیدکنده (سَبیدکندمه)..... ۸۳، ۵۳	زُنیژه..... ۸۲
سببوش (سَببوش)..... ۵۰	زوربار..... ۴۰
سپاری (سپاری)..... ۴۸	زورگوشی..... ۱۳
سَپَل..... ۴۱	زیر بچ (زیر بُج)..... ۸۴، ۸۱
سپیدگنده (سپیدگندمه)..... ۵۳	زین کوبه..... ۸۵
سپیدکنده..... ۵۳	زین کُوده (زین کوزه)..... ۳۹
ستاغ..... ۳۹	زین کوه..... ۳۹
ستون..... ۵۷	زین کوهه..... ۳۹
ستیزه..... ۲۴	زین کُویه..... ۳۹
سختیانه فروش..... ۸۱	ژد..... ۸۲
سَحَوْر..... ۴۰	ژُفک (متر؛ رخشک)..... ۱۳
سَدبَلگ..... ۵۱	ژنکار آهن..... ۸۵
سرب (سَرَب، سُرَب)..... ۸۶، ۴۷	ژنکله..... ۴۲
سربار (سَرَبار)..... ۴۰	ژَنگَله..... ۴۲
سرباره..... ۸۵	ژنیان..... ۸۶، ۸۲
سرباری..... ۴۰	سارخک (سارخک، سَارخک)..... ۴۶
سَرَبوش..... ۲۰	سارَشک..... ۴۶
سُرَت..... ۴۸	سازدار..... ۱۸
سُرَخِجَه..... ۳۲	سازکار..... ۱۸
سرخ‌ژه (سُرَخْژه)..... ۳۲	سازنده..... ۱۸
سردابه (سَرْدَابَه)..... ۵۷	ساق..... ۳۱
سردآوه (سَرْدَاوه)..... ۵۷	سان..... ۴۶، ۲۷
سرفیذن..... ۴۲	سَباری..... ۴۸
سرکین کردان..... ۴۳	سبازی..... ۴۹، ۴۸
سَرَم..... ۸۳	سباسب دار..... ۱۷
سُره..... ۸۵	سبَریش..... ۸۶
سره فروش..... ۸۴	سَبَرانک (سَبَرانگ)..... ۸۵، ۴۰
سُروه..... ۸۵	سبزرنگ..... ۴۰

۸۲..... سوسکه	۵۲..... سَغْدی
۳۹..... سوفارکرده	۴۳..... سُغَر
۴۹..... سوفال	۴۸..... سفاری
۴۹..... سوفالی	۴۸..... سفاله
۴۱..... سُول (سُول، سُول)	۲۱..... سفالینه فروش
۲۰..... سِیرش	۵۱..... سفجه
۵۵..... سیف	۸۲، ۲۴..... سکار آهنج (سکار آهنج، سکار آهنج، سکار آهنج)
۵۵..... سیفو	۳۰، ۲۹..... سکارو (سکارو، سکارو)
۴۷..... سیماب	۸۲، ۳۰، ۲۹..... سکاروا (سکاروا، سکاروا)
۸۶، ۴۷..... سیمّاو	۳۰..... سُکالو
۴۷..... سیمّاو	۳۰..... سکالیو
۸۶..... شادانه	۲۰..... سک بان
۵۸..... شادروان	۸۵..... سِکرفنده
۸۶..... شادرورذ	۲۰..... سگ دار
۵۸..... شاذورذ	۵۷..... سنب
۸۴..... شازده	۵۵..... سِنجَد گُزگانی
۳۸..... شاوانی	۵۵..... سنجذ جیلان
۸۲، ۳۸..... شاوَنی (شاوَنی)	۱۸..... سِنْد
۴۵..... شیاره	۱۸..... سِنْداره
۸۲..... شَبان فریو	۱۸..... سِنْدره
۴۵..... شب بر	۴۶..... سنک افسان
۴۵..... شب بره	۴۳..... سَنکُر
۴۲..... شبکاه	۸۲..... سَنکَم
۸۱..... شُبّه فروش	۴۶..... سنگ اوسان
۵۶..... شترخان	۴۳..... سَنکُر
۵۶..... شترخانه	۲۴..... سُنیزه (سِنیزه)
۸۶..... شتوه	۶۰..... سَه شَبَد
۸۶..... شُخ (کلی ~)	۲۱..... سوال فروش
۵۱..... شکوفه	۸۲..... سوراب
۳۳..... شمه (شَمَه، شَمَه، شَمَه)	۸۲..... سوس سبید

۵۴..... فرسک	۱۲..... شنگ (شَنگ)
۸۶، ۸۳، ۵۴..... فرشک (فَرشک، فَرشک)	۱۲..... شنگ‌موی
۵۸، ۵۷..... فَروار	۲۲..... شَنه
۴۷..... فروخزیدن	۴۲..... شوغا
۴۷..... فروخزیدن	۸۵، ۴۲..... شَوغاه
۸۳..... فریز	۳۸..... شُونی
۴۶، ۲۷..... فسان	۵۰..... شونیجه
۳۴، ۳۳..... فله (فَلَه)	۵۹..... شَهَریر (شَهَریر)
۸۲، ۳۰..... فنجا (فَنجا، فُنجا)	۵۹..... شهریر ماه
۳۰..... فنجیدن	۵۹..... شَهَریور
۳۰..... فنجا	۳۳..... شیربخت (شیربخت) (روغن ~)
۲۴، ۲۳، ۲۲..... فه (فَه، فَه)	۳۸..... شیرزنه
۲۴..... فه کشتی (فَه کَشْتی)	۳۳..... شیره (روغن ~)
۲۴..... فهر کشتی	۸۵..... شیرینه
۲۴، ۲۳..... فِهه	۶۱..... شیلان
۲۳..... فِهو	۲۶..... غج (مَنکَه ~)
۵۹..... فوردین	۵۴..... غژم
۳۹..... فُوق	۱۹..... غفج (غفج)
۳۹..... فُوق‌کرده	۱۸..... غُول
۲۳..... فیه	۴۱..... فَاثر آمدن
۳۲، ۳۱..... فلان	۴۶..... فاوا
۲۱..... قَر	۵۵..... فجا
۲۱..... قزفروش	۵۵..... فُجاء
۲۱..... قزین فروش	۸۶، ۸۳، ۵۵..... فجی (فَجی، فَجی)
۸۲..... قلبتین	۴۶..... فرا بردن
۵۱..... قلبوسه	۸۵، ۸۲، ۸۱، ۴۶..... فَرَا بردن
۲۰..... کاریزکن (کاریزکن)	۳۸..... فَرَبی
۵۰..... کازیره تخم	۲۳..... فَرَت
۵۰..... کاژیره تخم	۱۲..... فرخار
۸۵..... کاس	۱۲..... فرخال (فَرخال)

۸۳..... کرسف	۸۶، ۵۰..... کاسروش
۸۲، ۴۹..... کرکره	۴۵..... کاسکنه
۳۴..... کریان	۵۰..... کاغله (تخم ~)
۳۴..... کریوان	۸۳..... کافلو
۸۲، ۲۸..... کُر	۵۱..... کافوراسپرم
۸۵..... کَزَنک	۵۱..... کَالکُ
۵۳..... کزُشده	۱۷..... کَالیو (کَالیو، کَالیو)
۲۹..... کزغ	۸۳، ۵۲..... کاهو
۲۳..... کُر	۲۹..... کبروا (کَبَرُوا)
۵۳..... کُشده	۲۲..... کُپَند
۳۷..... کَشَف	۲۲..... کت
۳۴..... کشک	۲۱..... کج (کَج)
۴۹..... کَفه	۲۱..... کج فروش
۵۲..... ککج	۸۲..... کجیله
۵۲..... ککچله	۱۸..... کُخ
۸۱..... کل کاغرد	۵۸..... کده (کَدَه)
۲۰..... کَلَاوه فروش	۱۷..... کدی زاد
۲۱..... کَلارگر	۵۸..... کذه کلیذ
۱۱..... کلالک	۱۷..... کذی زاد
۲۰..... کلاه فروش	۱۷..... کذی زاده
۲۴، ۲۰..... کلاوه	۳۹..... کرازبان کردن
۲۴..... کلاوه تن	۴۸..... کُرت
۲۴..... کَلَوَه تن	۳۷..... کُرت
۲۰..... کلاوه فروش	۳۵..... کرته (کُرتَه)
۲۷..... کُلُغُونَه	۴۸..... کُرتَه
۲۲..... کلنک	۸۵..... گرج کر
۳۳..... کُله	۴۸..... کُزد
۲۲..... کلوخ کوب	۴۸..... کَرده (کُزده)
۴۹..... کُلُول	۴۸..... کُرز
۸۵، ۳۳، ۳۲..... کَلِی (کَلِی)	۴۸..... کُرزه

۲۹..... کوزبَا	۸۴..... کلی (= گله...)
۳۷..... کورت	۸۱..... کلی (کلی) (~ شتر؛ ~ شتر مرغ؛ ~ منج)
۸۵، ۳۶..... کوزافره	۸۱..... کلیر
۳۶..... کوزاَوَرَه (کُوزَاَوَرَه، کُوزَاَوَرَه، کُوزَاَوَرَه)	۸۶..... کلیلو
۸۵، ۸۲، ۴۴..... کُوزُد (کُوزُد)	۲۹..... کُماج
۴۳..... کُوزِده	۸۵، ۴۲، ۴۱..... کمر بست (کَمَر بست)
۴۹..... کُوزَر	۴۱..... کمر بشت
۸۶..... کوزل	۴۱..... کمر بشت
۴۹..... کوزله	۲۰..... کُموش
۴۹..... کوزلی	۱۱..... کمیزه
۳۷..... کوزه	۱۱..... کمیزه
۳۷..... کوزه بانک‌آور	۱۲..... کمیزه‌مویی
۳۷..... کوزَه بَجَرَه	۸۳..... کناراب‌سرای
۳۷..... کوزَه بخراطوم	۱۱..... کنداموی
۳۶..... کوزه‌واره	۱۵..... کُنداواله
۳۸..... کوش	۱۵..... کُنداوله
۸۶..... کوشاست	۵۲..... کُنده‌واره
۸۵..... کوشالنج	۸۴، ۱۵..... کُندواله (کُندواله)
۸۲..... کوشالنک	۲۲..... کُند
۲۰..... کوشت‌فروش	۲۲..... کُنده (کُنده)
۴۳..... کوکردان	۳۰..... کُواز
۱۸..... کوله (کوله)	۳۰..... کُوازه (کُوازه)
۲۰..... کومش	۳۰..... کُوازه
۸۴، ۱۷..... کونجی (کُونجی، کُونجی)	۵۱..... کُوبل (کُوبل)
۸۴..... کوهنک	۵۶..... کُوج
۳۴..... کوی کریبان	۵۶..... کُوح
۱۷..... کویچی	۸۳..... کوخ
۸۲، ۳۸..... کویش (کُویش، کُویش، کُویش)	۸۶، ۸۳، ۵۴..... کوخک
۳۸..... کویشه	۵۴..... کُوخک (کُوخک)
۸۴..... کهوذ	۴۹..... کوذر

۸۲..... لاوک	۸۶، ۸۳، ۵۲..... کیو (کیو، کیو)
۸۵..... لپاچه	۲۷..... کیسه
۳۵..... لَحَت	۸۶، ۸۳..... کیج (کیج)
۳۲..... لَره	۵۲..... کیکنز
۳۲..... لری	۸۳، ۵۲..... کیو
۸۲..... لنبه	۵۶..... گج
۸۶..... لوش	۱۳، ۱۲..... گرِه
۸۶..... لهید	۳۴..... گریوان
۳۷..... ماشوب	۵۷..... گلیگر
۸۱..... ماذزن	۱۱..... گمیژه (گمیژه)
۲۸..... مارچوفه	۱۱..... گندامویه
۸۶..... ماساجینه	۴۶..... گندارو
۳۴..... ماستینه	۵۳..... گندمه
۲۴..... ماسوره	۱۵..... گندواله
۳۷..... ماشو	۳۰..... گواژه
۳۷..... ماشوب	۵۶..... گوج
۲۲..... ماله	۵۶، ۵۵..... گوچه
۴۹..... مرچو	۱۹..... گوچی
۴۴..... مریمک	۲۱..... گوراشکاو
۶۱..... مزد آسیا	۲۱..... گور شکاف
۶۱..... مزدکان	۳۴، ۳۳..... گور ماست
۶۱..... مزدکانه	۴۴، ۴۳..... گوزد (گوزد)
۶۱..... مزدکانی	۴۳..... گوزد نر
۶۱..... مزدگانه	۴۴..... گوزده
۶۱..... مزدگانی	۲۰..... گوش فروش
۶۱..... مزدگانی	۱۷..... گونجی (گونجی)
۳۷..... مشو	۱۷..... گویجی
۸۲، ۴۹..... ملک (ملک)	۲۵..... لات
۸۱..... منج (کلی ~)	۲۵..... لاک
۱۱..... موی بیجه	۲۵..... لاک و چو

۸۳، ۶۰.....	نوداران (نُوداران).....	۸۲.....	میان‌جار.....
۶۰.....	نودارانه.....	۴۱.....	میشنه.....
۶۰.....	نُودارانی.....	۴۱.....	میشینه.....
۶۰.....	نودران.....	۸۳.....	میویژه.....
۴۹.....	نیجو.....	۳۶، ۳۵.....	ناخُن‌براه.....
۸۵، ۸۲، ۳۸.....	نیره (نیره).....	۳۵.....	ناخُن‌بیرا.....
۴۹.....	نیژو.....	۸۲.....	ناخورش.....
۴۹.....	نیژوآب.....	۱۹.....	نارپستان.....
۲۰.....	نیک‌داشت (جوانی ~).....	۲۳.....	ناوجه.....
۴۱.....	واتر آمدن.....	۳۹.....	ناوکی.....
۱۴.....	وَادِرُستَه (کُز ~).....	۸۲.....	ناوه.....
۱۴.....	وارُسته (کُز ~).....	۸۶.....	نَخَل.....
۳۲.....	وارگ.....	۲۶.....	نرموره (نُرموره).....
۱۴.....	وَازَن (وَازَن).....	۳۸.....	نِره.....
۳۹.....	وَارِزِ یَدَه (کناره ~).....	۵۸.....	نِرم (نِرم).....
۵۶.....	والاد زیرین.....	۵۸.....	نِرم.....
۵۶.....	وَالَاد (وَالَاد، وَالَاد).....	۴۹.....	نُسک.....
۶۰.....	وَخِشَت (وَخِشَت، وَخِشَت).....	۴۰، ۳۹.....	نِشخوار (نُشخوار).....
۶۱.....	وَراپستاد.....	۴۰.....	نِشخور (نُشخور، نِشخور).....
۳۱.....	وَرجِستِگی (~رُفان).....	۴۰.....	نُشْفار.....
۶۱.....	ورستا.....	۴۶.....	نشیب.....
۶۱.....	وَرستاد (وَرستاد، وَرستاد).....	۴۶.....	نِشیو.....
۶۱.....	ورشتاد (وَرشتاد).....	۴۷.....	نقره (نُقره).....
۲۰.....	وَركوشی.....	۲۱.....	نگارکن.....
۱۳.....	ورگوش.....	۳۰.....	نمک خوش.....
۲۰، ۱۳.....	وَركوشی (وَركوشی).....	۳۰.....	نُمک خوش‌کُزده.....
۴۰.....	وَروار (وَروار).....	۳۸.....	نهره (نُهره).....
۵۸، ۵۷.....	وَرواره (وَرواره).....	۶۰.....	نَوباره.....
۶۱.....	وَریستاد.....	۶۰.....	نُوباه.....
۱۵.....	وَرنی.....	۶۰.....	نوبر.....

۲۸..... هلیون	۳۵..... وژُنْک (وژَنک)
۱۶..... هُمَال	۳۵..... وژَنگ
۱۶..... هَمْ آمال	۳۵..... وژَیک
۸۴..... همامال	۱۵..... وستی
۱۶..... همبار	۱۵..... وِسَنی (وِسَنی، وِسَنی)
۸۱، ۱۶..... هم داماد (هم داماد)	۲۹..... وشک
۱۶..... هم ذاما	۸۱..... وشکرده
۱۶..... هم ذوما	۲۸..... وشه (وَشَه، وَشَه)
۸۱..... هَم سَلَف	۸۲..... وفرجینه
۱۳..... هموار پیشانی	۲۳..... وُفره
۱۳..... هموار پیشا	۸۱..... ولجه
۱۳..... هَموآره پیشانی	۸۲، ۵۳، ۵۰، ۴۹..... ونجه
۱۳..... همواره (هَموآره)	۵۳، ۴۹..... ونمشک (وَنْمَشْک)
۸۱..... هَم یاذه	۵۰..... وننجه
۸۴، ۸۱، ۱۶..... هم یار (هَم یار)	۶۰..... وهشت
۱۹..... هَنباز	۶۰..... وُهو شَه رگاه
۳۰..... هَنج	۳۱..... ویافتن
۳۰..... هَنجه	۳۱..... ویافه
۱۵..... هُو زنی	۴۶..... وی گناه
۸۴، ۱۸..... هُوساز	۵۶..... هاس
۸۴..... هوسباس	۱۶..... هام داماد
۱۷..... هُوسپاس (هُوسپاس)	۸۵..... هاوُن
۱۵..... هوسنی	۵۸..... هُر
۸۴، ۱۹..... هوشانی (هُوشانی، هُوشانی، هُوشانی)	۵۸..... هُرْد
۱۹..... هوشعانا	۳۳..... هُرشَه
۱۳..... هَویدان	۳۶..... هرکازه
۱۳..... هویدا	۳۶..... هرکوه
۸۵..... هوید شتر	۵۹..... هُر مُزد
۲۲..... هیذ	۵۶..... هَس
۸۲..... هیش	۸۶..... هُفتورنک

یافه	۳۱
یسه	۸۲
یوغ	۲۲
یول	۱۸
یوله	۱۸



منابع

- آذرلی، غلامرضا (۱۳۸۷). فرهنگ واژگان گویش های ایران. تهران: هزار کرمان.
- آقاریبع، ابوالحسن (۱۳۸۳). گویش راجی هنجن. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- الابهانه ← دبیرسیاقی، ۱۳۵۴
- ادیب نطنزی، ابوعبدالله حسین بن ابراهیم (۱۳۸۰). دستوراللغة المسمی بالخلاص. تصحیح رضا هادی زاده. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۴). دستوراللغة (کتاب الخلاص). تصحیح سید علی اردلان جوان. مشهد: به نشر.
- ادیب کرمنی، علی بن محمد بن سعید (۱۴۰۵ق/ ۱۳۶۳ش/ ۱۹۸۵م). تکملة الاصناف. چاپ نسخه برگردان. اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد.
- ارشادی، عیدی محمد (۱۳۸۸). فرهنگ بختیاری. تهران: آرون.
- اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد (۱۳۱۹). کتاب لغت فرس. تصحیح عباس اقبال. تهران: چاپخانه مجلس.
- _____ (۱۳۵۶). لغت فرس. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: طهوری.
- _____ (۱۳۶۵). لغت فرس. تصحیح فتح الله مجتبیایی و علی اشرف صادقی. تهران: خوارزمی.
- اشرفی خوانساری، مرتضی (۱۳۸۳). گویش خوانساری. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و

مطالعات فرهنگی.

- افغانی نویس، عبدالله (۱۳۶۹). لغات عامیانه فارسی افغانستان. کابل: مؤسسه بلخ.
- اقتداری، احمد (۱۳۳۴). فرهنگ لارستانی. تهران: فرهنگ ایران زمین.
- اکبری شالچی، امیر (۱۳۷۰). فرهنگ گویشی خراسان بزرگ. تهران: نشر مرکز.
- اوحدی بلیانی، تقی الدین (۱۳۶۴). سرمه سلیمانی. تصحیح محمود مدبری. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- بادی (کافی)، ابوالفتح حمد بن احمد بن حسین (۱۳۹۵). کتاب المُلَخَّص فی اللُّغَة. چاپ نسخه برگردان. با مقدمه محمود جعفری دهقی. تهران: مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب.
- برهان، محمدحسین بن خلف تبریزی (۱۳۵۷). برهان قاطع. به اهتمام محمد معین. تهران: امیرکبیر.
- بهار، مهرداد (۱۳۴۵). واژه نامه بندهش. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- _____ (۱۳۶۹). بُندهش. تهران: توس.
- تاج الاسامی (۱۳۶۷). به تصحیح علی اوسط ابراهیمی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- تفلیسی، ابوالفضل حبیب بن ابراهیم بن محمد (۱۳۵۰). قانون ادب. به اهتمام غلامرضا طاهر. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- جرجانی، سید اسماعیل (۱۳۹۰). ذخیره خوارزمشاهی. چاپ نسخه برگردان. به کوشش حسن تاجبخش. امیرکبیر: تهران.
- جهاندیده، عبدالغفور (۱۳۹۶). فرهنگ بلوچی - فارسی. تهران: معین و دانشگاه دریانوردی و علوم دریایی.
- حسن دوست، محمد (۱۳۹۳). فرهنگ ریشه شناسختی زبان فارسی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- حسینی، سید محسن (۱۳۷۰). فرهنگ و جغرافیای علی آباد کتول. تهران: خردمند.
- حکیم میسری (۱۳۶۶). دانشنامه در علم پزشکی. تصحیح برات زنجانی. تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران.
- دبیرسیاقی، محمد (۱۳۵۴). فهرست الفبائی لغات و ترکیبات فارسی السامی فی الأسامی

- [به‌همراه متن عکسی و فهرست الفبائی لغات و ترکیبات فارسی الابانة (شرح السّامی فی الأسامی)]. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- دهار، قاضی خان بدر محمد (۱۳۴۹). دستور الاخوان. به‌اهتمام سعید نجفی اسداللهی. ج ۱. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). لغت‌نامه. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- دیباج‌الاسماء (۱۳۹۷). تصحیح علی اصغر اسکندری. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- رواقی، علی، باهمکاری مریم میرشمسی (۱۳۸۱). ذیل فرهنگ‌های فارسی. تهران: هرمس.
- _____، باهمکاری شکیبا صیّاد (۱۳۸۳). زبان فارسی فرارودی [تاجیکی]. تهران: هرمس.
- زمخشری خوارزمی، جارالله ابوالقاسم محمود بن عمر (۱۳۴۲). پیشرو ادب یا مقدّمه‌الادب. تصحیح سید محمد کاظم امام. تهران: دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۸۶). مقدّمه‌الادب (از روی چاپ لپی‌زیک آلمان ۱۸۴۳ میلادی). تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک‌گیل.
- زمردیان، رضا (۱۳۸۵). واژه‌نامه گویش قاین. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- زنجی سجزی، محمود بن عمر (۱۳۶۴). مهذب الاسماء فی مرتّب الحروف و الأشياء. تهران: علمی و فرهنگی.
- سبزعلی‌پور، جهان‌دوست (۱۳۹۰). فرهنگ تاتی. رشت: فرهنگ ایلیا.
- سلامی، عبدالنّبی (پور دوان) (۱۳۹۰). گنجینه گویش شناسی فارس. دفتر ششم. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- سلیمی، مینا (۱۳۹۲). «آغاز و معنی ناشناخته آن در شاهنامه و متون دیگر». زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، ش ۲: ۳۵-۴۰.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۶۶). «لغات فارسی کتاب التلخیص ابوهلال عسکری». زبان‌شناسی، سال ۴، ش ۱ و ۲ (پیاپی ۷ و ۸): ۲۶-۵۷.
- _____ (۱۳۷۹). «ترجمه فارسی الابانة، شرح السّامی فی الأسامی میدانی». نامه

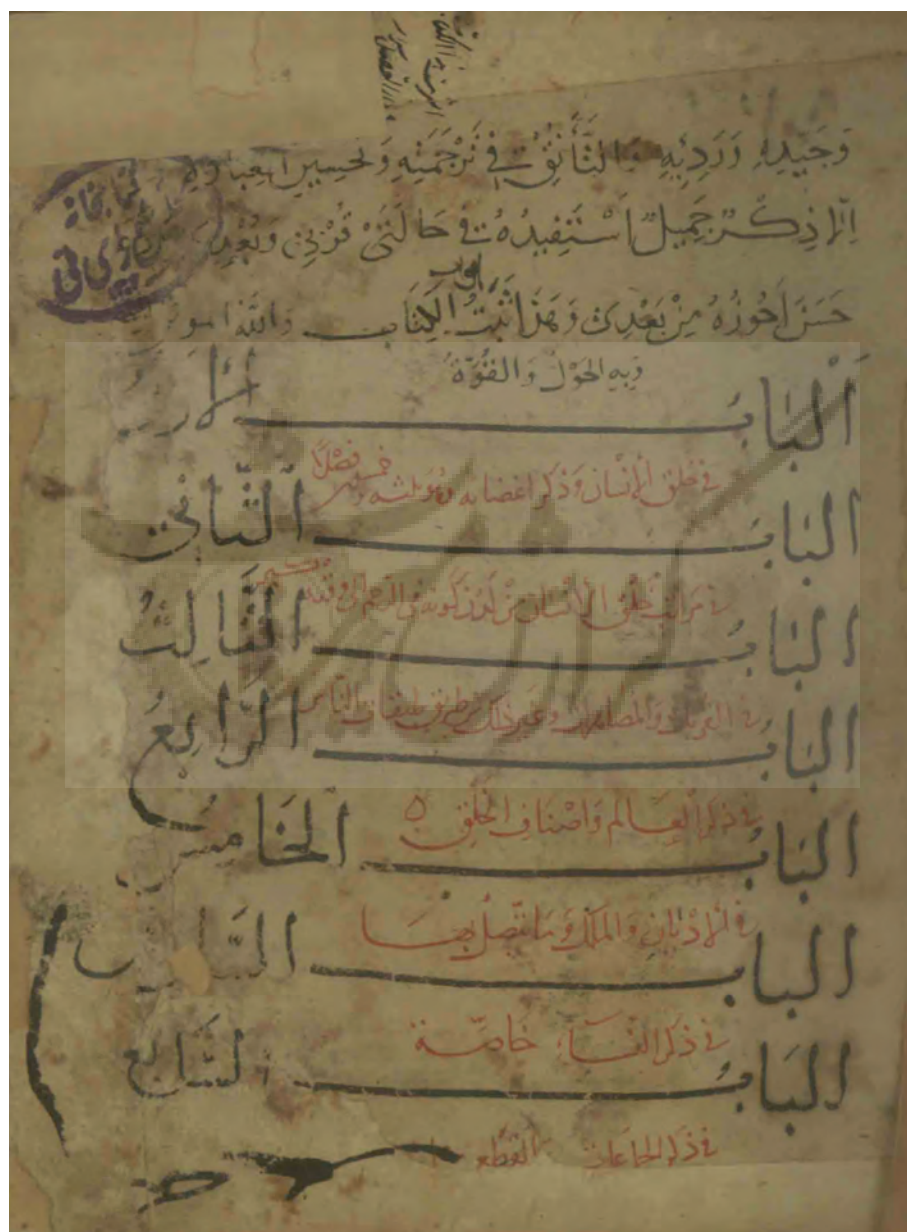
- فرهنگستان، ضمیمه شماره ۱۰.
- _____ (۱۳۸۰). مسائل تاریخی زبان فارسی. تهران: سخن.
- _____ (۱۳۸۰ ب). فارسی قمی. تهران: باورداران.
- _____ (۱۳۸۱). «قطعه‌هایی باز یافته از کتاب الموازنه حمزه اصفهانی». نامه ایران‌باستان، سال ۲، ش ۱: ۳-۶۲.
- _____ (۱۳۸۱ ب). «بحشی درباره فرهنگ عربی به فارسی "المِرْقَاة" و مؤلف آن». نشر دانش، سال ۱۹، ش ۴: ۱۸-۳۱.
- _____ (۱۳۸۳). «دو تحوّل آوازی در زبان فارسی (حذف و اضافه شدن صامت «ن» بعد از مصوّتهای بلند)». زبانشناسی، سال ۱۹، ش ۲: ۱-۹.
- _____ (۱۳۸۶). «البلغة». در: دانشنامه زبان و ادب فارسی. ج ۲. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ص ۳۹-۴۱.
- _____ (۱۳۸۹). «درباره برهان قاطع». ارج نامه محمد معین. تهران: میراث مکتوب.
- _____ (۱۳۹۱). «تحقیق در کتاب المصاادر ابوبکر بُستی». آینه میراث، سال دهم، ضمیمه شماره ۲۳.
- _____ (۱۳۹۲). «فاوا». فرهنگ‌نویسی، ویژه‌نامه نامه فرهنگستان، ج ۷: ۹۷-۱۰۱.
- _____ (۱۳۹۵). «هَنجیدن - فَنجیدن». فرهنگ‌نویسی، ویژه‌نامه نامه فرهنگستان، ج ۱۱: ۵۷-۶۳.
- صدرایی‌خویی، علی (۱۳۷۷). فهرست نسخ خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی. ج ۳۶. قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- صفری، حسین (۱۳۷۳). واژه‌نامه راجی (گوش دلیجان). تهران: بی‌نا.
- صفری آق‌قلعه، علی (۱۳۸۸). «کهن‌ترین دستنویس البلغة». گزارش میراث، دوره دوم، سال ۴، ش ۳۵: ۳۵-۳۸.
- صلح‌جو، علی (۱۳۹۶). فارسی قزوینی. تهران: کتاب بهار.
- غزنوی، ابوالمعالی احمد بن محمد (۱۳۸۹). تراجم‌الاعاجم. به اهتمام مسعود قاسمی -

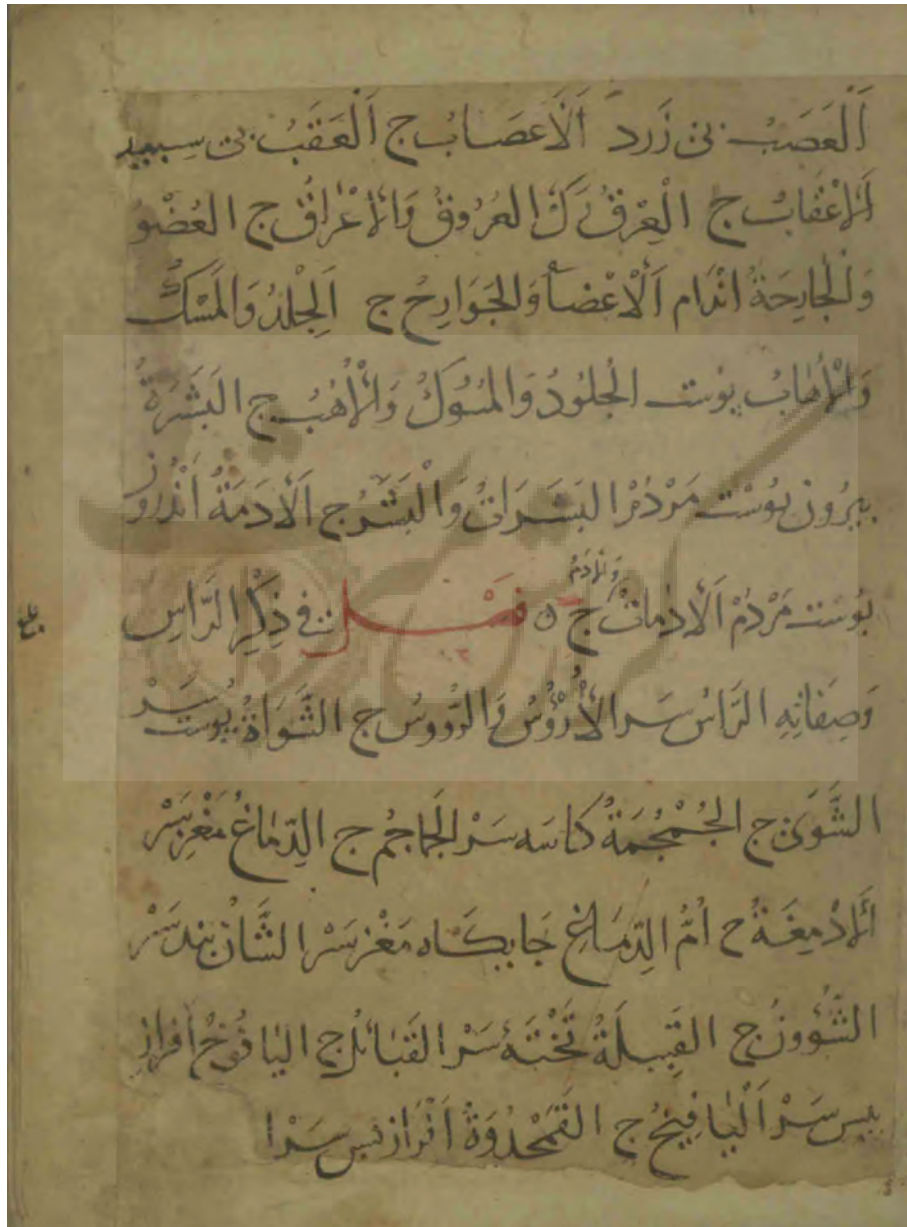
- محمود مدبری. تهران: اطلاعات.
- فرهنگنامه قرآنی (۱۳۷۷). با نظارت محمدجعفر یاحقی. تهران: بنیاد پژوهشهای اسلامی.
- فهیمی، رضا (۱۳۹۲). «نگاهی به واژه‌های جوامع احکام النجوم». فرهنگ‌نویسی، ویژه‌نامه نامه فرهنگستان، ج ۷: ۱۶۲-۱۷۴.
- قاسمی، مسعود (۱۳۶۶). «فهرست الفبائی لغات و ترکیبات فارسی السامی فی الأسامی». زبان‌شناسی، سال ۴، ش ۱ و ۲: ۱۴۱-۱۵۸.
- _____ (۱۳۸۳). «درباره لغات نسخه کهن کتاب البلغة». نامه پژوهشگاه، سال ۴، ش ۶: ۵-۳۰.
- _____ (۱۳۸۴). «ذیلی بر ذیل فرهنگ‌های فارسی (بخش دوم)». نشر دانش، سال ۲۱، ش ۴: ۴۳-۵۷.
- _____ (۱۳۸۸). «ذیلی بر ذیل فرهنگ‌های فارسی». نشر دانش، سال ۲۳، ش ۳: ۳۸-۵۱.
- _____ (۱۳۸۹). «تتمه فرهنگ البلغة». فرهنگ‌نویسی، ج ۳، ویژه‌نامه نامه فرهنگستان، ۷۸-۱۱۱.
- _____ (۱۳۹۴). «یادداشتی بر چاپ نسخه برگردان فرهنگ المخلص فی اللغة». گزارش میراث، ضمیمه شماره ۷۲-۷۳ (پیاپی ضمیمه: ۸).
- قزوینی رازی، عبدالجلیل (۱۳۵۸). نقض معروف به بعض مثالب النواصب فی نقض «بعض فضائح الروافض». به تصحیح میرجلال‌الدین محدث. تهران: انجمن آثار ملی.
- کردی نیشابوری، ادیب یعقوب (۲۵۳۵ [= ۱۳۵۳ ش]). کتاب البلغة. به کوشش مجتبی مینوی و فیروز حریرچی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- کریمان، حسین (۱۳۸۵). قصران (کوهسران). بخش دوم. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- کلباسی، ایران (۱۳۷۶). گویش کلاردشت (رو دبارک). تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کیا، صادق (۱۳۹۰). واژه‌نامه شصت و هفت گویش ایرانی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

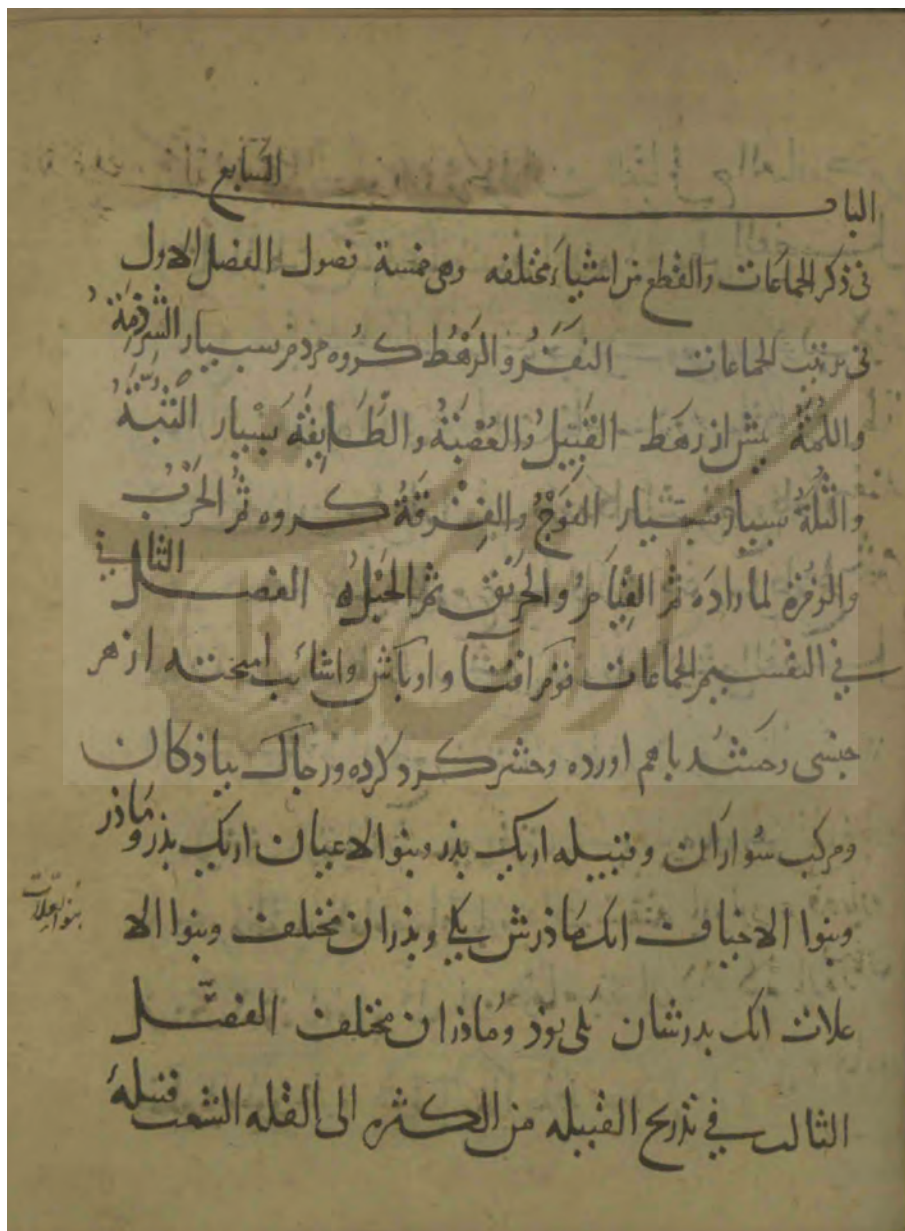
- محلوجی، حسین (زیر نظر) (۱۳۹۵). فرهنگ گویش های کاشان. تهران: مؤسسه بنیاد فرهنگ کاشان.
- محموداف، منصور (۱۹۷۸م). لهجه های تاجیکان زبان کتاب. دوشنبه: دانش.
- المرقاة (به غلط منسوب به ادیب نطنزی) (۱۳۴۶). تصحیح سید جعفر سجادی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- مکنزی، دیوید نیل (۱۳۹۴). فرهنگ کوچک زبان پهلوی. ترجمه مهشید میرفخرایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- موفق هروی، موفق الدین ابومنصور علی (۱۳۸۸). الابنية عن حقایق الادوية. چاپ نسخه برگردان. تهران: میراث مکتوب.
- میدانی، ابوالفتح احمد بن محمد (۱۳۴۵). السامی فی الاسامی. عکس نسخه مکتوب به سال ۶۰۱ هجری قمری. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- _____ السامی فی الاسامی. دستنویس مورخ ۵۹۹ق. فیلم ش ۷۰۴ (عکس ش ۱۳۶۲ - ۱۳۶۳) دانشگاه تهران.
- _____ دستنویس ش ۱۳۳۸ دانشگاه تهران. (برای اطلاعات دیگر، نک. قاسمی (۲۰۰۶م/ ۱۳۸۵ش). «لغات نسخه های فرهنگ السامی فی الاسامی». نامه پژوهشگاه، سال ۶، ش ۱۱ و ۱۲: ۵-۲۰)
- میدانی، ابوسعید سعید بن احمد (۱۳۸۲). الاسمی فی الاسماء. تصحیح جعفر علی امیدی نجف آبادی. تهران: اسوه.
- نصری اشرفی، جهانگیر (زیر نظر) (۱۳۸۱). فرهنگ واژگان تبری. تهران: احیاء کتاب.
- نظرزاده، سیف الدین (۱۳۸۷). فرهنگ تفسیری زبان تاجیکی. بی جا: سخن گستر.
- هاکس، مستر (۱۹۲۸). قاموس کتاب مقدس. بیروت: مطبعة آمریکایی.
- هروی، ابونصر قاسم بن یوسف (۱۳۴۶). ارشاد الزراعه. به اهتمام محمد مشیری. تهران: دانشگاه تهران.
- همایونفر، بابا (۱۳۸۶). بررسی گویش اسفراین. تهران: چاپار.

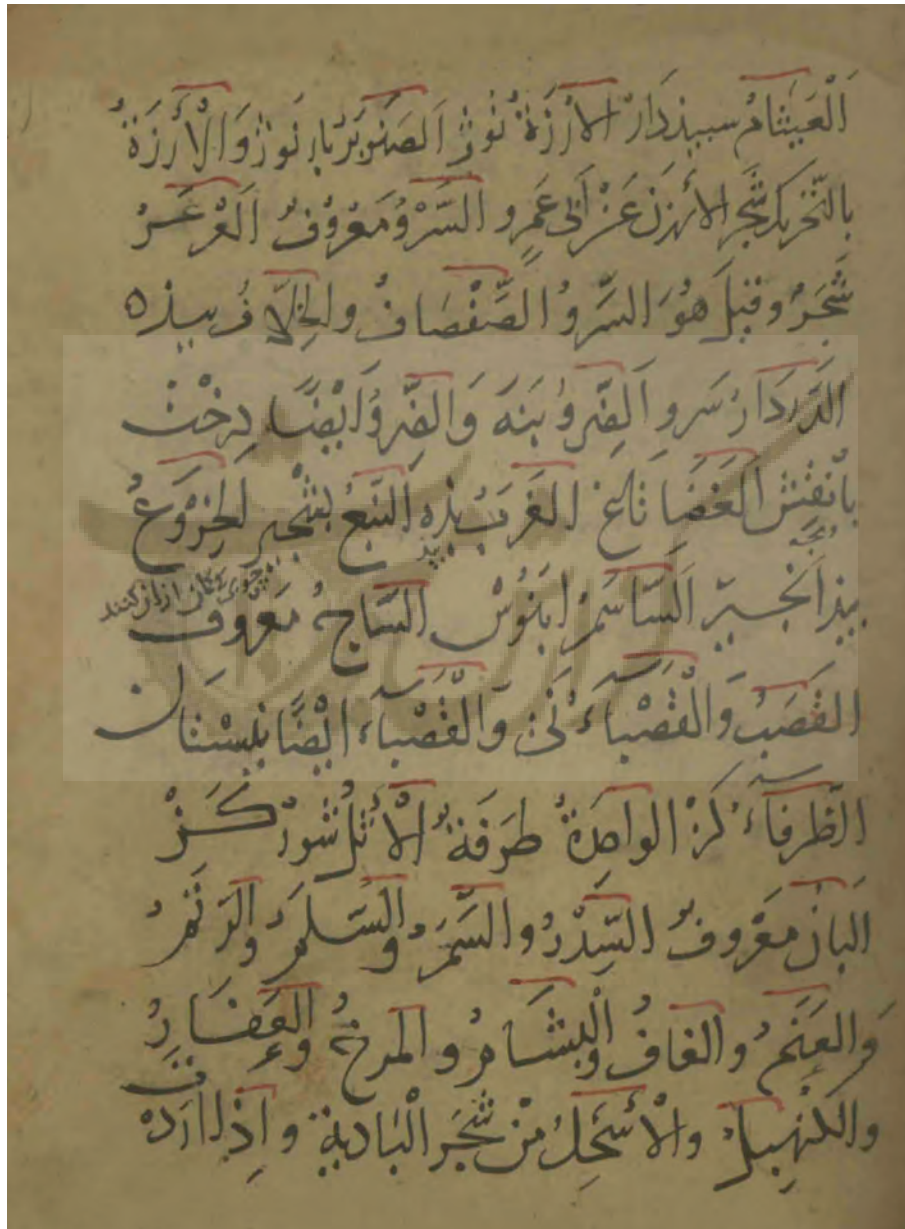
تصاویر





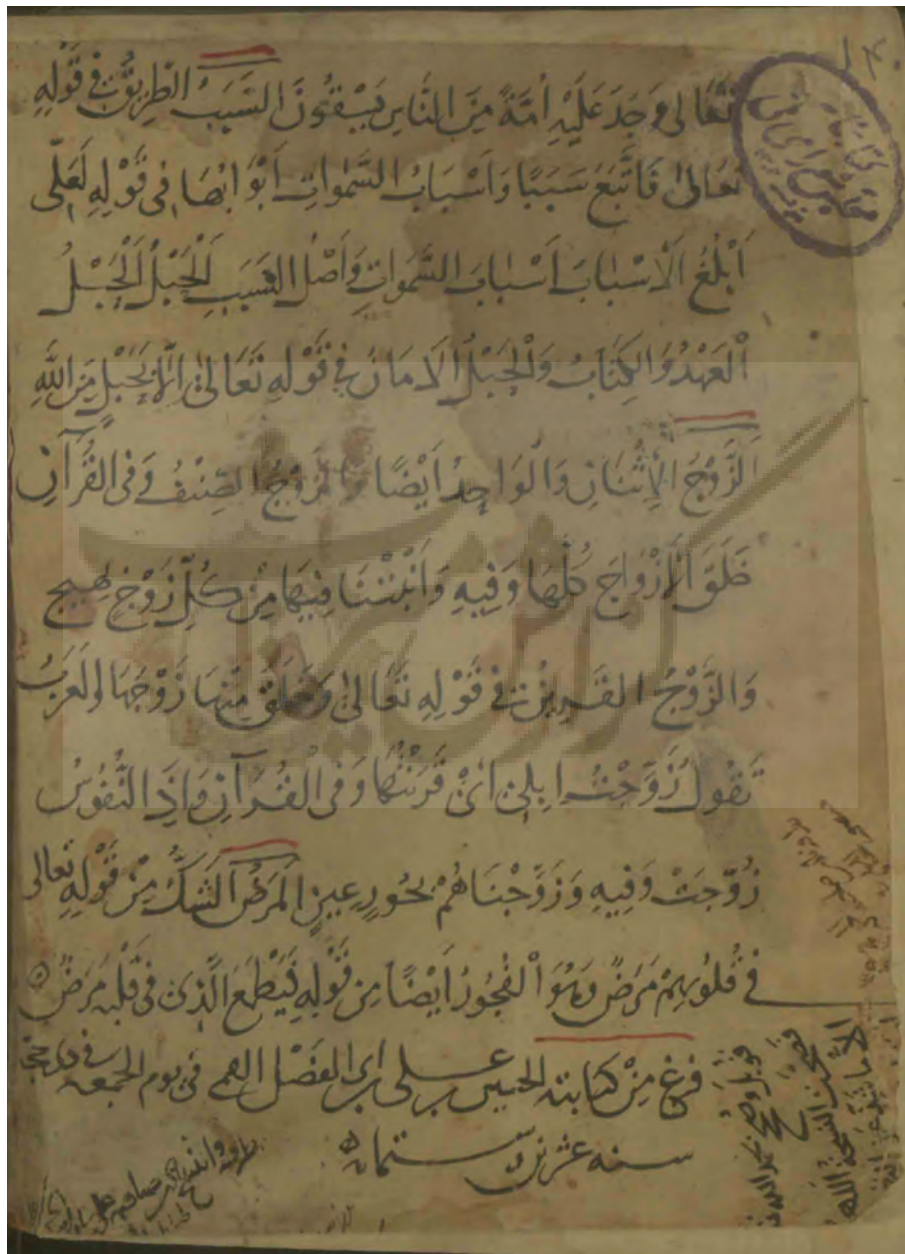






همان دستنویس، یکی از صفحات نونویس (ف ۱۱۷ج). درباره صفحات نونویس این نسخه نک. صفحه ۹ از همین رساله، پانویس.

تیرماه: مُرَدَّادُ ماهِ شَهْرِ بِرَ ماهِ مِهْرماهِ آبانماهِ آذرماهِ
 دیماهِ بَهْمَنماهِ اسفندارمَدها **الفصل التاسع**
في أسماء الأيام بالفارسية او رَمَزْدَهَمَزْدَه
 اردیبهشت: شَهْدِيد: اسفندارمَده خُرداد: دی: باذر:
 آذر: آبان: خُورماه: تیر: جوش: دی: مهر: مهرروش:
 رش: فردین: بَصَدم: دَام: باذ: دی: دین: آرد: اشاذ:
 آسان: زامیاد: مَدا: اسفند: نیران: **الفصل السابع**
في مشاهير أيام العرب في السنة یوم عاشور: آروزدم
 مُحَدَّم: عید الفطیر: عید روزه: وَاَنْ خُشْتِین رُوز باشد از شَوَّال
 عید المَاضی: و یوم التَّجْد: عید کُوفندگان: وَاَنْ هَم دَی الحَجه
 یومُ التَّروِیة: رُوز هَشم دَی الحَجه: یوم عِدَّة: رُوز نَهَم



- Letter ز is recorded as ز in all the words as other copies;
- Letter گ is recorded as گ with no diacritical marks in all the words.

In this paper the followings are preserved:

Words in the Consultative Assembly Library copy that are lacking in the printed edition of *Kitāb al-Bulghat* (Bayezid copy) are written in modern orthography and appear in bold.

Expressions or phrases containing the entry word and those that are placed in front of the entry word are exactly reproduced as in the manuscript copy.

Words that specifically belong to the scribe's dialect which he has written under or over Persian and Arabic words are exactly reproduced as in the manuscript copy and appear in bold.

Words from the Bayezid, Chester Beatty, and Gotha manuscripts which appear in the Consultative Assembly Library copies, and words from the Senate and Great Encyclopedia copies, are exactly reproduced as in the manuscript copies.

When words containing letters پ and چ appear in the present article from the Consultative Assembly Library copy, the editor's intention has been to emphasize the orthography of the letters as they appear in the manuscript.

All diacritical marks of the entry words and elsewhere are exactly reproduced on the basis of the manuscripts copies.

from Qum, he sometimes uses words and expressions which belonged to Qum, Kashan, and Central regions dialects to define and explain Persian and sometimes Arabic words. These words are also included in this article.

The present editor's attempt has been to include in this article the entries which are lacking in the Bayezid and Gotha copies or that have been recorded with different readings. Words in Bayezid, Chester Beatty, and Gotha manuscripts that differ from the readings in the National Consultative Assembly Library copy are also included in the article. Words with diacritical marks and their phonetic features in the Assembly Library copy are also listed. The words which only appear in the Senate or the Great Encyclopedia copies are listed under titles "Words in the Senate Library copy of al-Bulghat" and "words in the Center for the Great Islamic Encyclopedia copy of al-Bulghat". In the end, an erratum of the "errata" which is appended to the introduction of the printed *Kitāb al-Bulghat* and its text is listed and discussed under the title "On the Erratum of the Printed edition of Kitāb al-Bulghat" and "Errors in the Printed edition of Kitāb al-Bulghat with regard to the base (Bayezid) copy."

Remarks on the orthography of letters (پ، چ، ژ، گ) in the old copy of Consultative Assembly Library

- Letter پ is recorded as پ (about 50 words) and as پ in the rest;
- Letter چ is recorded as چ (about 15 words) and as چ in the rest;

from 8th/14th century;

- MS No. 531 of the Gotha Library (Germany), Dated 824/1421;
- MS No. 1976-15 of the National Museum of Pakistan (Karachi), apparently from 11th and 12th/17th and 18th centuries.

Al-Bulghah was edited and published in 1353/1974 by Mojtaba Minovi and Firouz Harirchi on the basis of Bayezid copy that was also collated with the Gotha manuscript. Thirty years later, in an article entitled “On the entries of the old manuscript copy of Kitāb al-Bulghat” (Ghasemi, 1383: 5-30), the present editor published the entries, glosses, and annotations found in the Chester Beatty copy which were lacking in Minovi and Harirchi’s edition, and later on he published an edition of *Tatimah Kitāb al-Bulghat* under the title *Tatimahyi Farhang al-Bulghat* (Ghasemi, 1389: 78-111). The *Tatimmah* is a brief supplement to the *al-Bulghat* written by Abū al-Ḥasan ‘Alī b. Aḥmad Fanjgirdī Nishābūrī (d. 513/1134), a student and disciple of Ya‘qūb Kurdī, which consists of 480 Arabic words and their Persian equivalents. As Safari Aq-qaleh has pointed out, several folios are missing from the beginning, the first and the second chapters of the manuscript. The copy fortunately includes a colophon dated 620/1241 in which the scribe al-Ḥusayn b. ‘Alī Abī al-Faḍl al-Qumī states the date on which he completed the transcription of the copy. Most Persian equivalents are marked by diacritics for correct pronunciation, and the work includes entries that are mostly lacking in Minovi and Harirchi’s edition. As the scribe was

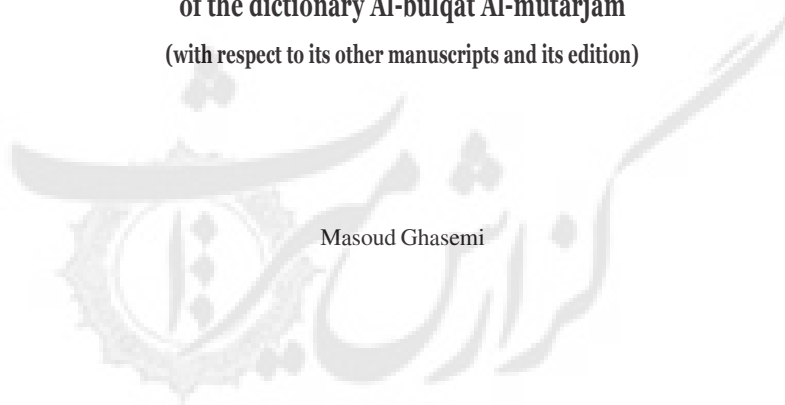
Preface

Al-Bulghat al-Mutarjam fī al-Lughat or *Al-Bulghat fī al-Lughat* or *Kitāb al-Bulghat* or simply *al-Bulghah*, written by Abū Yūsif Ya'qūb b. Aḥmad b. Muḥammad b. Aḥmad Qārī Kurdī Nishābūrī (d. 474/108), is one of the earliest known Arabic-Persian dictionaries. The dictionary was completed in 438/1046 and consists of 6000 Arabic words, expressions, and phrases defined or explained in Persian and/or Arabic. A great part of entries consists of Arabicized words. Like other Arabic-Persian dictionaries, entries are thematically arranged into 40 sections (each section comprising of several chapters out of the total 283 chapters). Several manuscript copies of the work have been identified as follows:

- MS No. 13051 of the former Iranian National Consultative Assembly Library, Dated 620/1223;
- MS No. 954 of Bayezid Public Library in Amasya (Turkey), Dated 654/1256;
- MS No. 350 of Chester Beatty Library (Ireland), Dated 668/1270;
- MS No. 540/14433 of the former Iranian Senate Library, apparently from 7th/13th century;
- MS No. 450728 of the Center for the Great Islamic Encyclopedia,

**Lexical and grammatical characteristics of the oldest manuscript
of the dictionary Al-bulqat Al-mutarjam
(with respect to its other manuscripts and its edition)**

Masoud Ghasemi



Gozarash-e Miras

Quarterly Journal of Textual Criticism, Codicology and Iranology
Third Series, Supplement No. 12, Autumn 2017 - Winter 2018 [Pub. Autumn 2019]

Lexical and grammatical characteristics of the oldest manuscript of the dictionary Al-bulqat Al-mutarjam (with respect to its other manuscripts and its edition)

Masoud Ghasemi

Proprietor: The Written Heritage Research Institute
Managing Director & Editor-in-Chief: Akbar Irani
Assistant Editor: Masoud Rastipoor
Managing Editor: Younes Taslimi-Pak

Printing: Miras

No. 1182, Enghelab Ave., Between Daneshgah & Aburayhan streets, Tehran, Iran
Postal Code: 1315693519
Tel.: +98 21 66490612 , Fax: +98 21 66406258
www.mirasmaktoob.ir
gozash@mirasmaktoob.ir

This journal is available on
www.noormags.ir , www.magiran.ir & www.islamicdatabank.com